



بہمن شرف نیا

مٹا کاپیتال

Meta-Capital

Bahman Scharafnia

جلد اول

Erster Band

کتاب

Goethe & Hafis

Originalausgabe

© Goethe&Hafis Verlag Bonn 2012
www.goethehafis.de

Alle Rechte vorbehalten, insbesondere das
der Übersetzung, des öffentlichen Vortrages sowie der
Übertragung durch Rundfunk und Fernsehen,
auch einzelner Teile.

Kein Teil dieses Werkes darf in irgendeiner Form
(durch Fotografie, Mikrofilm oder andere Verfahren)
ohne schriftliche Genehmigung des Verlages
reproduziert oder unter Verwendung
elektronischer Systeme verarbeitet,
vervielfältigt oder verbreitet werden.

Entwurf und Produktion: Jürgen Bauer, Remscheid
Druck: KN Digital Printforce GmbH Stuttgart
Printed in Germany

ISBN 978-3-940762-04-7

(۱)

پارادوکس جهان آخر

ژانویه ۲۰۱۲

سرمایه داری در حوزه «جهان آخر»^۱ دچار پارادوکس مُزمن است! هزارتویِ صحنه های نامتعارف در این دسته از کشورها ناشی از «همزیستی دهقان فقیر در کنار پرولتر»، «روستا‌های کهن در کنار شهرهای مدرن»، «دولت ملی در کنار جنبش‌های قومی»، «عقل‌گرایی دکارتی در کنار جادوگری» و «مدرنیسم آشوبگر در کنار سنت‌گرایی منحنط» است!

همزمانی پدیده‌ها و کاراکترهای متضاد در مختصات کشورهای یاد شده بیشتر از آنکه نقطه عزیمت تجرید علمی قرار گیرد، منبعی برای تئوری‌سازی‌های بورژوازی بوده است!

مقایسه شماتیک دو نوع سرمایه داری در «اروپا-آمریکای شمالی» از یک‌طرف و «آسیا-آفریقا-آمریکای جنوبی» از طرف دیگر، این فرض را پیش می‌کشد که نظام‌مندی حاکم در حوزه اول با اصول علمی مندرج در کاپیتال مارکس منافات ندارد اما در حوزه دوم، قوانین ظاهری سرمایه داری از علم اقتصاد مارکسیسم تخطی می‌کند: در اولی پدیده تمرکز و تشکیل انحصار به نهایی‌ترین اشکال خود رسیده است اما در دومی تولید خُرد و پراکندگی سیمای عمومی اقتصاد را تعیین می‌کند! در اولی خلع ید از دهقان منگرد به سرانجام تاریخی نائل شده است اما در دومی کاراکتر دهقان فقیر در درام اقتصاد بورژوازی نقش اول را بازی می‌کند! در اولی سیادت شهر بر روستا قطعی و انکارناپذیر است اما در دومی این رابطه معکوس به نظر می‌رسد! در اولی هیچ نشانه‌ای از تأثیرگذاری و ماندگاری تولید معیشتی در جغرافیای اقتصادی مشاهده نمی‌شود اما در دومی این شکل از تولید به طور مستمر در حال تکثیر است! در اولی مدرنیسم و سکولاریسم روبنای اصلی حیات اقتصادی است اما در دومی سنت و عروج مذهب سیاسی! در اولی سوخت و ساز اقتصادی با پیروی از اصول ارزش و کمیت جریان دارد اما در دومی ارزش مصرف و کیفیت سوخت اصلی موتور اقتصاد اند! در اولی قوانین کاپیتال حاکم بلامنازع است اما در دیگری متاکاپیتال^۲!

سکانس بندی مواجهه با این تناقض در تاریخ چپ از دوران فیلم‌های صامت تا عصر سینمای سه بعدی- پُر از پلان‌های کج فهمی، ساده انگاری، انحراف و رویزیونیسم است! در کانون این پارادوکس تاریخی، انواع تئوری‌های «وابستگی»- «بورژوازی ملی نجات دهنده»^۳- «عقب‌ماندگی»- «توسعه پایدار» و اقسامی از «سوسیالیسم هزاره سوم»^۴ در حال زایش اند! در کتاب حاضر سعی نویسنده بر این است که موقعیت پروبلماتیک کنونی را با تمام وجوه کمیک و تراژیک آن روشن کند. سوسیالیسم علمی در صورتی می‌تواند از جامعیت قوانین کاپیتال دفاع کند که از روبرو شدن با استثنائات جهان متاکاپیتال و از چالش با چند پرسش جدی روی برنتابد:

- ۱- آیا قوانین اقتصاد جهان آخر، ناقض اصول کلی حرکت سرمایه داری است؟
- ۲- آیا چپ ارتدکس در سیاه چاله پارادوکس های جهان آخر دچار بن بست تئوریک است؟
- ۳- آیا میراث مارکس^۵ در مواجهه با پارادوکس های جهان آخر هنوز هم می‌تواند اصلی ترین مرجع علمی برای طبقه ای باشد که هدف رهایی بشریت را در سر دارد؟

بهمن شرف نیا - ژانویه ۲۰۱۲

پارادوکس سرمایه داری در سپهر جهان آخر

کارل مارکس در کتاب تحول برانگیز کاپیتال، قوانین حرکت و تکامل اقتصاد سرمایه داری را تا مرحله کشف تناقضات عمیق آن نشان می‌دهد، تکاملی که در مسیر تاریخی خود با پدیده‌هایی چون: «خلع ید از دهقان منفرد» - «تبدیل تولید کننده مستقل به پرولتر»^۶ و «رونق شهر به بهای ویرانی روستا»^۷ همراه است!

در سال‌های آخر عمر مارکس اولین نشانه های معکوس در حرکت تاریخی یاد شده در فرمول «فقر و پیشرفت» هنری جورج^۸ نمایان شد! جورج به جنبشی در طبقه کارگر آمریکا دامن می‌زد که مطالبه اصلی آن، تقسیم زمین و احیای مالکیت خرد در کشاورزی بود، مطالبه ای که با ذات سرمایه داری که حیات آن در گرو خلع ید از دهقان است منافات دارد!

نمودارهای سرمایه داری روسیه و بخشی از اروپای کمتر صنعتی در اواخر قرن نوزدهم، تابلوی شگفت آوری از وارونه نمایی در تاریخ سرمایه داری را به تصویر می‌کشید! نارودنیسم^۹ روسی و جریانی از روشنفکری چپ اروپا با پیش کشیدن آمارهایی که نشان می‌داد سرمایه داری در جغرافیای یادشده اجبار پرداخت هزینه تکامل خود را از گردن دهقان برداشته است آن بخش از پیش گویی های مارکس در کتاب کاپیتال را که مربوط به سلب مالکیت از تولیدکنندگان خرد است به استهزا می‌گرفت!

دفاع لنین و کائوتسکی از تزه‌های مارکس در کتب «دوستان خلق کیانند» - «رشد سرمایه داری در روسیه» و «در باره مسئله ارضی»^{۱۰} به فروکش کردن دعاوی مزبور منجر شد اما با به میدان

آمدن دسته های تازه ای از اقتصاددانان لیبرال روسی و اروپایی، نزاع تئوریک بر سر واهی یا واقعی بودن اصل خلع ید دوباره شروع شد!

انقلاب ۱۹۱۷ هر چند ظاهراً باعث توقف مجادلات پیش گفته شد اما در واقع ادامه آن را به ریل تازه ای منتقل کرد! پلمیک انترناسیونال سوم بر سر تعیین ظرفیت بورژوازی جوان آسیا در رویارویی با امپریالیسم به شکل گیری تز بورژوازی ملی انجامید! با ظهور ماهاتما گاندی پرچم مخالفت با امپریالیسم به دست آن دسته از بورژوازی ملی افتاد که شعار بنیادی آن در حفظ چرخ نخ‌ریسی روستایی هندی خلاصه می‌شد! از این به بعد دستگاه ساده نخ ریزی^{۱۱} به سمبل اقتصاد سیاسی‌ای تبدیل شد که خود را از قوانین تکوین سرمایه داری که از پدیده سلب مالکیت از تولید کنندگان جدایی ناپذیر است منفک می‌نمود!

پس از جنگ دوم جهانی «ساعت معکوس-گرد سرمایه داری» در کشور ژاپن به حرکت درآمد! «ستاد نیروهای اشغالگر»^{۱۲} الگوی انحصار و تمرکز در اقتصاد ژاپن امپریالیست را نشانه گرفت و کاراکتر دهقان در یکی از تکامل یافته ترین سازمان‌های سرمایه داری را با اجرای اصلاحات ارضی احیا نمود!

تکثیر مالکیت خرد در کشاورزی طی دهه های چهل، پنجاه و شصت میلادی در حوزه کشورهای آمریکای لاتین، آسیا و آفریقا با فعال شدن جنبش‌های اصلاحات ارضی یکی پس از دیگری متحقق شد و به این ترتیب «آن واندالیسم بی‌رحمانه ای که طی قرون گذشته تحت تاثیر ننگین ترین و حقیرانه ترین انگیزه ها» به سلب مالکیت از تولیدکنندگان مستقیم منجر شده بود به دیالوگی مهرورزانه و به موج احضار روح دهقان تبدیل شد!

اگر داستان کلاسیک تکوین سرمایه داری را سالنامه های بشریت با حروفی از خون خلع ید شدگان نوشته بودند، در شکل متأخر، این سالنامه‌ها با حروفی از تغزل مالکانه به نگارش درآمدند!

تحقق اصلاحات ارضی در کشورهای اسماً سوسیالیست هر چند با جنجال تبلیغاتی همراه بوده اما ثمره ای جز تکثیر «دهقان فقیر» نداشته است! کاراکتر دهقان اگر در تانزانیای دهه شصت تحت «منشور آروشا»^{۱۳} متولد شد و اگر در دهه هشتاد در زیمبابوه با جاری شدن قانون

خرید اراضی سفید پوستان به منظور تقسیم بین سیاه پوستان، ظاهر گردید و اگر در چین با انجام مراحل مختلف اصلاحات ارضی و طی دوره های مختلف شکل گرفت و اگر در سال‌های اولیه قرن بیست و یکم تحت «رسالت‌های بولیواری»^۴ در ونزوئلا به منصف ظهور رسید و اگر در کوبا با آزادسازی اجاره زمین‌های بلا استفاده کشاورزی در اولین ماه‌های حکومت رائول کاسترو در دستور کار قرار گرفت در ماهیت اقتصاد سیاسی این پدیده هیچ تفاوتی ایجاد نخواهد شد: هم آنجا و هم اینجا، ظاهر شدن دهقان در تاریخ معاصر سرمایه داری به اسارت ارتدکسی چپ در تنگنایی پروبلماتیک منجر شده است!

وقتی مارکس در مانیفست کمونیست نوشت: «جامعه بورژوایی مدرن به مانند جادوگری ست که دیگر نمی‌تواند آن قدرت‌های زیرزمینی را که با اوراد جادویی خود او بیدار گشته‌اند» مهار سازد تصویر شفافی از شکاف جامعه مدرن طی دهه های قرن بیستم و پس از آن نداشت! شهر به عنوان مرکز پول و قدرت- نیروی مهارگسیخته ای که هدایتگران اصلی جامعه بورژوایی محرک رشد روزافزون آن طی سیصد سال بودند- تحت فرمان های جدید به زنجیر کشیده شد! شهر که تا قبل از آن به عنوان «دریای بی قرار انسان‌ها» و «شتاب دهنده همه زمان‌های تاریخی» تصویر می‌شد در ادبیات جامعه‌شناسانی چون «گئورگ زیمل»، «ماکس وبر» و «فردیناند تونیس» به گردابی که انسان را به از خود بیگانگی و روان پریشی سوق می‌داد تعبیر شد!

درست همان زمان که «فوتوریست‌ها»^۵ - از آخرین تقدیس کنندگان شهرها- از آواز چند رنگ و چند صدای انقلاب در پایتخت‌های مدرن به هیجان می‌آمدند ماهاتما گاندی در کتاب «هند سواراج»^{۱۶} نوشت: «شهر های بزرگ دامی و باری بی ثمرند که مردم در آن‌ها سعادتی به دست نمی‌آورند!»

آواز نفی قداست شهرها از سوی نخبگان تازه وارد در حالی سر داده می‌شد که شهرهایی چون لندن، منچستر، بیرمنگام، لیدز، گلاسکو و دیترویت که سازندگان عصر جدید بودند، متزع از پیشینه درخشان در شکل‌گیری عصر مدرن، به مثابه قربانگاههایی دیده شدند که هر لحظه هزاران انسان در مسلخ پلیدی‌ها و پلشتی‌های آنها ذبح می‌شدند!

جریان مخالف خوانی در برابر شهر بزودی سینما، ادبیات و جامعه شناسی را به اسارت تلقینات خود کشید و همه صداهایی که طی دهه های قبل با روح اوتوپستی و رمانتیک در اعتراض به شهر به طنین درآمده بودند این بار با جیغ های رئالیستی طنین انداز شدند:

اوتویی «رابرت اوون» که در آغاز قرن نوزده، زنجیری به پای شهر پلید بود در آستانه قرن بیستم در جنبش قدرتمند «باغ-شهرها» سر برآورد! «ابنزر هاوارد»^{۱۷} در سال ۱۹۰۲ با چاپ کتاب «باغ-شهرهای فردا»، تصویری از شهرها فارغ از محلات پست و فقیر نشین با برخورداری همزمان از مزایای شهر و خوبی های روستا ارائه داد! در سال ۱۹۳۲ «فرانک لوید رایت»^{۱۸} مبلغ این عقیده شد که اگر هر خانواده آمریکایی صاحب یک آکر زمین کشاورزی باشد، جامعه ای بدون مصائب کنونی خواهیم داشت!

هم هاوارد و هم لوید رایت در طرحی که برای برون رفت از تباهی های شهر بورژوازی پیش کشیدند خواهان ادغام شهر و روستا و ترکیب مزایای هر دو در جامعه ای ایده آل شدند؛ طرحی که رشد یک سویه و هرز گونه شهر را به تعویق می انداخت!

الگوی ایده آل رابرت اوون در حد یک اوتویی که فقط در روستای کوچک نیو لاناوک اسکاتلند عملی شد باقی ماند اما «جنبش باغ-شهرها» که خواهان هم جواری روستا و شهر با ترکیب فضیلت های هر دو بود هر چند به حواشی بزرگنمایی شده خود دست نیافت اما محرک چندین جنبش از گذشته تا امروز شد: جنبش «Agrarianism» زندگی شهری را تا حد تخریبگر استقلال و منزلت انسانی تنزل داد و بازگشت به ده را به آرمان خواهی قرن دیجیتال ارتقا داد! در جنبش شهر گرایی جدید به ایجاد جوامعی در مقیاس انسانی در عکس العمل نسبت به رشد سرطانی شهرها تاکید شد!

جنبش «Principles Of Intelligent Urbanism» به منظور تعادل با طبیعت و سنت به حرکت درآمد! «رنسانس شهری اروپا» با هدف توسعه شهرهای اروپایی مطابق با شهر سنتی، شکل گرفت! جنبش «هویت مکان» با افزایش نگرانی نسبت به خطر از بین رفتن مکان های با هویت به وجود آمد؛ مکان هایی که از سمبل ها و شکل های گذشته در صورت کنونی خود محافظت می کردند!

جنبش‌های ضد-شهر گرایی که از اواخر قرن نوزدهم تا امروز پیوسته جریان داشته‌اند، اگر چه ظاهراً در اقتصاد سیاسی کاپیتال ردپایی ندارند در مانیفست متاکاپیتال فصل مهمی را به خود اختصاص می‌دهند! مجاورت و همزمانی پارادوکس وار روستا و شهر در بخش اعظم دنیای معاصر که روز بروز به نفع قوی شدن سیمای روستا ظاهر می‌شود هجویه ای تاریخی ست که ماهیت آن را باید از قوانین متاکاپیتال استنباط نمود!

از زمانی که اقتصاد سیاسی به قوانین خود فارغ از متافیزیک نگاه نکرد، این علم بر پایه متاکاپیتال تکیه داد و سپس حکومت کمیت در اقتصاد را به چالش خواند و به چهره عجیب و مهم دنیای نو یعنی مصرف کننده رو آورد زیرا تا آنجا که تفکر اقتصادی بر ماتریالیسم خشک بازار مبتنی است تقدس را از زندگی می‌گیرد و برجستگی‌های کیفی بی‌شماری که برای انسان و اجتماع اهمیت حیاتی دارند مجاز به نمایاندن خود نیستند!

متاکاپیتال پرستش غول گرایی را سرطانی خواند که بشریت با برگشت به شعار «کوچک زیباست»^{۱۹} می‌توانست از مصائب آن رهایی یابد! متاکاپیتال کیش مصرف گرایی را بیماری عصر صنعت خواند و به انواع اقتصادهای بودایی، اسلامی، گاندیستی و قبیله ای متکی شد چون اقتصاد کاپیتالیستی می‌کوشید از راه به حد اعلا رساندن قابلیت‌های تولیدی، مصرف را به حداکثر برساند در حالی که منویات متاکاپیتال بر اسارت ارضاهای انسانی با به زنجیر کشیدن امیال مصرفی قرار داشت!

دانشمند معتقد به متاکاپیتال دو نوع مالکیت خصوصی که یکی بر اساس کار خود تولید کننده و دیگری بر پایه بهره کشی از کار غیر قرار گرفته است را مخلوط کرد و فراموش نمود که نوع اخیر نه تنها نقیض مستقیم اولی است بلکه نشو و نمایش فقط بر گور نوع اول انجام می‌گیرد!^{۲۰}

متاکاپیتال الگوی توسعه ای که از روی نقشه ی پیشرفت کشورهای مقدم سرمایه داری اخذ شده بود را نفی کرد و تز «توسعه پایدار» را پیش کشید! در تئوری توسعه پایدار، گام‌های رو به جلو جامعه نباید به زیبایی، سلامت، پاکیزگی و به طور خلاصه کیفیات زندگی بی توجه می‌بود!

مدرنیسم در مناکاپیتال، گناه اول آدم تعریف شد! ارتکاب به امر مدرن همان گناهی محسوب شد که انسان را از بدوی گزایی دور می‌کرد! مدرن بودن، گردابی تلقی شد که انسان را از سادگی و پیراستگی زندگی جدا می‌نمود! مدرنیسم همان دامی بود که مقیاس‌های انسانی در اقتصاد را به نفع شعار «هر چه بزرگ‌تر- هر چه شلوغ‌تر- هر چه انتزاعی‌تر» به بازی می‌گرفت؛ مدرن بودن همان سرابی بود که انسان را از رمانتیسم جادویی «Community» به سرسام «Society» پرتاب می‌کرد!

«نئولادیسیت»^{۲۱}ها در مناکاپیتال صاحب جایگاهی شدند که به مدت دویست سال از دست داده بودند! در آرایش تازه جنبش خود، آن‌ها مدعی شدند که تکنولوژی موجب از خودبیگانگی، از بین رفتن فرهنگ سنتی، سازمان خانواده، مختل کردن نظام طبیعت، جداسازی کارگران از ابزارهای تولید و رواج مزمن مصرف‌گرایی خواهد شد!

گرایش جهانی سازی در ادبیات مناکاپیتال به غده ای تشبیه شد که در صورت رشد بیش از حد، اقتصادهای بومی را محو می‌کرد، «تکنولوژی فراخور»^{۲۲} را از سر راه بر می‌داشت، محیط زیست را تخریب می‌کرد، جلوی توسعه روستایی را می‌گرفت و با یکسان سازی فرهنگ مصرف، به تکثیر خدایی جوامع بشری لطمه می‌زد!

همان طور که ریکاردو، آدام اسمیت، مرکانتیلیست‌ها، فیزیوکراتها و تئوری‌های منتسب به جان مینارد کینز، بخشی از تاریخ، گرایش‌ها، تئوری‌ها، جنبش‌ها و متفکران اقتصاد سیاسی کاپیتال را می‌سازند. مناکاپیتال در تولد و تکامل خود وامدار هایدگر، نیچه، گاندی، شوماخر، اکوسوسیالیست‌ها، مکتب فرانکفورت، کلیسای کاتولیک رم، فتاوی‌ای آیت الله خمینی و تعلیمات دالایی لاما بوده است!

«انسان شناسی فرهنگی» و «قوم شناسی سیاسی» دو حوزه دیگر دانش و اقتدار مناکاپیتال محسوب می‌شوند! ایجاد و به تصرف درآوردن حوزه‌های مزبور به خلق چند تحول اساسی در تئوری نیاز داشت! شکاف در علم جامعه‌شناسی، یکی از این الزامات تئوریک بود!

جامعه‌شناسی که ابتدا با عنوان «فیزیک اجتماعی» در فرانسه پدیدار شد و هدف خود را بر شناخت جامعه با روش علمی بنا نهاده بود تحت فشار نحله ای فکری در اوان قرن بیستم که

پیشرفت پیوسته جوامع، اعتقاد به نقشه تکامل و تمسک به روش علوم طبیعی در شناخت جوامع را پس می‌زد راه را برای تولد گرایش تازه‌ای در انسان‌شناسی باز کرد!

با انشعاب شاخه‌ای از انسان‌شناسی از علم جامعه‌شناسی، انگاره‌های دوتایی چون «ابتدایی/تمدن»، «ستی/مدرن» و «پیش-منطقی/منطقی»، به میدان منازعه خوانده شدند!

دولت ملی که واحد اصلی سیاسی عصر کاپیتال به حساب می‌آمد با هجوم برق آسای قوم‌گرایی بخصوص در دهه‌های پس از جنگ جهانی دوم در آستانه‌ی تجزیه و از هم پاشیدگی قرار گرفت و همزمان با این فرایند، قوم‌شناسی سیاسی با به چالش کشیدن گفتمان ملی‌گرا و جهان‌گرا، هر گونه نفی قومیت را در خدمت منافع هژمونیک چند ملت بزرگ کنونی تلقی کرد و «قوم» را به واحد اصلی سیاسی متاکاپیتال تبدیل نمود!

«جغرافیای فرهنگی» که عرصه مطالعه خود را به محصولات فرهنگ و ارتباط آن‌ها با فضا و مکان تعریف می‌کرد با به کار گرفتن ادبیاتی مملو از اصطلاحاتی چون غربی‌سازی، تهاجم فرهنگی و جهانی‌سازی، به این جمله معروف مانیفست کمونیست که: «سرمایه داری تمدن و فرهنگی همشکل و جهانی همانند خویش خلق می‌کند»، ناباورانه نگاه کرد و با تکفیر همسان‌گرایی به پرستش تکثر‌گرایی افتاد!

با تکامل انسان‌شناسی و قوم‌شناسی در کریدورهای «نسبی‌گرایی فرهنگی»، پدیده قوم‌زایی و تنزل امر ملی به امر قومی و تجزیه جغرافیای جهانی به دوازده هزار پاره قومی، فرایندهای اصلی در تاریخ، جغرافیا و سیاست متاکاپیتال شکل گرفتند!

سرمایه داری با گردن گذاشتن به جبر قوانین ذاتی خود، همان طور که در مانیفست کمونیست در نیمه اول قرن نوزدهم اعلام شده بود، باید وحشی‌ترین ملل را به سوی تمدن می‌کشاند، لاجوجانه‌ترین کینه‌های وحشیان نسبت به بیگانگان را وادار به تسلیم می‌ساخت و آن‌ها را ناگزیر می‌نمود آنچه را به اصطلاح فرهنگ و تمدن بورژوایی نام دارد نزد خود رواج دهند اما با فرا رسیدن قرن بیستم و عصر متاکاپیتال-بورژوازی تمام لشکرکشی‌های خون‌باری را که طی دهه‌ها و سده‌های قبل برای نیل به جهانی همشکل و همانند انجام داده بود تحت عنوان قتل عام فرهنگی و قوم‌کشی، تقبیح نمود و با در دست داشتن پرچم سفید صلح حاضر شد

سر بریده رهبر قوم آسانتی - «بادو بونسوی دوم» - را که در اول قرن نوزدهم از کشور غنا به غنیمت گرفته بود در اوایل قرن بیستم و یکم به مردم آن کشور بازگرداند و در منشور تازه ای که تدوین کرد به پاس احترام به اصل تمایز و تکثر نوشت: «درود بر شبان ماسایی که ایستاده می خوابد!»

کاپیتالیسیم که تمام لایه های نا هوشیاری و ناخودآگاه بشر را با به راه انداختن امواج عقل گرایی و مدرنیسم از حافظه جمعی بشریت زدوده بود زمانی که در زیر آسمان هندسی قرن بیستم در نبود نمادهای «مذهبی-قومی-اسطوره ای-جادویی» احساس خلأ کرد، با به راه انداختن امواج مناکاپیتال، به فراخوانی ناخودآگاه در روانشناسی «یونگ» پرداخت؛ در انسان شناسی نوظهور «فرانتس بوآس»^{۳۳} به ایجاد روابط افقی فرهنگها دست یازید؛ در ضد-تاریخی گری «کارل پوپر»، باور به تکامل اجتماعی و اعتقاد به قوانینی که بر این تکامل حاکم بود را پس زد؛ در تبارشناسی دانش «میشل فوکو»، عدم پیوستگی رژیمهای دانایی را با طرح گسست شناخت شناسانه پیش کشید و در آثار «ژان فرانسوا لیوتار»، ابر-روایت تاریخی را به روایتهای کوچک که هر یک منش منحصر به فردی داشتند و از قانونمندی مشترک پیروی نمی کردند تجزیه نمود!

کاپیتالیسیم در آخرین مرحله تکامل خود، با نفی الگوی معرفتی «دکارتی- نیوتونی»، با همسان پنداشتن فرهنگ «شمن»^{۳۴} با آگاهی عصر اطلاعات، با رد توالی به نفع همزمانی، با تغییر شکل بندی لایه های دانش بشری از سطح عمودی به سطح افقی، با احیا یقین کهن اسطوره ای در مقابل باور عقلی، با بخشیدن سکوی برابر به انسان ابتدایی و انسان هوشمند، با شرمردن هویت جهانی در مقایسه با هویت قومی و دینی، وارد مرحله فرا تاریخ یا عصر مناکاپیتال شد!

مناکاپیتال در تکامل یافته ترین شکل سرمایه داری، لاشه متعفن گذشته را در جستجوی گنجینه مدفونی که تملک دوباره آن، انسان معاصر را از سرگستگی و از خود بیگانگی می رهاند نبش قبر نمود؛ به اقلیم متروک روح دوباره سفر کرد؛ به وهم آفرینی، شیخ سازی و

افسون زدگی قبایل آفریقایی و سرخ‌پوستان آمریکایی مهر ستایش زد و دستاوردهای کاپیتالیسم را با تعبیرات «دام عقل»، «مهلکه تکنولوژی» و «مرداب مدرنیسم» نفی کرد!

متاکاپیتال در بلوغ عمر سرمایه داری، شعار تسلط بر طبیعت را به شعار بندگی در برابر طبیعت تقلیل داد؛ جهت مهار زدن به تب مصرف گرایی، به اصول ریاضتی اقتصادیات «بودایی-اسلامی-سرخ‌پوستی» متوسل شد و به طور شبانه روزی به تکثیر متون اخلاق مصرف و مرز کشی بین نیازهای متعالی و نیازهای بیهوده پرداخت!

متاکاپیتال در آستانه عصر کارتل، جهان را به شرق و غرب تقسیم کرد: غرب به عنوان جایگاه روشنگری و شرق به عنوان اقلیم روح! غرب به عنوان مهد مدرنیته و شرق به عنوان اریکه سنت! غرب به عنوان زیستگاه انسان ناسوتی و شرق به عنوان پناهگاه انسان لاهوتی! غرب به عنوان تمدنی که به نقطه پایان یکه تازی و جهان شمولی نزدیک شده و شرق به عنوان تمدنی که در آغاز سروری و استیلا بر نوع بشر است! غرب به عنوان مجموعه جوامعی که قوانین کاپیتال را در خود تولید و باز تولید می‌نمایند و شرق به عنوان کلیتی زنده که قوانین ساختارشکنانه متاکاپیتال را به جنگ تقدس ارتدکسی قوانین کلاسیک جامعه بورژوازی تجهیز کرده است!

متاکاپیتال طی یک صد سال گذشته، موج مخالفی در مقابل تثبیت الگوی «دولت ملی»، «شهرنشینی»، «مصرف گرایی» و «جهانی سازی» بوده است!

متاکاپیتال برای تبدیل شدن به گفتمانی قوی در جهان معاصر، موقعیت کاپیتالیسم را بحرانی اعلام کرد و با ایجاد «phobia» نسبت به تهدیدات رشد صنعتی، حوادثی چون چرنوبیل و بوپال هند را به عنوان تقدیر تلخ کشورهایی که دنبال توسعه روزافزون هستند ترسیم کرد و باور به ماشینیسیم برای رسیدن به حداکثر پیشرفت را مترادف با تخریب طبیعت و استهلاک منابع تجدید ناپذیر معنی نمود و به این ترتیب ذهن و روان مردم این کشورها را گرفتار «فوبیای توسعه»^{۲۰} کرد!

مناکاپیتال با به خدمت گرفتن بخشی از چپ رسمی و سنتی، گرایش به الگوهای مدرن در اخلاق مصرفی را دور شدن از عادات معیشت بومی نامید و در مقابل تغییرپذیری رفتارهای مصرفی، مقاومت نشان داد!

مناکاپیتال درست در لحظه ای از تاریخ طلوع کرد که غروب تمدن صنعتی ورد زبان «اقتصاددانان دگراندیش»^{۲۶} گردید و اخلاق کاتولیکی با اختراع مفاهیمی چون پول اخلاقی، اقتصاد زاهدانه و سرمایه گذاری انسان دوستانه، خط انکاری بر ارزش‌های اخلاق پروتستانی کشید!

مناکاپیتال اقتصاد را در همزیستی متوازن با طبیعت، شهر را در همزیستی با روستا، مصرف را در همزیستی با سنت و جهانی سازی را در همزیستی با الگوهای بومی مهار کرد!

مناکاپیتال اسب‌های جامعه بورژوازی که ارابه مدرنیسم را به سرعت جلو می‌بردند با خرهای فرتوت سنت تعویض کرد و با ایجاد ترس از امر نو، به واپس‌گرایی ارزش بخشید!

شیفتگی در برابر هر چیز مدرن، مسحور شدن در ساحت عقل، از خود بیخود شدن در حریم فرمانروایی ماشین و مدهوش شدن در وسوسه تغییر پذیری- چهار محرک روحی که حرکت رو به جلوی سرمایه داری را تسریع کردند- در آستانه ورود به قلمرو مناکاپیتال به چهار فویبای بزرگ بشری تبدیل شدند:

« فویبای تغییر، فویبای ماشین، فویبای عقل، فویبای مدرن»

همه منتقدین فرهنگ و تمدن بورژوازی، آن‌ها که در طبقه تئورسین‌های مناکاپیتال قرار می‌گیرند: از «رنه گنون»^{۲۷} تا «تئودور کازینسکی»^{۲۸} از «ایوان ایلیچ»^{۲۹} تا «جان زرزان»^{۳۰} از «جلال آل احمد» تا «علی شریعتی» از «عبدالکریم سروش» تا «داریوش شایگان» در لشکرکشی خون‌بار «سنت- مذهب - بوم‌گرایی» بر علیه مدرنیسم سهیم اند!

مناکاپیتال با به تأخیر انداختن پروژه مدرنیسم در قاره‌های آسیا- آفریقا - آمریکا، قرن بیستم را به رنسانس مذاهب «اسلام- بودایی- هندو» و رستاخیز سنت‌های عهد عتیق تبدیل کرد و با شعار عوام‌فریبانه آزادی مذاهب و دفاع از اصالت سنت‌های دیرپا، به تاریخ ضد مذهب عصر روشنگری نف انداخت!

متاکاپیتال با عبار تازه ای که از رضایت انسان بدوی در انتخاب زیست ابتدایی، مشتق می‌شد اساس سعادت و نیکبختی انسان امروز را بر «فقر داوطلبانه»^{۳۱} و معیشت شرافتمندانه قرار داد! متاکاپیتال طبیعت گرایی قرن نوزدهم را که در ادبیات «هنری دیوید ثورو»^{۳۲} ثبت شده بود در آوازهای «Black Metal» تکرار کرد و آن دسته از اقتصادهای معیشتی را که قادرند در تبعیت و صلح مطلق با طبیعت به سر ببرند بهترین الگوی تولید تلقی کرد و نقد آنارشیستی از تمدن بورژوازی را به جایی کشاند که در جنبش «Anarcho-Primitivism» وضعیت موجود جوامع ابتدایی را متعالی تصویر کرد چون: کالاها در این جوامع نه از حیث قیمت بلکه از حیث سودمندی و زیبایی شناسی مورد توجه اند؛ تقسیم کار و اختصاصی شدن تولید در جوامع مزبور وجود ندارد؛ علوم از نقشی که به عنوان ابزار تغییر در جوامع متمدن دارند، خلع شده‌اند و تکنولوژی مأموریت تخریب گرا نه ای را که در تاریخ کاپیتالیسم بازی کرد در جوامع ابتدایی بازی نمی‌کند!

متاکاپیتال ایده پیشرفت را بازتابی از هژمونی جهان غرب بر سایر نقاط جهان به حساب آورد و به این ترتیب، درجا زدن در بربریت را به کپی برداری از الگوی جوامع پیشرفته ترجیح داد! متاکاپیتال سازمان اقتصادی و اجتماعی چین^{۳۳} را به صورت آزمایشگاهی درآورد که صحت انواع تئوری‌های خود را در آن به اثبات می‌رساند!

متاکاپیتال خالقان اقتصاد سیاسی خود را در هرم چند طبقه ای از اکولوژیست‌ها سازمان داد که درک خود از اقتصاد را بر اصل برابری ارزش زندگی انسانی و غیر انسانی قرار دادند و به انسان به عنوان جزو جدایی ناپذیری از محیط زیست نگاه کردند!

متاکاپیتال با استمرار تولید کوچک و حفظ دهقان بی چیز در اقتصاد کشورهایی که در اواخر قرن نوزدهم به اراه سرمایه داری رسیدند، علاوه بر تجدید نظر در اقتصاد سیاسی کلاسیک، تغییرات فاحشی در جهان بینی استعماری، فلسفه، سیاست، قوم شناسی، علم تاریخ و زیبایی شناسی ایجاد کرد!

متاکاپیتال انسان معاصر را در وضعیت پارادوکسیکالی قرار داد که بیش از هر چیز ناشی از حفظ انواع «تولید طبیعی»، «صنایع بومی»، «مالکیت خرد»، «صنایع دستی» و «زارع فقیر» است!

متاکاپیتال با به صدا درآوردن چارکای هندی، خیش زارع ایرانی، دست افزار تولید گر پاکستانی، چکش پیشه‌ور مصری و با فعال کردن انواع جنبش‌های منطقه ای در مکزیک، مالزی و تاجیکستان که طرفدار احیای فضای سنتی تولید بر مبنای فعالیت تولید کننده منفرد هستند قوانین اقتصادی بخش اعظمی از جهان را ناقض قانونمندی حرکت و تکامل سرمایه داری نشان داد!

متاکاپیتال در صدد ایجاد تعادلی تازه میان پیشرفته‌ترین سازمان‌های سرمایه داری و بینش رمانتیک نسبت به مراتع سرسبز و بهشت‌های روستایی، نوعی مختصات دوگانه در اقتصاد اختراع کرد که در تاریخ سرمایه داری بی سابقه بود!

متاکاپیتال با ایجاد انواع سنگ‌های مدافع تولید خرد و با حفظ کاراکتر عجیب «دهقان-پرولتر»^{۳۴} در سه قاره دنیا، به تحقق شکلی از ارزش اضافه یاری رساند که مرموزترین، پیچیده‌ترین و نهایی‌ترین نوع ارزش اضافی در تاریخ تکامل سرمایه داری است!

۱- در تمام صفحاتی که پیش رو دارید- عنوان جهان آخر به کشورهایی اطلاق می‌شود که در ادبیات اقتصاد بورژوایی تا این لحظه، با عناوین جهان سوم - توسعه نیافته- در حال توسعه- عقب مانده- جنوب - وابسته- تحت سلطه یا فقیر نامیده می‌شدند!

به نظر من، «جهان آخر» تنها نام مناسب برای این دسته از کشورهاست که سرمایه داری در آن‌ها- راز آمیز و دیوانه‌وار- با آخرین اشکال استثمار به حیات خود ادامه می‌دهد، آخرین تناقضات خود را در همین پهنه از دنیا به نمایش می‌گذارد و آخرین نفس‌های خود را در همین جا می‌کشد.

۲- E.F. Schumacher: «علم اقتصاد باید اساس خود را بر آنچه ماوراء اقتصاد Meta-Economics است بنا نهد.»

شوماخر یکی از مهم‌ترین تئوری پردازان و پراتیسین های تاریخ متاکاپیتال به حساب می‌آید. وی از سال ۱۹۵۵ به عنوان مشاور اقتصادی به کشور برمه رفت و در آنجا اصول اقتصاد بودایی را تکامل بخشید، اصولی که چکیده آن در جمله معروف شوماخر- در بالا- نقل شد.

۳- در ماه‌های پس از انقلاب ۵۷ ایران- منصور حکمت مارکسیست ایرانی- با انتشار جزوه «اسطوره بورژوازی ملی و مترقی»- پارادایم تفکر اقتصادی چپ سستی را متزلزل کرد اما این اثر که در زمان خود، گام تئوریک مهمی بود، نتوانست حمله انتقادی عمیقی در شناساندن ریشه های اقتصاد سیاسی ایده بورژوازی ملی و مترقی باشد.

۴- «هوگو چاوز»، «ایوو مورالس» و «رافائل کوره آ»، روسای جمهور ونزوئلا- بولیوی و اکوادور قبل و بعد از تصرف قدرت، خود را سوسیالیست‌های هزاره سوم نامیدند که تازه‌ترین نسخه جعلی سوسیالیسم پس از فروپاشی شوروی است.

۵- از لحظه چاپ مانیفست کمونیست در نیمه قرن نوزده تا اواخر دهه هشتاد قرن بیستم، میراث مارکس آماج حملات پی در پی بود اما در لحظه فروپاشی شوروی، خوشحالی مخالفان مارکس با این توهم به جشن و پایکوبی تبدیل گشت که: کمونیسم برای همیشه از صحنه تاریخ محو شد!

دست‌افشانی رامین جهانگللو در کتاب «بین گذشته و آینده» گوشه ای از این توهم را ظاهر می‌کند: دوره

ما به قول پست مدرن‌ها، دوره پایان روایت‌های کلان است. ما در دوران بعد از جنگ سرد و دوران بعد از ایدئولوژی‌های توتالی‌تر به سر می‌بریم، در دورانی که آرمان شهرهای سیاسی آن طور که ۴۰ سال پیش وجود داشت دیگر وجود ندارد.

۶- روندی که باعث ایجاد و استمرار مناسبات سرمایه داری می‌شود، نمی‌تواند جدا از روند تبدیل تولید کننده مستقل به پرولتر باشد.

۷- تاریخ کلاسیک حیات سرمایه داری از قرن ۱۶ تا پایان قرن ۱۹، تاریخ رونق شهر به بهای افول روستا است.

۸- Henry George - اقتصاددان آمریکایی. عنوان اثر معروف او: « فقر و پیشرفت» که در سال ۱۸۷۹ منتشر شد.

هواداران جنبش جورجیسم با الهام از فلسفه هنری جورج، اعتقاد دارند هر چیزی که در طبیعت یافت می‌شود - خصوصاً زمین - به همه تعلق دارد.

تأثیر هنری جورج در جنبش کارگری آمریکا به حدی بود که مارکس نقدی بر افق تفکرات او نوشت. در نامه ای که انگلس به Sorge نوشت به نقد مارکس از هنری جورج به عنوان یک شاهکار اشاره شده است. تولستوی و سون یات سن از پیروان هنری جورج بودند.

۹- نارودنیک‌ها با قوت فراوان استدلال می‌کردند که پیشرفت نظام سرمایه داری به رغم آنچه مارکس می‌گوید نباید هزینه گران‌بهایی برای روستا، کمون روستایی و مالکیت خرد دهقانی داشته باشد! آن‌ها به جبر تاریخ معتقد نبودند و باور داشتند که بدون پذیرفتن الگوی رشد سرمایه داری - می‌توان روال طبیعی حیات دهکده را حفظ کرد و کمون روستایی را شالوده سوسیالیسم روسیه ساخت. نسل اول نارودنیک‌ها از خصلت انقلابی برخوردار بودند اما نسل دوم به تنورسین‌های اقتصاد متاکاپیتال تبدیل شدند!

۱۰- لنین کتاب «در باره مسئله ارضی» کائوتسکی را تا حدی مهم تلقی نمود که آن را بعد از چاپ جلد سوم کاپیتال - با اهمیت‌ترین اثر اقتصادی دانست که در پایان قرن نوزده به نگارش در آمده بود. کائوتسکی در این کتاب پاسخ مخالفان آن زمان مارکس را که اعتقاد داشتند الگوی پیشرفت کشاورزی با الگوی صنعت متفاوت است و هیچ دلیلی وجود ندارد که تولید بزرگ در کشاورزی بر ویرانه های تولید خرد مستقر شود - می‌داد.

۱۱- Charka - «چارکا» نام چرخ نخ رسی روستاییان هند.

رومن رولان در زندگینامه گاندی نوشت: گاندی در حین اجرای موزیک چرخ نخ ریزی که قدیمی‌ترین موسیقی هندی است، لحن غنایی و تغزلی پیدا می‌کند و این همان موسیقی ست که کبیر- شاعر نساج- و اورنگ زیب امپراتور بزرگ که خود شب کلاه های خویش را می‌بافت از آن لذت می‌بردند.

۱۲- دومین مرحله اصلاحات ارضی ژاپن- پس از اصلاحات میجی- در نقاط اشغال شده توسط فرماندهی نیروهای متفقین در سال ۱۹۴۷ اجرا شد.

۱۳- Arusha - در سال ۱۹۶۷ ژولیوس نایره رییس جمهور تانزانیا با اعلام منشور آروشا - اقدام به روستایی سازی کشور با تکیه بر جماعات روستایی Ujamaa نمود. این جماعات به هسته اصلی سوسیالیسم روستایی تانزانیا تبدیل شدند!!

۱۴- Bolivarian Mission مجموعه ای از اقدامات فریب آمیز هوگو چاوز که ظاهراً برای برقراری عدالت اجتماعی و زدودن فقر در ونزوئلا تحت عنوان سوسیالیسم انسان‌گرا در دستور کار قرار دارد. اصل بازگشت به روستا در بخشی از این منشور درج شده است!

۱۵- Futurism- جنبش هنری که در آغاز قرن بیستم در ایتالیا کلید خورد و به زودی به چند کشور دیگر اروپایی گسترش یافت. در این جنبش وارثه های شهر مدرن مورد ستایش افراطی قرار گرفتند.

۱۶- Hind Swaraj- عنوان اثری از گاندی که در سال ۱۹۰۹ نوشته شد. گاندی در این کتاب- تمدن مدرن، ماشینیسم و پدیده شهر گرایی را مورد نکوهش قرار داده است.

۱۷- Ebenezer Howard - طراح معروف شهری.

شهر مطلوب از نظر هاوارد در توافق هارمونیک با طبیعت و روستاهای اطراف خود شکل می‌گرفت!

۱۸- Frank Lloyd Wright- معمار آمریکایی. بنا بر عقیده رایت، به هر خانواده آمریکایی بایستی یک آکر زمین داد و جامعه امن آینده را بر این اساس ساخت. رایت این ایده را در کتاب «شهر ناپدید شونده» بسط داد.

۱۹- Small Is Beautiful- مجموعه ای از مقالات ارنست فردریش شوماخر که در آن‌ها به اقتصاد کینزی می‌تازد و اخلاقیات اقتصاد بودایی و گاندیستی را قابل احترام می‌شناسد! شوماخر در این کتاب از الگوهای کوچک تولید دفاع می‌کند!

۲۰- اقتصاددان سیاسی اصولاً دو نوع مالکیت خصوصی را که یکی بر اساس کار خود تولید کننده و دیگری بر پایه کار غیر قرار گرفته است، مخلوط می‌کند! وی فراموش می‌کند که نوع اخیر نه تنها نقیض مستقیم اولی است بلکه نشو و نمایش فقط بر گور نوع اول انجام می‌گیرد. مارکس

۲۱- نئولادیسیم- منشأ این جنبش به کمپین انگلیسی ضد تکنولوژی در بین سال‌های ۱۸۱۱ تا ۱۸۱۶ بر می‌گردد. فلسفه این جنبش بر تأثیرات مخرب تکنولوژی بر افراد و جماعات تاکید دارد. پیشگامان جنبش از طریق تخریب ماشین تولید، ابزار وجود می‌کردند!

۲۲- Appropriate Technology- تکنولوژی‌ای که متناسب با وجوه زیست محیطی، اخلاق فرهنگی، بومی و اقتصادی ابداع می‌شود و نه با صلاحیدهای پیشرفت اقتصادی شتاب آمیز! ماهیت این تکنولوژی چنان است که در هم‌جواری با صنایع بومی، اقتصاد کشاورزی، تولیدات معیشتی و صنعت خرد گسترش می‌یابد! تکنولوژی درخور به خانواده اقتصادیات مناکاپیتال تعلق دارد. ملاطفت تکنولوژی درخور با چارچوب‌های قدیمی تولید جزو پارادوکس‌های جهان آخر است!

۲۳- Franz Boas- انسان شناس آلمانی آمریکایی- پدر انسان شناسی نسبیت گرا- بواس یکی از منتقدین تئوری تکامل فرهنگی لویس هنری مورگان بود.

۲۴- Shamanism- اصطلاحی در حوزه قوم شناسی؛ مناسک و باوری که تماس با جهان ارواح را محتمل می‌داند.

۲۵- Development-Phobia گروهی از دانشمندان مناکاپیتال که در سبب مخالفان رادیکال تمدن غرب قرار می‌گیرند، تاریخ توسعه اقتصادی غرب را پر از ناکامی تعبیر و تکرار این سناریو را برای کشورهای جهان آخر، ترسناک تصویر می‌کنند!!

۲۶- Heterodox Economics- دستگاه تئوریک که ارتدکسی اقتصاد نئوکلاسیک را به چالش می‌خواند!

Rene Guenon -۲۷

Theodore Kaczinski -۲۸

Ivan Illich -۲۹

John Zerzan -۳۰

۳۱- Voluntary Poverty- نوعی الگوی زندگی که سبب معیشتی آن با اشیایی پر می‌شود که برای بقا در مرز زنده ماندن - ضروری هستند!

Henry David Thoreau -۳۲

۳۳- اصلی‌ترین پایگاه جغرافیای مناکاپیتال با همه تئوری- پراتیک- فرضیات و آزمایشات مربوط به آن در کشور چین مستقر است!

۳۴- در ادبیات چپ سستی، کاراکتر «دهقان- پرولتر» به نیمه دهقان-نیمه پرولتر موسوم است. تجرید علمی این ابوالهول تاریخ سرمایه داری به مباحث اقتصاد مناکاپیتال موقوف می‌شود.

تکوین جغرافیای متاکاپیتال با گسترش هراس‌های ضد شهری

شهر که همسو با سرمایه داری بالنده- پذیرای نوگرایی، زمان متلاطم، معماری آوانگارد، طبیعت ستیزی، مصرف گرایی، ذات ضد روستایی، آشوب، دگرگونی و انقلاب بود- در نیمه دوم قرن نوزده- با موج ضد شهری متاکاپیتال روبرو شد!

شهر در جهان بینی متاکاپیتال، کلکسیون بی پایان از سوژه‌های مدرن بود پس منشأ اضطراب بود! شهر در بستر حرکت یکنواخت زمان نمی‌گنجید پس مایه یاس بود! شهر به آتش مصرف گرایی لحظه به لحظه همیشه می‌رساند پس موجد خوف بود! شهر با روستا و طبایع رماتیک سر ستیز داشت پس موجب سلب آسایش بود! شهر در خود سرعت، ازدحام و آشوب می‌پروراند پس باید به اسارت گرفته می‌شد!

متاکاپیتال از طریق به صدا درآوردن آژیرهای قرمز که خطر شهر را به بشریت اعلام می‌کرد وارد سرسرای تاریخ شد؛ متاکاپیتال از طریق شیوع ترس در برابر شهر، گسترش یافت! شناخت هراس‌هایی که طی دهه‌های گذشته روان انسان را مهیای چالش با شهر کردند موضوع مطالعه حاضر است.

۱- ترس از مدرنیسم شهری

جامعه بورژوازی، جادوگری که شهر مدرن با اوراد جادویی او بیدار شده بود، توان حکومت بر مخلوق خود را که به طور غول آسایی در زمان و مکان رشد می‌کرد نداشت پس باید طبقه‌ای از ساحران تازه را برای مهار آن استخدام می‌کرد!

«جبران خلیل جبران»^۱ در مصرع «اندوه بی پایان شهر زندگان» با نیشخندی زهرآگین در برابر پرتره «Modern City» ایستاد! شهر های مدرن چون رویاهای بشری از اشتیاق و ترس ساخته شده بودند اما خیلی زود اشتیاق را فرو بلعیدند و ترسی مهلک از دامن گیر شدن اشتباهی مدرن به جا گذاشتند!

فیلم «شهر گناه»^۲ تصویری آخرالزمانی از شهر بود که برخلاف تابلو حماسی‌ای که پرستندگان پولیس از آن ترسیم کرده بودند، پر از ضد قهرمان بود! شهرهای مدرن در بسط بی پایان خود، هر ساله هزاران «هرزوغ»^۳ را سست اراده و بی حال به وجود می‌آوردند؛ هر ساله صدها «ریت آنگستروم»^۴ را به ورطه سقوط می‌کشاندند!

بر آوار فروریخته بر شهر مدرن هر لحظه افزوده می‌شد! واکنش‌های خصمانه در برابر شهر مدرن در حال و آینده گسترش می‌یافت: «جلال آل احمد» از تهران- سرآمد شهرهای مدرن ایران- به عنوان بی‌حیاترین شهر عالم یاد کرد، «عباس میلانی» از آن به عنوان مقرر مدرنیسم تقلیدی و استبدادی^۵ و «جانی کش» در آواز «one piece at a time»^۶ آن را به وسیله‌ای برای تعویق آرزوهای انسانی تشبیه کرد!

شهر مغروق در هزاران دروغ، شهر وهم، شهر محنت و آسیمگی، شهر جیون، شهر نفرین شده و... تمثیلات و استعاراتی بودند که خزانه ترمینولوژی ادبیات ضد شهری مناکاپیتال را غنی تر و مهاجم تر می‌ساختند!

با ظهور «Heavy Metal»، کابوس‌های تازه‌ای به جان موعظه‌گران و مبلغان ضد شهری افتاد! محاکمه گروه «Judas Priest» به خاطر خودکشی دو تن از هواداران آن‌ها - پیام‌های نهفته در آوازهای متال را که ملهم از مدرنیسم لجام گسیخته شهری بود - در مظان اتهام قرار داد!

کشور چین که در شکل‌گیری الگوی «مدرن-شهر» تجربه‌ای نیمه‌کاره داشت اولین آزمون در این میدان را با احداث عجولانه «Neo-Polis» در ماه‌های قبل از برگزاری المپیک ۲۰۰۸ از سر گذراند! آوارگی ۱/۵ میلیون تن از مردم فقیر، هزینه‌ای بود که چین برای میزبانی المپیک می‌پرداخت و علیرغم درخواست متعدد گروه‌های بشردوست برای رسیدگی به حقوق

قربانیان شهر المپیک، تخلیه مسکن فقیر نشین که تابلو شهر مدرن را زشت می‌ساختند، ادامه داشت!

به تعبیر مفسران متاکاپیتال، سیمای بی رحم شهر مدرن که در تاریخی طولانی به بشریت عرضه شده بود، در ماه‌های قبل از برگزاری المپیک ۲۰۰۸، در زمانی کوتاه در شهر مصنوع چینی ظاهر شد! تمام بلایایی که طی چند قرن، شهر مدرن بر سر بشریت آورده بود طی چند ماه در شهر مدرن نمونه چینی به ظهور رسید!

آفرینندگان رمان نو از قافله جنبش‌های ضد شهری عقب نماندند: «ماربو بارگاس یوسا» در رمان تاریخی «جنگ آخر زمان» در جغرافیای کوچکی به نام «کانودوس» در شمال شرقی برزیل در ایالت باهیا، داستان مقاومت در برابر شهرهایی را که به استقبال جمهوری و مدرنیسم رفتند، بازگو می‌کند! مردم کانودوس با خیزش در برابر جمهوری نه تنها معابد رفیع «آگوست کنت» را که رو به پاریس - کعبه شهرهای عالم - بود تخریب کردند بلکه به جنگ شهرهایی رفتند که آمال رسیدن به برج عاج «مدرن - شهر» را در سر داشتند!

دهکده ماکوندو در رمان «صد سال تنهایی» در پروسه استحاله به سمت شهر جدید با آخرین اختراعات علمای ممفیس که به طور همزمان هم مظاهر تمدن نو و هم هجویه ای بر آن است، روبرو می‌شوند: طوطی‌های رنگارنگ که ابراهای ایتالیایی می‌خوانند؛ مرغی که به صدای نواختن طبل، تخم طلا می‌گذارد؛ میمون تربیت شده ای که فکر انسان را می‌خواند؛ ماشینی که هم دگمه می‌دوزد و هم تب را پایین می‌آورد و هم خاطرات غم انگیز را از خیال آدمی می‌زداید...

استحاله در مدرنیسم به تلاشی ماکوندو می‌انجامد: اهالی ماکوندو ناگهان در میان انبوه جمعیت، خود را در خیابان‌ها گم می‌کنند؛ ساکنین قدیمی ماکوندو صبح زود بیدار می‌شوند تا بتوانند خیابان‌های شهر را یاد بگیرند؛ قطارهایی پر از فاحشه در ماکوندو پیاده می‌شوند...

ویرانی ماکوندو در رمان «گابریل گارسیا مارکز»، تمثیلی از تبدیل اندوه‌بار بهشت کوچک بومی به فضای مسموم مدرن است: ماکوندو تبدیل به گرد باد وحشت انگیزی از گردو غبار و ویرانگی شده بود که در مرکز طوفان نوح قرار داشت!

«تی.اس.الیوت» شهر مدرن را همچون شهری پاره پاره، آلوده، سترون و در حال فروپاشی به تصویر کشید؛ «والت ویتمن» آن را شهر مغرور، سودا زده، سرکش و دیوانه خواند و خنیاگران متاکاپیتال، نسیم اشعار ضد شهری را به نعره‌های موحشی تبدیل کردند!

۲- هراس از زمان متلاطم شهری

بورژوازی وابستگی زمان به چرخه‌های طبیعی و دینی را نابود کرد و زمان را به سیستم‌های دقیق کمی وابسته نمود. در کانون التهاب پیوسته مکان‌های شهری و ریتم تند تولید سرمایه داری، تعلق زمان به نظام‌های کمی به حالاتی موقت تبدیل شد!

اگر در گذشته، یک ثانیه معادل کسری از زمانی بود که زمین دور محور خودش یک بار می‌چرخد در اوایل دهه شصت، واحد زمان به طور حیرت آوری با مدت زمانی که اتم سزیم چند میلیارد بار تغییر می‌کرد تعریف گردید! زمان ظالم‌ترین معلم است؛ اول آزمون می‌گیرد و بعد درس می‌دهد! زمان در سپهر سرمایه داری حتی از این هم بی‌رحمانه تر رفتار می‌کرد و فرصتی برای عبرت گرفتن نمی‌داد!

تصویر رمانتیک «رابیند رانات تاگور» از رفتار با زمان که: «اجازه دهید زندگی مثل شبنم بر روی برگ در لبه زمان بخرامد» در جغرافیای کلان شهر فقط در متن داستان‌های کمیک اجازه ظهور یافت!

هر واحد زمان در فیلم «crash»^۷ در پیوستار سه بعدی تصادم بین «انسان- انسان»، «انسان- ماشین» و «ماشین- ماشین»، موقعیت پروبلماتیک شهروند در رویارویی با زمان متلاطم شهری را رسم می‌کرد!

تلاش «جیمز جویس» در رمان «اولیس» برای اسیر کردن همه لحظات شهر دوبلین در یک روز، در واقع اسارت متن در چنگال زمان شهری بود! اولیس در تابلو قهرمان افسانه‌ای، فراتر از زمان و نیروی مسلط تاریخ است اما کاراکتر اصلی جویس در رمان اولیس به برده روزمرگی و ساعت «polis» تنزل می‌یافت! در فیلم «راننده تاکسی»^۸، آونگ شدن تراویس به رانندگی در نیمه شب، زمانی که همه آدم‌ها به صورت توده‌ای در هم کوفته و خاموش در مقابل هم ظاهر

می‌شوند، زمانی که رابطه معکوس ریتم زمان شهری و ضربان قلوب انسانی بیشتر از هر زمان احساس می‌شود، او را در مرز جنون به شهروندی خطرناک تبدیل می‌کند!

شهرهای جهان، همزمان هستند؛ با بودن در یکی از آن‌ها گویی مقابل ساعت همه ی آن‌ها ایستاده‌ای! با افتادن به دام ساعت مدرن، ساعت فروپاشی به تیک تاک می‌افتد! ساعت شهرهای جهان، لحظه شمار انباشت سود به هزینه فروخوردن توده های انسانی‌اند! به ازای هر دقیقه هزینه نمودن زمان، درآمدی به اندازه یک ساعت به دست می‌آید! عبارت «time value of money» همه قوانین اقتصاد سیاسی سرمایه داری را در رابطه دوسویه زمان و پول جمع کرده است!

زمان در عصر سرمایه داری، مشت‌های ماسه ساحلی ست که هر چه در مشت مقاومت کنندگان فشار داده شود از لای انگشتان می‌گریزد! زمان متلاطم ابرشهر، متأثر از قانون ارزش که از اصول کمی پیروی می‌کند، همه آدم‌ها را در نظام متریک به اطاعت و تسلیم می‌کشاند اما همان طور که شهر در متن خود «خاطره و فراموشی»، «حفره های سیاه و دیوارهای سفید» و «دیوانگی و هوشیاری» را کنار هم می‌چیند تسلیم و مقاومت در برابر زمان را مجاور هم نگه داشته است!

ترس از گذر زمان، مقاومتی در انسان برمی‌انگیزد که تمایل به کنترل و تسلط بر آن را افزایش می‌دهد! سناریو های کنترل در دستگاه نظری متاکاپیتال، در تم‌هایی چون کند نمودن، گردش معکوس، توقف، اعوجاج غیر خطی و سلب کمی زمان فصل بندی شده است!

«فردریش نیچه» تئوری جهان بر گردنده به همانی یا بازگشت ابدی را طرح می‌نماید. در زمان نیچه ای همه چیز به همان برمی‌گردد! بازگشت به نقطه عزیمت، تم اصلی زمان در نظریه «Eternal Return» است!

«هنری برگسون» فیلسوف فرانسوی در طلیعه قرن بیستم، زره های محافظ زمان یعنی علم و ریاضیات را از آن سلب و ادراک شهودی زمان را جایگزین می‌کند!

در جهان رویا زده و پر از اوهام «یونگ» و «فروید»، خودآگاه و ناخودآگاه هرکدام ساعت ویژه خود را دارند و عقربه آن‌ها الزاماً با یک سرعت و در یک جهت و در یک دستگاه متریک نمی‌چرخند!

مقاومت در برابر زمان گریزیایِ مدرن، الهامات و منابع تازه ای می‌یابد: «مارسل پروست» مضمون «تنها بهشت، بهشت از دست رفته است» را در رمان «در جستجوی زمان از دست رفته» بسط می‌دهد! پروست با استفاده از تز «یادآوری غیرارادی»^۹، رویدادهای زمان سپری شده را بازآفرینی می‌کند! دخل و تصرف پروستی در زمان به سبک روایی تازه ای بر مبنای چیدمان تازه ای از دقایق زمان می‌انجامد!

در انسان شناسی «فرانس بوآس»^{۱۰} ساعت ماقبل مدرن نه تنها کسر شأنی نسبت به ساعت جامعه مدرن ندارد بلکه از تقدسی مساوی برخوردارند! و بالاخره در ضد تاریخی گری «کارل پوپر» حرکت زمان از دانی به عالی و از عقب مانده به پیشرفته به چالش کشیده می‌شود! زمان از ماتریالیسم تاریخی تخطی و نا وفادار به اسطوره تحول در جهات مختلف و پیش بینی نشده حرکت می‌کند!

۳- هراس از مصرف گرایی شهری

سرمایه داری تا آنجا که از قوانین کاپیتال پیروی می‌کند از جاده ایجاد ارزش مصرف‌های جدید، نیازهای نو، الگوهای تازه زندگی و گسترش مکان‌های مصرف منحرف نمی‌شود. روند توسعه اندام‌های شهری با رشد جهاز هاضمه مصرف هم مسیرند. شهرها در چهار جهت جغرافیایی به طور غول آسایی رشد می‌کنند چون مصرف فزاینده به جغرافیای انبساط یابنده وابسته است!^{۱۱}

شهر مصرف گرا قبل از اینکه با آیه های متاکاپیتال نفرین شود، قبل از اینکه به شهر مُسرف «والت ویتمن»^{۱۲} و شهر تن فروش^{۱۳} آل احمد تبدیل شود، مورد ستایش شاعران مجیز گوی اسطوره مصرف بوده است! اما شهر مصرف گرا در کنار گفتمان ستایشگر خود، ضد گفتمانی انتقادی به همراه دارد که سرنوشت جامعه مصرفی را به طور فریب آمیزی ترازیک می‌سازد! در

تاریخ معاصر جبهه گیری خصمانه در برابر مصرف گرایی با حمله مستمر به معبد مصرف یعنی شهر مقارن بوده است!

نویسنده نیجریایی «انوکومه اکومه»^{۱۴} در تمثیل: «شهر ما را مصرف می‌کند» مصرف گرایی شهری را به دهان بلعنده ای تشبیه می‌کند که مثل سیاه چاله ای فضایی، همه آدم‌ها را به درون خود فرو می‌کشد! در تصویر اکومه، رابطه مصرف کننده و جغرافیای مصرف وارونه است!

در شهر هر چیزی می‌تواند به منظره پشت وپشتین بدل شود! حتی افرادی که در پشت شیشه کافی‌شاپ مشغول گپ زدن و قهوه خوردن اند- از زاویه دید ناظری که در خیابان قدم می‌زند- چندان بی شباهت به کالاهای پشت وپشتین نیستند! اگر یک وپشتین در حجم کوچک خود همه اجرام شهر را در خود متراکم کند هر بار که دست مصرف کننده در این حجم فرو می‌رود و بیرون می‌آید، بخشی از اندام شهری کنده و تصاحب می‌شود! پس وارونه نمایی اکومه در شهر ما را مصرف می‌کند، تنها می‌تواند معنایی کنایه آمیز در خزانه استعارات متاکاپیتال داشته باشد!

شهرها سیمای فرومایه سعادت‌مندی بورژوایی را در تله های عنکبوتی مصرف می‌تند و گوشت اسیر شدگان را می‌جویند و در پیاده روها تف می‌کنند! غرق شدن شهروند در وفور و تمکن مصرفی، طبیعت ثانوی یعنی عادت به مصرف را قوی می‌کند و این عادت به شیوع بیماری بسیار خطرناکی به نام «آفلونزا»^{۱۵} می‌انجامد!

شهر، «پانتئون»^{۱۶} مصرف سرمایه داری است و پیامبران متقدم متاکاپیتال: «هنری ثورو»، «لئون تولستوی»، «جان راسکین» و «ماهاتما گاندی»، اولین فتاوی خود را با لعن و دشنام به شهرهای مصرف زده صادر کردند:

«شهرها دو نوع برده در خود می‌پروراندند: بردگان عادت و بردگان آزا!»

«تمدن شهری ابزار تکثر نامحدود نیازهای غیر ضروری است!»

«انسانی ثروتمندترین است که ارزان‌ترین خوشی‌ها را داشته باشد!»^{۱۷}

«شهر مکان هندسی فراوانی است؛ خزانه ای از نمادها که اشتهای افراد را به طور شبانه روزی برای مصرف تحریک می‌کند! شهرها، جغرافیای زیادت طلبی-تکثر جویی-قناعت کشی- آتش طمع افروزی- اشتهای کاذب آفرینی و به شهوات خفته دامن زدن است!»

شهر های زیادت طلب آماج حمله فیلسوفان متأخر نیز بوده‌اند: تبلیغات به عنوان غیر دموکراتیک‌ترین اشکال ارتباطی^{۱۸} وقتی که در بوردها، نئون‌ها و ویتترین های شهری ظاهر می‌شوند حیات قناعت آمیز آدمیان را برمی‌آشوبند، نیازهای تازه خلق می‌کنند و وقتی حاجتی به شیوه ای معمول و مأنوس برمی آید، حاجتمندان را طالب و مشتاق شیوه ای تازه تر و اسارت زاتر می‌کند و از همه مهم‌تر با شعله‌ور کردن آتش طمع، اخلال در حیات معنوی ما خواهد کرد.^{۱۹}

در ادبیات متاکیپیتال، تهاجم به روحیه مصرف گرایی با حمله به شهر آغاز شده است! شهر مکان کارخانجات و کارخانجات مکان تولید انبوه و تولید انبوه موجب مصرف مفرط است! شهرهای اسراف گر تمدنی از زباله به وجود آورده‌اند که در دروازه آن، این جمله به چشم می‌خورد:

«به من بگو چه دور می‌اندازی تا معلوم شود که هستی!»

در شهر، هرکول‌های تولید جای خود را به سوپرستارهای مصرف می‌دهند و رجال تاریخ ساز در صورتی که تاریخ مصرفشان سپری شده باشد خریداری ندارند! شهر کالبد مصرف است؛ محیطی است که رشد و دگرگونی مصرف گرایی را در خود انعکاس می‌دهد! محیط شهری با ایجاد چرخه های سریع مصرف، باعث کمیابی‌های جدید می‌شود: کمیابی مکان، هوای پاک، فضای سبز و آرامش! بسیج دائمی کلیه ظرفیت‌ها و قابلیت‌های مصرفی از وظایف مسلم فروشگاه‌های زنجیره ای مستقر در مگا پولیس است.

شهرها سلسله مراتب اجتماعی برای «مصرف متظاهران»^{۲۰}، مصرف تجملی و مصرف کاذب هستند! در اینجا: هدف ارزنده تاریخ که جانشین ساختن نیازهای صحیح به جای غلط است^{۲۱}، به چرخه ای معکوس تبدیل می‌شود! در اینجا: عشق به دفع شهوت و معبد به بازار مکاره تبدیل می‌شود!^{۲۲}

انسان مدرن آلت دست نشانه‌هاست^{۲۳}! نشانه‌ها در ماشین تبلیغات شهری به طور مستمر تولید می‌شوند و هر مجموعه از نشانه‌ها وظیفه دارند که رفتار شهروند را شرطی کنند. رفتارهای شرطی به اخلاقیات مصرف شکل می‌دهند. اخلاق مصرفی به شیفتگی و جادو شدن در برابر اشیاء می‌انجامد؛ اشیائی که منزلت خود را از دست داده‌اند!

محصولاتی صاحب ارزش و منزلت ذاتی هستند که به طور اخلاقی ساخته شده‌اند یعنی با حداقل آسیب یا بهره‌کشی از انسان، حیوان و محیط طبیعی تولید شده‌اند! پس در برابر مصرف‌گرایی کاپیتال باید «مصرف زاهدانه»^{۲۴} متاکاپیتال را قرار داد: سادگی و خرسندی را اصل مطلق و معیار مطلوب خویش قرار دهیم. از تن‌آسایی بیشتر، نو‌پسندی بیشتر و تشنگی بیشتر دست بشوییم. باید از راه‌های ساده‌تر به حاجات خود برسیم و هوس‌آزمودن راه‌های پیچیده‌تر را نکنیم!^{۲۵}

در چرخه «کارکن- مصرف‌کن- ساکت شو- بمیر»، هر چه با ماشین شهری هماهنگ باشی زودتر به نشان شهروندی نائل می‌شوی! در مدنیت تنیده شده در تارهای شهری تنها یک نوع آزادی وجود دارد: آزادی انتخاب بین علائم تجاری گوناگون و اشیاء سرگرم‌کننده و بی‌ارزش!

شهر متمدن یعنی شهری که مصرف‌ناخن مصنوعی در آن نسبت به دهه گذشته ۵۰ برابر شده^{۲۶} و شهروند شرقی را هر چه بیشتر به شهروند غربی شبیه می‌سازد!

تزه‌های چپ‌سنتی در پارادایم متاکاپیتال و در مقابله با مصرف‌گرایی شهری در چند جمله سفیهانه خلاصه می‌شود: «جامعه شهری متأثر از هجوم سرمایه و کالای بیگانه، شرایط برون‌ی خود را در فروپاشی چارچوب‌های کهن زیست و تولید باز می‌یابد چون سرمایه‌داری خارجی به کشورهای تحت سلطه نه به عنوان مرکز تولید بلکه به منزله پهنه مصرف می‌نگرد»^{۲۷}

در شهر مدرن: لوگوس بر اروس، نظم بر بی‌نظمی و انسان‌های سازمانی بر آشوبگران غالب شده‌اند.^{۲۸} در شهرها همگان توسط سیستم‌های فاضلاب، آسانسورها، حمام‌های سونا، ماشین‌های رخت‌شویی و رفاه‌فزاینده هیپنوتیزم شده‌اند! شهروند در دوراهی انتخاب بین عشق و یک موجود مصرفی، دومی را انتخاب می‌کند!

شهر، پایتخت «جامعه نمایش»^{۲۹} است! در این جامعه زندگی به صورت انباشت بی کرانی از نمایش‌ها حول مصرف تصاویر و کالاها ساماندهی شده است. جامعه نمایش افیون خود را از طریق سازوکارهای فرهنگی فراغت و مصرف سرگرمی‌ها تنظیم می‌کند! در قلمرو این جامعه، طبقه کارگر سالن‌های اتحادیه‌ها را به سوی مراکز خرید ترک می‌کند!

متاکاپیتال طی یک سده با تصرف بخشی از تریبون‌های چپ، با اشاعه ویروس مذهب، سنت گرایی و بومی گرایی، آکسیون‌های ضدانقلابی برای متفرق کردن بشریت از جغرافیای مصرف یعنی شهر بوده است!

۴- هراس از ازدحام و سرعت شهری

هشدارهای مالتوسی که تا دهه‌ها کابوس اضافه جمعیت را در روان نسل‌ها حفظ می‌کرد، در کمپ متاکاپیتال سر برآورده است: اگر با غمخواری و انصاف جلوی سونامی جمعیت در «کلان-شهر» را سد نکنیم، بزودی جهانی ویران به جا خواهد ماند. بانک آسیایی عمران و توسعه در اوایل هزاره سوم، شیپور وضعیت هشدارآمیز را به صدا درآورد: شهرهای آسیا در آستانه انفجار جمعیتی هستند که می‌تواند آن‌ها را غیر قابل زندگی کند! صندوق جمعیت سازمان ملل به مردم جهان برای رویارویی با بحران جمعیتی فراخوان داد: رشد بی رویه جمعیت شهرها، جهان را با احتمال بروز یک فاجعه مواجه کرده است!

«آلبرت بارتلت»^{۳۰} که پیشاهنگ جنبش نئومالتوسی در دوران معاصر است از اضافه جمعیت به عنوان بزرگ‌ترین چالشی که بشریت با آن روبروست، یاد می‌کند!

یک ضرب‌المثل چینی می‌گوید: «در مرغداری شلوغ-تخم کمتری تولید می‌شود»، با تمسک به درون مایه این ضرب‌المثل، نسلی از اقتصاددانان با جعل قانون «پارادوکس اقتصاد جمعیت»^{۳۱} که در رابطه معکوس توالد و ثروت عمل می‌کند پشت سر هم به دریافت مدال لیاقت نائل می‌شوند!

نئومالتوسی‌ها، جمله معروف «محمود احمدی نژاد» رئیس‌جمهور ایران را که: «شعار دو بچه کافی ست یعنی اینکه تا ۴۰ سال آینده دیگر نامی از ملت ایران وجود ندارد»، جوک هزاره

تلقی می‌کنند! آن‌ها در برابر هر استدلال عامیانه و حتی علمی که مدعی باشد، جهان مدرن قادر است دام مالتوسی را برای همیشه بشکنند جبهه می‌گیرند!

طرفداران معیشت پایدار اعتقاد دارند: هر جمعیتی که از قانون «ظرفیت حمل»^{۳۲} تجاوز کند، گرفتار قحطی می‌شود! بر اساس قانون مذکور اندازه مناسب جمعیت یعنی اندازه ای که منابع محیط زیست می‌تواند در تأمین غذا، سرپناه و آب تحمل کند! شهرها با رشد بی رویه جمعیت، مخاطبان اصلی در زیر پا گذاشتن این قانون هستند بنابراین باید تاوان آن را پس بدهند!

شتاب شهری یکی دیگر از منابع ترس در کمپ متاکاپیتال است! جمله معروفی در کتاب «منشور آتن»^{۳۳} این هراس را فاش می‌کند: گرایش لجام گسیخته مردم به متمرکز شدن در شهرها، از سرعت ماشین‌ها کمک می‌گیرد. همگام شدن با سرعت ماشین که صحنه ای تکراری در سناریوی شهری است آینده موحشی برای نوع بشر ورق می‌زند! ذهن مورخان و جامعه‌شناسان متاکاپیتال پُر است از چکامه‌هایی که همراهی با سرعت شهری را ناپسند می‌شمرند: «شهری که از قدرت پیاده روی انسان پیشی بگیرد، دامی برای بشر است.»^{۳۴}

«دموکراسی وقتی ممکن است که هیچ کس از سرعت یک دوچرخه تند تر نراند.»^{۳۵}

حامیان آهنگ پیاده روی انسان که در جنبش «New Pedestrianism» صاحب تئورسین‌های چاق و چله ای هستند مستقیماً بر کاهش نقش شتاب اتومبیل در جامعه متمرکز شده‌اند: شتاب در شهرها باید چنان کند شود که شهروند فرصت نگاه کردن به گل‌ها را داشته باشد. «ماشین را فراموش کن و شهرها را برای عاشقان و دوستان بساز.»^{۳۶}

شتاب و ازدحام که با شهر بورژوازی متولد شدند در آسیب شناسی متاکاپیتال به عنوان سرچشمه از خود بیگانگی، فقر، درماندگی و خشونت معنی می‌شوند!

در سکانس اول اقتباس سینمایی از رمان «کوری»^{۳۷}، در مرکز یک ترافیک شهری، مصیبتی در راه است: جوان ژاپنی در پشت فرمان اتومبیل به طور ناگهانی کور می‌شود! چراغ راهنما سبز شده اما او بی حرکت است! صدای بوق ماشین‌ها در پشت سر، صحنه ای از همزمانی هیاهوی شهری و فاجعه است! نجات دهنده از راه می‌رسد و ژاپنی ناتوان را به آپارتمانش می‌رساند. او

به شکل تراژیکی هم نجات دهنده و هم دزد اتومبیل است! شهر یک جنگل بتنی نیست، یک باغ وحش انسانی است!^{۳۸}

جمعیت متمرکز در شهرها، سوژه مطالعات آماری و همچنین روانشناسیک هستند. تأثیرات روانی زندگی در ازدحام شهری به عقیده «گنورک زیمل» در جزوه «کلان شهر و حیات ذهنی»- به جایی می‌کشد که: انسان «مادر- شهر» به جای عکس‌العمل با قلب، با سر واکنش نشان می‌دهد. کور-قلبی عارضه ای ست که انسان مگا پولیس را ناگوارتر از کور-چشمی گرفتار می‌کند!

در بسیاری از تریلرها و اکشن‌های سینمایی، لوکیشن اصلی اتفاق در دل جمعیت است! در شلوغی هم می‌شود فرار کرد و هم در نقاب تازه ای ظاهر شد! مکان اصلی بروز خشونت که در ادبیات ماقبل مدرن در روستاهای کوچک، خانواده های متعصب و محیط‌های مذهبی قرار داشت به محض شکل گیری جغرافیای کاپیتال، در هزارتوی شهری زمینه بروز یافت! در فیلم «پرتقال کوکی» اثر «استانلی کوبریک»، فرد عصیان زده که محصول ماشین جمعیت است، خود به ماشین تولید خشونت استحاله می‌یابد!

شهروند مگا پولیس به رغم گذار پیوسته و متکثر از این نقش به آن نقش و از این موقعیت به آن موقعیت، نمی‌تواند احساس تک بودن در برابر انبوه را از خود دور کند: زندگی شهری یعنی میلیون‌ها انسان در کنار هم، تنها و بی کس باشند.^{۳۹} انسان تمدن‌های شهری، جدا افتاده و تنهاست! شاید به همین سبب باشد که سؤال: «تو در روی زمین چه می‌کنی؟» این همه معنی پیدا کرده است!^{۴۰}

در متون آسیب شناسیک متاکاپیتال، جمعیت و سرعت رو به افزایش شهری- جدا از قانونمندی حرکت سرمایه داری- مولد انزوا، درماندگی، سبعت و چشم اندازی ترسناک برای بشریت هستند! اگر به نصایح مشفقان متاکاپیتال گوش جان نسپارید، در خیابان‌های محنت و آسیبگی- سرگردان خواهید شد!^{۴۱}

۵- هراس از معماری شهری

سیمای شهر مدرن و هندسه ای که خطوط، حواشی، ارتفاع و نشانه های فرم شناسیک آن ایجاد می کند سرچشمه ای از استرس ها و اضطراب های گوناگون بوده است!
اولین جسارت طراحان شهر بورژوازی، در بسیج عمومی جهت تخریب شهر قدیمی ظاهر شد! «بارون هوسمان»^{۴۲} در نیمه دوم قرن نوزدهم، همه مظاهر تاریخی ای را که پاریس در دل خیابان ها، کوچه ها و محلات خود داشت با پیاده کردن الگوی معماری مدرن از هم پاشید! فضای قرون وسطایی جای خود را به هندسه سرد مکان داد! هندسه و اضطراب در هم تنیده شدند!

با گسستن رشته اُلفت با مکان های خاطره، پارسی ها به شب زنده دارانی تبدیل شدند که در بلوارهای پاریس دنبال پرسونای جدید شهری می گشتند! پاریس به دنبال عظمتی نبود که بناهای کهن به آن داده بودند؛ او به دنبال جبروتی بود که طول، عرض و وسعت غول آسا به آن می بخشید! پاریس باید هندسه اُقلیدسی را در مقیاس گراف در خود پیاده می کرد!
بلوارهای طویل، عریض، مستقیم و میدان های بزرگ دومین حمله آوانگارد های شهر مدرن به روح تنگ فضا بود! پاریس به چنان ابعادی دست می یافت که گویی به آسمان ها صعود می کرد و بزودی سیارات و ستارگان را هم به حجم افزاینده خود ملحق می ساخت!
با چاپ مانیفست معماری فوتوریستی در سال ۱۹۱۴، پیشروی معماری مدرن که در دهه های قبل بدون اعلان قبلی ممکن شده بود این بار با تئوری پیشگامان معماری آینده گرا تئوریزه گردید!

« آنتونیو سنت الیا »^{۴۳} تم های شهر فوتوریستی را در ستایش: «حرکت، سرعت، فوریت»
خوار شمردن: «معماری تشریفاتی، مذهبی، دکوراتیو»

و امتناع از: «ماتریال های منسوخ، دیرپای، حجیم و جسیم» اعلام کرد!
به زعم سنت الیا آنچه پروبلماتیک فرم در آغاز قرن بیستم تلقی می شد، ابداً نو آزایی خطی، پیدا کردن چارچوب های جدید برای درها و پنجره ها، جابجایی ساده ستون ها و گچ اندود کردن سردرها نبود! آنچه در ایجاد شکل شهری برای جنبش فوتوریسم اهمیت داشت: بنا کردن « City » با همه منابع تکنولوژی و علم بود: ما باید شهر فوتوریستی را مثل یک کارخانه

کشتی سازی- پهناور، پرجنبش، تغییرپذیر و پویا تجدید بنا نماییم. خانه فوتوریستی باید شبیه یک ماشین بزرگ و غول پیکر باشد!

یکی دیگر از معماران نامی شهر، «رابرت موزس»^{۴۴} بود. موزس نیویورک سیتی را در مقیاس و اشکالی که بزرگی و فریبندگی را در یک پیکره به تماشا بگذارد، طراحی کرد! او از این نظر با هوسمان قابل مقایسه بود که همه ملاحظه کاری‌های معماری را در برابر اندازه، قربانی کرد! عدد به مهم‌ترین المان نشانه شناسی فرم تبدیل شد! هندسه جهان مدرن در تولید دیوانه‌وار اشکال و اجرامی که به شهر شکل می‌داد لکه‌های پژمردگی تاریخی و چشم اندازهای بلازده گذشته را پاک می‌کرد اما شهروند را در برابر سازه‌ای قرار می‌داد که عظمت بناهای کهن را در مقابل ابعاد سرسام آور و مهیب خود به سُخره می‌گرفت: «آسمان‌خراش! جنگ سهمناک و شاعرانه‌ای که «فدریکو گارسیا لورکا» در مواجهه آسمان‌خراش و گردون پیش بینی کرده بود با از دست دادن منش شاعرانه، به سنگ‌های زمینی کشیده شد!

معماری بورژوازی که از دوران رنسانس، روشنگری و عصر طلایی صنعت با مخالفانی مواجه شده بود که بر اریکه کلیسا، رمانتیسم و طبیعت‌گرایی تکیه زده بودند، در آغاز و میانه قرن بیستم با چالش‌های تازه روبرو شد!

زیبایی شناسی متاکاپیتال به معماری سرایت یافت! «جنبش باغ-شهرها»^{۴۵} از اولین سنگ‌های تئوریک برای حمله به سیمای شهر بورژوازی بود! در این رهیافت، شهرها باید با کمربندی طبیعی محاصره می‌شدند و با تکوین پدیده «شهر-روستا» در پیکره‌ای واحد، کیفیات طبیعی زندگی مورد تکریم قرار می‌گرفتند! معماری باید فروتنانه از رنگ شناسی، حجم شناسی، مقیاس شناسی و زیبایی شناسی اتمسفر روستایی و طبیعت اطاعت می‌کرد! «چرا نباید شهرها منبعی از شاعرانگی باشند؟» این جمله معروف لوکوربوزیه^{۴۶}، منقش در پرچم معماران نوظهور به اهتزاز درآمد!

سیطره طراحی مافوق انسانی، ریتم وحشیانه و هندسه اضطراب آور باید از حریم معماری به عقب می‌نشست! تمدن‌هایی که بزرگ‌ترین شهرها را می‌سازند جبراً در دست همان شهرها به

هلاکت می‌رسند. «فرانک لوید رایت» با ادای این جمله قصار، انسان عصر خود را در مقابل مخاطرات شهرها که توسط معماران آوانگارد بسط می‌یافتند قرار داد!

مقایسه توسعه شهری با رشد آمیب وار و گسترش تومور در اندام‌های جامعه، هراس‌های تازه ای به وجود آورد! آرایش انتزاعی، آراستگی سرد و نظم مطلق، سرچشمه ترس مطلق شد! «جین جاکوبز»^{۴۷} در کتاب «زندگی و مرگ شهرهای آمریکا»، به اسطوره معماری مدرن «رابرت موزس» خدشه وارد کرد: در پروسه احیای شهری، محلات صمیمی و مقیاس‌های کوچک مهربان و خاطره انگیز از دست می‌رفتند!

معماری یعنی ترجمان اراده یک عصر تاریخی در فضا^{۴۸}، اما اراده مدرن در هیچ فضا و هیچ تاریخی سکون نداشت. نشانه شناسی معماری مدرن به نشانه‌های مکانی و زمانی که قابل شناسایی باشند، وابسته نبود! تطور بی وقفه معماری جدید در جمله آشوبگرانه: هر نسل باید معمار شهر خودش باشد متبلور می‌شد. هر ترس سرچشمه ای برای ترس‌های تازه تر شد!

تئورسین‌های چپ که میراث مارکس را با تنزل‌گرایی آمیخته بودند مطالبات اپوزیسیون در متون آسیب شناسی شهری را با لحن تازه ای بازگو کردند: «اعمال یک نیروی جمعی برای شکل دهی مجدد به پروسه‌های شهری، از با ارزش‌ترین و در عین حال فراموش شده‌ترین حقوق انسانی است.»^{۴۹} این گفته «دیوید هاروی» که از موضع چپ، فصلی به منشور حقوق بشر سازمان ملل اضافه می‌کرد امید لیبرالی تازه ای برای دخالت انسان در معماری عصر بورژوازی ایجاد کرد! هر شیوه تولید، فضای معین خود را خلق می‌کند و در دستگاه شبه مارکسیستی «هنری لوفبور»، مقاومت در مقابل این فضا، با نافرمانی انسان کیفیت طلب در برابر سلاطین کمیت، ابزارهای قوی‌تری می‌یافت!^{۵۰}

هر شهر با مبادله شکل، نظم و مقیاس‌های خود به سمت یکسان سازی فرم در جهان پیرامون، پیش می‌رفت و معماری دگر اندیش باید مخالفت در برابر این پروسه را سازماندهی می‌کرد! «ژان نوول»^{۵۱} معمار فرانسوی با صدای رسا فریاد زد: معماری شکلی از مقاومت در برابر همشکل سازی است. در زنجیر اشکال منفرد بودن بهتر از آزادی همشکلی است!

نسبت گرایی فرهنگی به عنوان یکی از سرچشمه‌ها و الهامات متاکاپیتال، معماری را در برگرفت! از این پس هر قوم، هر اقلیت و هر جمعیت مهاجری در سپهر شهر مدرن- در آمریکای شمالی یا اروپا- می‌توانست معمار محیط زیست خود باشد! مجاورت محلات چینی و پرتوریکویی در کنار آسمان‌خراش جهنمی، ناقوس اقتدارگرایی بنای مدرن را به صدا درآورد!

از دهه ۱۹۶۰ به بعد نسل معماران تازه وارد به بلوغ تثوریک رسیدند. عدم توهم و عصبيت این نسل بر پیش فرض ناکامی معماری مدرن متکی بود! «آلدو روسی»^{۵۲} در کتاب «معماری شهر»، برجی متفاوت از بنای مدرن را طراحی کرد! در شهر روسی، معماری خاطره جایگزین معماری تاریخی شد: شهر، گذشته خود را از طریق حافظه جمعی یادآوری می‌کند و ما از طریق بناهای یادبود از این گذشته بهره‌مند می‌شویم. این بناهای یادبود هستند که به شهرها ساختار می‌دهند.

اگر چه «ابر-روایت تاریخی» تا امروز الگو بخش معماری بوده است ولی از این لحظه به بعد باید میدان را خالی کند! فرم شهر به عنوان یک مدل روان‌شناسانه باید محصولی از نا هوشیاری جمعی باشد! هر نسل نباید شهر زمان خود را بسازد بلکه باید بر اساس نقشه حافظه جمعی که فارغ از گذر ایام است هر نسل به نسل گذشته و هر فرم به شکل ماقبل خود ارتباط یابد! اجرام نو بایستی هویت و شکل خود را از اهرام گذشته معماری به امانت بگیرند!

ساختارشکنی «ژاک دریدا» در معماری رسوخ یافت! «پیتر آیزنمن»^{۵۳} در طراحی یادمان هولوکاست، ۲۷۱۱ لوح بتنی را با آرایشی کنار هم می‌چید که در اتمسفر آسیمگی و ناآرامی، فردیت خود را در اندازه‌ها و قامت‌های مختلف حفظ می‌کردند!

سلطه ساختارگرایی در معماری که یک سیستم را در اتصال و به هم پیوستگی اجزاء آن می‌دید در یادمان هولوکاست به چالش کشیده شد! ساختارشکنی پست‌مدرن که به فردیت و تفاوت و نه همسانی احترام می‌گذاشت در بنای یادبود هولوکاست، سمبل زیبایی شناسی متاکاپیتال شد!

ماشین معماری عصر بورژوازی که قرار بود احجامی همسان، بزرگ، اقلیدسی و فارغ از گذشته تولید کند در موقعیت پروبلماتیکی که جنبش متاکاپیتال برای آن به وجود آورده بود تبدیل به دست افزار تولید خاطره، استعاره، کوتوله گی، چندپاره گی و سکون گردید!

۶- هراس از طبیعت ستیزی شهر

در منظومه ای از بازنمایی تضاد شهر و طبیعت، انواع قصه های فرجام گرایانه که سرنوشت نهایی جوامع مدنی را محتوم به فنا می دانند تولید شده اند!

در فیلم «۲۰۱۲» که بر مبنای تقویم مایا^{۵۴}، سال قیامت و به انتها رسیدن جهان است مصیبت های طبیعی یکی پس از دیگری بر شهر فرو می ریزند: تقاطع های غیر همسطح، شاهراه ها، فروشگاه های زنجیره ای و برج های عظیم که مظاهر مگا پولیس هستند با خشم طبیعت در هم شکسته می شوند! گویی طبیعت به کین خواهی از همه بلایایی که طی سده ها دست درازی مدنیت متحمل شده است، بر می آشوبد!

در تریلوژی مستند «Godfrey Reggio» که از پندار اسطوره ای قوم هوپی^{۵۵} و فلسفه ضد مدرن «ایوان ایلچ» به طور مشترک الهام گرفته است دنیایی که موازنه آن با دور شدن از اخلاق زیست محیطی و نزدیک شدن به مظاهر شهریت به هم می خورد، در تنش پیوسته فرو می رود!

گریختن از ریسک ها و استرس های محیط مصنوع شهری و پناه بردن به سپهر زنده طبیعی در متن بسیاری از مذاهب و جنبش های ادبی تنیده شده است!

در داستان «اندوه» آنتوان چخوف، کالسکه چی پیر در یک شب برفی مسافرین را از این سو و آن سوی شهر، سوار و پیاده می کند اما کسی را در بین آنان نمی یابد که حتی لحظه ای در غم از دست دادن فرزند با او هم کلام شود پس وقتی تاریکی بر شهر فرو می ریزد دهان به گوش اسب نزدیک می کند و اندوه مرگ فرزندش را با حیوان، با مخلوق طبیعی و نه موجود شهری، در میان می گذارد! شهر مه زده، آدم هایی را در هزارتوی خود می پرورد که اصوات ساده ترین غصه های انسانی و همدردی را از خود دور می کنند!

شهرگرایی بورژوازی بنا بر القانات متاکاپیتال، تلاشی قائم به ذات و منتزع از قوانین اقتصاد سیاسی سرمایه داری در جهت تجدید بنای جهان به بهای نابودی طبیعت است!

در پارادایم متاکاپیتال، واکنش رقت انگیز نیچه در بغل کردن اسی که از سورتمه چی شلاق خورده است، واکنش به سببیت مدنیت در تازیانه کشیدن بر مخلوق طبیعی در جغرافیای شهر تورین است! با همین تفسیر، سر بریده اسب در سکانس معروف فیلم «پدر خوانده»، طبیعت ستیزی مافیای «دون کورلثونه»^{۵۶} حاکم مطلق امپراتوری شهر را نشان می‌دهد!

در جمله معروف «تهوع» اثر سارتر: «وقتی که شهری می‌میرد گیاهان بر آن هجوم می‌آورند»، رابطه معکوس مرگ شهر و حیات طبیعت و بالعکس مشهود است!

شهر بی کیوتر- بی درخت- بی باغ، سمبل همه شهرهای مدرن است! هر جا که کیوتران بر شاخه های درختان لانه کنند و بهار با غنچه های رنگارنگ از راه برسد، آن جا حریم شهر نیست!

در داستان «مارکووالدو»^{۵۷} اثر «ایتالو کالوینو»، کاراکتر محوری قصه نسبت به ویتترین ها، نئون‌ها، پوسترها و همه آنچه در شهر برای جذب کردن آدم‌ها طراحی شده بی تفاوت است! در عوض او از برگی که در حال زرد شدن است و یا پری که در جایی به دام افتاده، هرگز غافل نیست! هیچ خرمگسی که بر پشت اسبی چسبیده، هیچ الوار موریانه خورده و هیچ انجیر له شده در پیاده رو نیست که توجه او را به خود جلب نکند! مارکووالدو با اخلاق طبیعی و نه مسلک شهری با آب، گیاهان و حیوانات روبرو می‌شود!

تلاش مستمر برای ساختن «شهر پاستورال»^{۵۸} که اوج آرمان‌خواهی متاکاپیتال برای در هم آمیختن لطافت طبیعت و شرارت شهری است بارها با شکست مواجه شده و دوباره به پا خواسته است!

تئورسین‌های اکو سوسیالیست، لیدرهای چپ سبز و پیشروان توسعه پایدار از موازنه بین شهر و طبیعت به خوبی یاد می‌کنند اما در مسیر مخالف: شهر طی بازسازی هرروزه، خود را در شکل قطعی و نهایی‌اش یعنی شکل زباله های دیروز که بر زباله های پریروز و تمام روزها

و سال‌ها و قرن‌های گذشته انباشته می‌شوند حفظ می‌کند! ^{۵۹} شهر خود را در هیبتی ضد طبیعی تکثیر می‌کند!

اسلام شهری است بر گرد یک مسجد؛ مسیحیت شهری است بر گرد یک کلیسای جامع؛ بنارس شهری است بر ساحل یک رود تطهیر کننده ^{۶۰} و جهان مدرن، شهری است بر گرد زباله! «در سرزمین واپسین‌ها» ^{۶۱} اثر «پل آستر» ^{۶۲}، مردم در زباله‌ها دنبال غذا می‌گردند و دولت مردان به فکر استفاده از جنازه‌ها برای سوخت هستند!

شهر گویو ^{۶۳} در چین- بزرگ‌ترین مرکز بازیافت زباله های الکترونیک جهان و امپراتوری مزبله- با بازیافت یک میلیون تن زباله الکترونیکی در سال به شهر مسموم شهرت دارد! تصویر رئالیستی شهر گویو با تصویر آرمانشهرگرایانه شهر مصدر در ابوظبی که سعی دارد اولین شهر بدون کربن و وفادارترین معشوق طبیعت باشد در آلبوم متاکاپیتال کنار هم چیده نمی‌شوند!

دنیای شهری در سپهر متاکاپیتال، معاند طبیعت است! خشونت را با خشونت باید به عقب راند! در این نقطه عطف، جنبش «آنارشیسیم بدوی گرا» ^{۶۴} با دور شدن از شهر و بازگشت به طبیعت، از آموزه های معیشتی اجداد اولیه انسان پیروی می‌کنند! خشونت شهری را با خشونت طبیعی باید پاسخ داد! این شعار «ثودور جان کازینسکی» ^{۶۵} ریاضی دان، منتقد اجتماعی و آنارشیسیت آمریکایی بود که با مشاهده دست اندازی شهر به طبیعت اطراف پناهگاه طبیعی خود در لینکلن (مونتانا) - به کمپین انفجاری ای دست زد که از ۱۹۷۸ تا ۱۹۹۵ به تخریب چندین جلوه گاه شهری از جمله دانشگاه و فرودگاه منجر شد! افراطی گری شهری که طی دهه‌ها باعث ایجاد انواع اضطراب شده بود با هراسی روبرو شد که افراطی گری طبیعی خلق می‌کرد!

متاکاپیتال بحران سرمایه داری را به پروبلماتیک شهر تنزل می‌دهد و پروبلماتیک شهر در موزیک ویدئوی «آواز زمین» با صدای «مایکل جکسون» به پروبلماتیک زمان تبدیل می‌شود: جکسون و بومیان زانو می‌زنند و در زمین پلید، گودالی به گذشته حفر می‌کنند!

و دریغا بامداد / که چنین به حسرت / دره سبز را وانهاد / و به شهر باز آمد... ^{۶۶}

«باستانی پاریزی»، انقلاب دهه هفتاد ایران را انقلابِ روستا بر علیه شهر معنی کرد! به عقیده وی روستاها پس از انقلاب مشروطیت که انقلاب شهر بر علیه روستا بود شاهد تبعیضات، سیاه کاری‌ها، و تحقیرات شهر علیه دهات بودند و باید تاوان این همه مظالم را با انتقام روستا در سال ۱۹۷۸ پس می‌دادند! نظام مشروطه ایران یک نظام شهر گرا بود و چون از جانب روستا مورد تأیید قرار نگرفت پس باید دهه‌ها بعد، به پشت صحنه تاریخ پرتاب می‌شد!^{۶۷} تضاد بین شهر و روستا در فرجام نگرى پاریزی اشکالی قهر آمیز، مبالغه آمیز و طنز آمیز پیدا می‌کند! شهرها جاهایی هستند که بزها در چهارراه های آن دچار وحشت می‌شوند و رم می‌کنند^{۶۸} و این همان حالتی است که به برخی در چهارراه های تاریخ شهر دست می‌دهد!

فوتوریست ها در سال ۱۹۰۹ در بیانیه ای جنجالی با سرود چند صدای انقلاب در پایتخت‌های مدرن هم آواز شدند. در همین زمان ماهاتما گاندی با انتشار کتاب جنجالی «هند سواراج»^{۶۹}، ناقوس مانیفست ضد شهری قرن بیستم را به صدا در آورد: در شهرها که کانون جنایتکاران و غارتگران بود روسپی گری و فسق و فجور گسترش می‌یافت و مردمان فقیر توسط ثروتمندان به تاراج می‌رفتند! در فلسفه گاندی که بزودی تمام جهان متاکاپیتال را تحت تأثیر تلقینات خود قرار می‌داد، هند در هفتصد هزار روستا حیات داشت و نه در کلکته و بمبئی و بر اساس این نگرش اگر نتوانیم جلوی توسعه شهری را بگیریم باید شاهد مرگ ده نشینان و دهات باشیم!

منویات متاکاپیتال از زبان تولستوی در کتاب «چه باید کرد»، ابعاد تازه ای از تقدس عوامانه پیدا کرد: چگونه ممکن است کسی در دهات یعنی آنجا که مرکز ثروت‌های زمینی، چمن زارها، مزارع گندم و چهارپایان است چیزی برای سد جوع پیدا نکند و برای معاش به شهر برود یعنی به جایی که در زمین آن جز سنگ و خاک چیزی نمی‌توان یافت؟

در تریبون‌های ضد شهری این ایده پرو بال می‌گرفت که: ثروتی در شهر انباشته نمی‌شود مگر روستایی ویران گردد! «اسوالد اشپنگلر»^{۷۰} به عنوان یکی دیگر از مفسران ضد شهری، از اینکه مام وطن مثل گذشته دهات را در دامان مهر خود نوازش نمی‌کرد و خون آن توسط شهر های خون آشام مکیده می‌شد وجدان معاصرین را دچار عذاب الیم کرد!

یونسکو در دهه های نیمه دوم قرن بیستم روستای «نیو لانارک» در اسکاتلند را در فهرست میراث جهانی ثبت کرد. نیولانارک تجسم مقاومت رابرت اوون در برابر جهان پر شرارت شهر بورژوازی و اولین سنگر خیال انگیز ده در برابر تجاوز شهر سرمایه داری به سمبل آرزوهای معاصر تبدیل شد!

در فصلی از «رسالت‌های بولیواری»^{۷۱} که هوگو چاوز پرچم دار اصلی آن در آمریکای لاتین است بریدن مردم از شهر و زندگی در روستا به عنوان یکی از تجلیات روح سوسیالیسم بولیواری تبلیغ می‌شود! مشعل پیوند سوسیالیسم و «ضد-شهرگرایی» در چین مانوئیست و پُست مانوئیست در دوران خمرهای سرخ و در تانزانیا تحت حکومت نایره، دست به دست به زمان حاضر رسیده است! جنبش ضد - شهر گرایی ضمن به خدمت گرفتن اشکال متأخر سوسیالیسم روستایی، در قبیله گرایی «بن لادن» و حتی در عرفان گرایی معاصر ایران هم اشکال تازه ای یافته است!

هر چند ادبیات مدرن در وجه مسلط اش، محصول شهرنشینی بوده است با این حال بسیاری از نویسندگان معاصر با اشتیاق نوستالوژیک به جهان روستایی، واکنشی خصمانه و جنون آمیز به شهر نشان داده‌اند! مضمون دور شدن، برگشتن و گریختن در بسیاری از آثار ادبی جهان، مبین واکنش ستیزه‌جویانه به شهر و سمپاتی نسبت به روستا است!

باری دیوانه به زرتشت چنین گفت: اینجا شهر بزرگ است؛ اینجا چیزی نیست که در پی آن باشی و جایی ست که همه چیز را از کف خواهی داد. چرا می‌خواهی از میان این لجن زار بگذری؟ به پاهایت رحم کن! همان‌به که به دروازه شهر تُفی بیندازی و بازگردی!^{۷۲}

«سهراب سپهری» شاعر دهه ۶۰ ایران بارها مضمون دور شدن و گریختن از شهر را تکرار کرده است: همچنان خواهم راند/ همچنان خواهم خواند/ دور باید شد دور/ مرد آن شهر اساطیر نداشت ...

در داستانی از «پوتو مای پیتان»^{۷۳} نویسنده تامیل، خداوند به شکل انسانی سرگشته درمی‌آید اما نمی‌تواند زندگی در شهر مدرس را تحمل کند و بالاخره می‌گریزد!

«ازرا پاوند»^{۷۴} از زندگی روستایی به عنوان یک زندگی روایی و از شهر به عنوان مکانی از تجمع تأثیرات سینماتوگرافی یاد می‌کند. جهان روایی و خطی روستایی بسیاری از خالقان ادبی دهه های اخیر را بیشتر مفتون خود ساخته است تا دنیای تأثیرات پیچیده شهری! «گریختن - دور شدن - برگشتن» سه عکس‌العمل ادبیات متاکاپیتال برای سیر و سفر در چراگاه روایی روستا و حذر از کهکشان شهر است!

کارل مارکس در قرن نوزده نوشت: «هر یک از شهر های بزرگ، قربانگاه انسانی و محرابی است که در برابر آن هر سال هزاران نفر به افتخار خدای آز، ذبح می‌شوند!» در قرن ۲۱ و در معرکه ای که روستایی گری مزن برای بشریت ایجاد کرده است، باید گفت: هر روستای کوچک قربانگاهی ست که هر لحظه صدها نفر در برابر خدای بهشت دروغین آن دچار جنون توهم می‌شوند!

۸- هراس از آشوبگری شهری

در سال ۱۹۳۵ وقتی نوجوانی پرتوریکویی در محله هارلم به خاطر دزدیدن قلم‌تراشی ده سنتی، مورد آزار قرار گرفت. آرامش کلان شهر با آشوب محله ای کوچک به هم ریخت! «رنسانس هارلم»^{۷۵} که طی دو دهه، نسلی از روشنفکران، شاعران، داستان‌نویسان و آوازه خوانان آمریکایی / آفریقایی را به صحنه چالش با احساس حقارت سیاه کشانده بود این بار با به خیابان ریختن توده مردم، لرزه عمیقی در ایده امن بودن مگا پولیس ایجاد کرد!

در آشوب «محله واتس»^{۷۶} در لوس‌آنجلس در سال ۱۹۶۵ که شش روز به طول کشید و ۳۴ نفر کشته و بیش از هزار نفر زخمی شدند شهر به عنوان جایگاهی که حافظ مالکیت خصوصی بود این بار به صحنه جنگ خیابانی و وارد آمدن ۴۰ میلیون دلار خسارت به حریم فردی بورژوازی تبدیل شد! آشوب محله واتس در آوازی به یاد ماندنی با صدای «فرانک زاپا»^{۷۷} در خاطره‌ها ثبت گردید!

عمق ناآرامی‌های دیترویت در سال ۱۹۶۷ وقتی روشن شد که گارد ملی میشیگان توانایی سرکوب شورش مردمی را از دست داد و رئیس جمهور «لیندون جانسون» سربازهای ایالات متحده را وارد کارزار کرد! دیترویت به عنوان شهر ماشین، تاریخ زنده سرمایه داری و مهد

فریبنده‌ترین مخلوق تمدن صنعتی یعنی: «اتومبیل»، طی ۵ روز همه دلخوشی‌هایی را که در اوج شکوه خود به بشریت بخشیده بود در خوف فرو خورد!
روزنامه آزاد دیترویت به خاطر پوشش خبری شورش، جایزه پولیتزر را بُرد اما ناگفته‌های این واقعه در حافظه تاریخی شورشگران باقی ماند!

بعد از مرگ «مارتین لوتر کینگ» در سال ۱۹۶۸ بزودی شیکاگو با روشن شدن ۱۲۵ آتش عظیم در نقاط مختلف شهر، شعله‌ور شد! تمام آزادی‌هایی که کلان شهر در دوران آرامش به شهروندان بخشیده بود همه را در زمان وحشت پس گرفت! ساعت منع رفت و آمد برقرار شد، خرید و فروش اسلحه منع گردید و دستور شلیک به طرف کسانی که آتش افروزی می‌کردند صادر شد! شهر که تا پیش از این در جوار محلات سیاهان احساس هم‌جواری صلح آمیزی می‌کرد تپش تند قلب خود را در قدرت نمایی گتو شنید!

سال ۱۹۹۰ «مایک دیویس» نویسنده مشهور کتاب «شهر کوارتز: حفاری آینده در لس‌آنجلس»، با ترسیم دقیق نابسامانی‌های شهری، فریبندگی اتویی مگا پولیس را به دستویبایی^{۷۸} دلهره آور تغییر داد! در سال ۱۹۹۲ وقتی چهار افسر پلیس لس‌آنجلس از اتهام ضرب و شتم یک سیاه پوست تبرئه شدند لس‌آنجلس در ناآرامی فرو رفت و فرشتگان^{۷۹} آن به خود لرزیدند!

پس از رسوخ هول در گران شهر همان طور که آنچه معتقد بود که: «ترس، مادر اخلاقیات است»^{۸۰}، سرعت ایده‌هایی چون عدالت شهری به تولید فصول جدیدی از اخلاقیات مدنی منجر شد!

سقوط رویه در ماه مه ۱۹۹۸ با وحشت سقوط جاکارتا مقارن شد! نسبت معکوس افول پول و عروج رادیکالیسم انقلابی در پایتخت اندونزی، هزاران پلیس وحشی را به خیابان ریخت! ترسی جانکاه مگا پولیس آسیای جنوب شرقی را به تکاپو انداخت! کشته شدن بیش از هزار تن از مردم به جان آمده، هزینه ای بود که مردم برای به لرزه درآوردن دولت اندونزی و کناره گیری رییس جمهور سوهارتو پرداخت کردند! سوهارتو با دور گرفتن از قدرت، ۱۵

میلیارد دلار ثروت فامیلی را از گزند غلبان انقلابی نجات داد و مُهر صحنه ای بر این گفته گاندی گذاشت: «ترس فایده دارد اما بزدلی هیچ سودی ندارد!»

با کشته شدن دو نوجوان در کمونی فقیر در حومه پاریس، اکتبر ۲۰۰۵ فرانسه به اکتبرهای متلاطم تاریخ پیوست! «ژاک شیراک» وضعیت فوق‌العاده اعلام کرد! بزودی ۱۸ هزار پلیس به صف شدند! «نیکولاس سارکوزی» - وزیر کشور وقت - دستور اعمال سیاست «تساهل در نقطه صفر» را در مقابل آشوبگران صادر نمود!

پس از چند روز، شورش آرام شد و در پایان وقتی ۲۰۰ تن از اعضای پارلمان فرانسه، پیشنهاد تعقیب قانونی خوانندگان رپ و هیپ‌هاپ^{۸۱} را به خاطر اشاعه اشعار و آوازهای آشوبگرانه دادند «فویبای رپ» به لیست انواع هراس‌های شهری هزاره سوم اضافه شد!

در دسامبر سال ۲۰۰۸، میدان قانون اساسی آتن^{۸۲} - سمبل دموکراسی قرن نوزده یونان - شاهد به آتش کشیده شدن ۱۱ ساختمان دولتی به دست مردم بود!

«آتون»^{۸۳} پادشاه یونان که در سال ۱۸۴۳ از ترس قیام انقلابی توده‌ها به مشروطیت تن داده بود ۱۶۵ سال بعد، تن لرزه‌های خود را به دولت مردان قرن ۲۱ یونان سرایت داد! بر خلاف گفته «میشل فوکو» که: تاریخ مکان در عین حال تاریخ قدرت است، تاریخ میدان قانون اساسی آتن به تاریخ حلول ترس از اریکه پادشاهی به کرسی جمهوری درآمد و یک‌بار دیگر «میلان کوندر» در ذهن تداعی شد:

«مبارزه انسان با قدرت، مبارزه حافظه با فراموشی است!»

تهران در زمستان سال ۲۰۰۹ به استقبال داغ‌ترین روزهای تاریخ خود رفت! انقلاب ۱۹۷۸ که در زمستان شروع شده بود ۳۱ سال بعد باز هم در زمستان تهران در میدان آزادی و میدان انقلاب سنگر گرفت!

مقارن شدن روز ۵ دی با روز ایمنی در برابر زلزله، استعاره ای تصادفی بود که تهران را طی چند روز بعد با لرزه‌های انقلابی تکان داد! حکومت مذهبی در روزهای تاسوعا و عاشورا که می‌بایست مثل هر سال شاهد نمایش اعتقادات مذهبی پایتخت به مقدسات باشد با حمله به مساجد، مراکز بسیج و هیئت‌های مذهبی غافلگیر شد! تهران، کلان‌ترین شهر ایران-کانون

تجمع یک چهارم جمعیت کشور- پس از خاموش شدن قیام، سوژه ای برای مطالعات آسیب شناسی جمعیت گردید! تهران خزانه ای از نشانه های انقلاب شد!

«میدان التحریر» مصر در ژانویه ۲۰۱۱، تفأخُرِ کلان شهر قاهره از داشتن نام «شهر هزار مناره» را به سُخره گرفت! جنگ قاهره قدیم و قاهره جدید به جنگ هزار مناره و یک میدان تبدیل شد! میدان التحریر که طنین فریادهای خود را طی شورش های ۱۹۵۲ و ۱۹۷۷ به یازده کشور حوزه رودخانه نیل رسانده بود^{۸۴} در ژانویه ۲۰۱۱ صدای خود را به همه شهرهای جهان رساند. شهر باستانی دنیا، نمادهای قدیمی خود را در برابر قدرت جمعیت در میدان به هیچ گرفت! دیالکتیکِ تبدیل تغییرات کمی به تغییرات کیفی در نقطه افزایش جمعیت اطراف میدان از ۵۰ هزار به ۳۰۰ هزار نفر به سقوط «حُسنی مبارک» منجر شد! قاهره در ژانویه ۲۰۱۱ همه جنبش های تاریخی خود را با طُپش جمعیت در قلب یک میدان بازآفرینی کرد! «بهار عربی»^{۸۵} تنها بهاری در تاریخ طبیعی بود که زیباترین شکوفه های آن نه در باغ های روستایی که در میداین شهری، نه در وزش نسیم که در هجوم طوفان روئید!

هیچ کس بهتر از «هنری لوفبور»^{۸۶} - شبه مارکسیست فرانسوی- فویبای شهری را آنجا که ادعا می کند: «اگر چه شیخ کمونیسم دیگر در مقابل چشمان اروپا نیست، سایه شهر جایگزین هراس قدیمی شده است» با تحریف گری نیامیخته است! همچنین کسی بهتر از «باستانی پاریزی»- مورخ ایرانی، گریزپایی بورژوازی از شهر آشوب را زمانی که می گوید: «ما این روزها بیش از آزادبخواه به آبادی خواه محتاج هستیم»^{۸۷} با عوام فریبی نیامیخته است!

۱- Khalil Gibran

۲- فیلمی به کارگردانی «رابرت رودریگز»

۳- Herzog نام شخصیت رمانی به همین نام به قلم Saul Bellow

۴- Angstroms - نام شخصیت رمان اثر John Updike

«ویل دورانت» در مقدمه کتاب «تفسیرهای زندگی» - پیامد بسط شهرهای بزرگ را در سرگذشت تلخ هرزوغ و آنگستروم می‌بیند!

۵- «تجدد و تجدد ستیزی در ایران» - «عباس میلانی»

۶- Johnny Cash - آواز مزبور در باره آرزوی یک پرولتر خط تولید کادیلاک در شهر دیترویت است که وقتی خریدن کادیلاکی را محال می‌بیند، هر روز قطعه‌ای از خودرو را می‌دزدد و بعد از مدت‌ها که قطعات را به هم وصل می‌کند، صاحب خودرویی عجیب غریب شده است!

۷- فیلمی به کارگردانی Paul Haggis

۸- Taxi Driver فیلم معروف «مارتین اسکورسیزی»

۹- Involuntary Memory

۱۰- Franz Boas

۱۱- نقل به مضمون از David Harvey در کتاب: «شهری شدن سرمایه»

۱۲- Walt Withman: mettlesome/mad/ extravagant city!

۱۳- «جلال آل احمد» در مقدمه کتاب: «جزیره خارک - ذر یتیم خلیج فارس»

۱۴- Onokome Okome : ...the city is everything to us , it consumes us!

۱۵- Affluenza از ترکیب دو کلمه affluence + influenza ساخته می‌شود!

۱۶- Pantheon معبد همه خدایان

۱۷- «هنری دیوید ثورو»

۱۸- Jurgen Habermas یورگن هابرماس

۱۹- «عبدالکریم سروش» در کتاب: «نفرج صنع»

- ۲۰- «تورستاین وبلن» Thorstein Veblen اولین بار اصطلاح مصرف متظاهرانه را به کار برد!
- ۲۱- هربرت مارکوزه: «انسان تک ساحتی»
- ۲۲- «داریوش شایگان»
- ۲۳- «ژان بودریار»
- ۲۴- Ethical Consumerism
- ۲۵- عبدالکریم سروش: «تفرج صنع»
- ۲۶- «علی شریعتی» در کتاب: «بازگشت»
- ۲۷- سید محسن حبیبی: «از شار تا شهر»
- ۲۸- «هنری لوففور»
- ۲۹- Spectacle Society اثر گای دبور Guy Debord
- ۳۰- Albert Bartlett
- ۳۱- Demographic- Economic Paradox
- ۳۲- Carrying Capacity
- ۳۳- به قلم: لوکوربوزیه
- ۳۴- Arnold Toynbee
- ۳۵- «ایوان ایلچ»
- ۳۶- «لوییس مامفورد»
- ۳۷- رمانی از: «خوزه ساراماگو»
- ۳۸- Dezmond Morris رفتارشناس و جانورشناس بریتانیایی
- ۳۹- Henry David Thoreau
- ۴۰- «جواهر لعل نهرو»
- ۴۱- India Babbellapati وقتی خیال / چون سرشکی / از چشمان نیمه باز تو / سرازیر شد / من در
خیابان‌های محنت و آسیمگی / سرگردان شدم.
- ۴۲- Baron Haussmann
- ۴۳- Antonio Sant Elia
- ۴۴- Robert Moses
- ۴۵- Garden City Movement

Le Corbusier - ۴۶

Jane Jacobs - ۴۷

Ludwig Mies Van der Rohe - ۴۸

The Right to The City : دیوید هاروی در جزوه - ۴۹

The Production Of Space - ۵۰

Jean Nouvel - ۵۱

Aldo Rossi - ۵۲

Peter Eisenman - ۵۳

Maya - ۵۴

Hopi - ۵۵

Don Corleone - ۵۶

Marcovaldo - ۵۷

Pastoral City - ۵۸

۵۹ - ایتالو کالوینو - «شهرهای نامرئی»

۶۰ - آندره مالرو - «ضد خاطرات»

۶۱ - The Country Of Last Things

Paul Aster - ۶۲

Guiyu - ۶۳

anarcho- primitivism - ۶۴

Theodore John Kaczynski - ۶۵

۶۶ - «احمد شاملو»

۶۷ - مقدمه بر چاپ سوم : «حماسه کویر»

۶۸ - ایتالو کالوینو - «شهرهای نامرئی»

Hind Swarag - ۶۹

Oswald Spengler - ۷۰

Bolivarian Missions - ۷۱

۷۲ - فردریش نیچه - «چنین گفت زرتشت»

۷۳- Puthumaippittan

۷۴- Ezra Pound

۷۵- Harlem Renaissance جنبش فرهنگی سیاهان

۷۶- «Watts neighborhood»

۷۷- Frank Zappa

۷۸- dystopia - متضاد اتوپیا

۷۹- لس آنجلس به زبان اسپانیایی یعنی: فرشتگان

۸۰- fear is the mother of morality

۸۱- Hip Hop

۸۲- Syntagma Square

۸۳- Othon

۸۴- میدان التحریر در انقلاب سال ۱۹۵۲ شاهد دگرگونی نظام مصر از پادشاهی به جمهوری و طی شورش‌های سال ۱۹۷۷ شاهد قیام مردمی در اعتراض به حذف سوبسیدها بود.

۸۵- بهار عربی عنوان سلسله تحولات انقلابی‌ای بود که مدیای بورژوازی بر وقایعی که در پایان سال ۲۰۱۰ و همه ماه‌های سال ۲۰۱۱ چند کشور عربی را لرزاند، گذاشت!

۸۶- Henri Lefebvre

۸۷- باستانی پاریزی- «حماسه کویر»

لنینیسم در رویارویی با متاکاپیتال

در شامگاه اشباح هولناکِ پایان قرن نوزدهم، در نومیدگاهِ یک سده و در امیدگاهِ قرنی تازه، نوعی از سوسیالیسم روسی^۱ راه عقب راندن سرمایه داری را چنین به تصویر می کشد: «زارع نیمه گرسنه با اعاشه از تکه زمین خود و با اشاعه کمون اجدادی^۲، بذر سوسیالیسم را در تاریخ خواهد پاشید!» دهقان فقیر روس یا از تصادف ترن سرمایه داری با اربابه دستی‌اش جلوگیری و یا مثل تابوت سازی ورشکسته مشتری آخرین تابوت را با جلو انداختن مرگ خود پیدا خواهد کرد!

در آن سوی نزاع خیر و شر، با کشف مسیحیتی که هم پیامبر و هم ژوار آن توده رنجبر روستایی‌اند تولستوی رستگاری را در حماسه ای از قربانی شدن ارباب^۳ در راه نجات نوکر می‌یابد!

با طرح سوالی محوری، لنین به صحنه اصلی نبرد می‌رسد: «آیا تکامل سرمایه داری می‌تواند به بهای خانه خرابی تولید کننده کوچک و دهقان فقیر روس تمام نشود؟»

لنین جوان، آزرده از واکنش لیبرالی جامعه روسیه به اعدام برادر، با مطالعه آمارهایی که شیوع سرمایه داری روسیه و تأثیر آن بر زندگی دهقانان را نشان می‌دهند، پاسخ می‌دهد: دهقانی که بنا بر قوانین رقابت نمی‌تواند در برابر تنزل قیمت‌ها مقاومت کند، زارعی که حیوان و ابزار لازم برای ادامه کشاورزی حقیرانه را ندارد، او که قادر به تأمین معاش از تکه زمینی نیست، راهی جز رها کردن زمین و پیوستن به صف کارگران- به توده فروشندگان نیروی کار- ندارد! «روسیه کشوری کاپیتالیستی است که در آن پیوند دهقان به زمین چنان سست و قدرت

صاحبان پول، تجار، دهقانان ثروتمند و صاحبان مانوفاکتور چنان محکم شده که تنها یک پیشرفت تکنیکی دیگر^۴ برای تبدیل دهقان به کارگر کافی است!

بیش از سه دهه از فرم^۵ سال ۱۸۶۱ که روسیه را به جاده سرمایه داری انداخت، می‌گذشت. بساط سرفداری نفس‌های پایانی را می‌کشید. بورژوازی نه با همان جنجالی که تاریخ اروپای غربی را به زیر کشید ولی با همان جبروت به روسیه رسیده بود پس چرا لحظه رویارویی با یک پیشرفت تکنیکی دیگر که دهقان را برای همیشه به کارگر تبدیل می‌کرد به عقب می‌افتاد؟ چرا دهقان نیمه جان در برابر منطق رشد سرمایه داری که حذف او را مقرر کرده بود مقاومت نشان می‌داد؟ سر منشأ سرسختی تولید خُرد در برابر قدرت قاهر تولید بزرگ کجا بود؟ آیا این ویژگی خاص تاریخ روسیه بود که گویی همه چیز را مطابق اراده ملت مغرور، برگزیده و سلحشورِ اسلاو صحنه آرایی می‌کرد؟

«پلخانف» رهبر اولین نسل مارکسیست‌های روسیه به این سؤال، جواب منفی داده بود. «انگلس» ضمن آشنایی با آثار انقلابیونی چون «چرنیشفسکی»^۶ و «هرتزن» که تمایز سرنوشت مردم روسیه را در نقش تاریخ ساز کمون روستایی می‌دیدند، با قطعیت گفته بود: همان پروسه ای که باعث نابودی تیره آتنی با ظهور اقتصاد پولی شد در تدارک نابود کردن کمون روسی است!^۷

«کائوتسکی» سرنوشت تولید کوچک در کشاورزی را - البته با اندکی تفاوت و اندکی تأخیر- با سرنوشت صنعت یکی می‌بیند^۸ و لنین از ارتدکسی مارکس دفاع می‌کند: «کارخانجات بزرگ روسیه در حال به وجود آوردن طبقه ای خاص از کارگراند که پیوند آن‌ها با تولید کوچکشان در حال اضمحلال است. کارخانه ماشینی بزرگ به کارگر منظم برای همه ی سال نیاز دارد پس رابطه او با زمین و مزرعه را به طور کامل قطع و او را به پرولتر خالص تبدیل می‌کند.»^۹

امپراتوری روسیه گواهِ پدیده های معکوس است! ظهور صنعت بزرگ با ظهور طبقه ای خاص که ارتباط آن‌ها با وسیله تولید یک‌بار برای همیشه قطع شده، ملازم است پس چرا سرمایه داری روسیه صحنه این ملازمت تاریخی را وارونه چیده است؟ با وجودی که مأموریت واحد کاپیتالیسم در همه کشورها به فلاکت کشاندن اقشار پایین دهقانان است پس

چرا روسیه مسئولیت انجام این مأموریت تاریخی را به عهده نمی‌گیرد؟ لنین تکرار می‌کند: بازار سرمایه داری به کالایی به نام نیروی کار آزاد شده نیاز دارد، به خون تازه ای که وقتی در شریان‌های تولید می‌چرخد به ارزش اضافی و به محرک انباشت سرمایه تبدیل می‌گردد. نابودی دهقانان خرد به عنوان تأمین کننده نیروی کار، پاسخی مکفی به این نیاز خواهد داد. کاپیتالیسم از سده‌ها قبل به همین سیاق به مسئله بازار پاسخ داده است. سرمایه روسی همان داستان‌ها، ماجراها و رمانس‌هایی را از سر خواهد گذراند که سرمایه به طور اعم طی چندین سده از سر گذرانده است! مثل هر کشور سرمایه داری پدیده تجزیه نهایی دهقانان که ماحصل نهایی آن از یک طرف دهقان بورژوا و از سوی دیگر پرولتر است در روسیه نیز به پرده آخر نزدیک خواهد شد! وجود هر کاراکتر عجیب که تکه ای از آن و بخشی از این را در پرسونای اقتصادی خود جمع کرده باشد- که گاهی پرولتر و گاهی دهقان صاحب زمین باشد- نشانه کامل نشدن پروسه تجزیه طبقاتی است! حیات این موجود دوگانه هیچ معنایی ندارد جز اینکه سرمایه داری هنوز به طور کامل در آن حلول نکرده، آن را به حیطه متصرفات خالص بورژوایی ملحق ننموده است. تا زمانی که وجه خرده بورژوایی دهقان صاحب زمین از وجه پرولتری آن به طور کامل جدا نشده باشد، تا زمانی که سوت پایان انکشاف طبقاتی با تحقق خلع ید از دهقان به صدا در نیامده باشد، تا وقتی که درجه خلوص هر کاراکتر به شاخص صد نرسیده باشد، سوسیال دموکراسی روس در مقابل دوگانگی دهقان فقیر که از یک طرف صاحب تکه ای زمین و از سوی دیگر فروشنده نیروی کار خویش است باید ماهیت مسئله ارضی روسیه را کشف کند!

در سکویی مستقل، لنین معمای اصلی امپراتوری را رازگشایی می‌کند: بقایای مناسبات عهد عتیق یعنی وابستگی دهقان به زمین از یک طرف و تداوم مناسبات فئودالی از طرف دیگر، از رشد آزاد مناسبات سرمایه داری، از انکشاف طبقاتی و تجزیه نهایی دهقانان و از تبدیل شدن سرمایه داری به فرماسیون اصلی جامعه روسیه جلوگیری می‌کند.^۱ کاپیتالیسم از سال ۱۸۶۱ در کشور کلید خورده و با تحولی تدریجی از آن شکل گذار به این شکل گذار- از نقشه تکامل معینی پیروی کرده است:

«سرمایه داری از بطن نظام سرفداری متولد شد اما اقتصاد کاپیتالیستی آنآ نمی توانست ظاهر شود، اقتصاد سرفداری هم نمی توانست فی الفور ناپدید شود پس تنها سیستم ممکن، شکلی انتقالی مرکب از ویژگی های هر دو یعنی سیستم «کار خدمتی» بود»^{۱۱}»

رفرم ارضی سال ۱۸۶۱ با فروش تکه ای زمین به سرف، او را به پوستین دهقانی ملبس کرد اما به علت جدا شدن چراگاه ها، آبشخورها و جنگل ها از حوزه تملک وی^{۱۲}، اجباراً به اربابی وابسته شد که استفاده از قلمروهای جدا شده را به انجام برخی امور در زمین ملاک به شکل انواع کار خدمتی^{۱۳} مشروط می کرد!

واقعیات امپراتوری روسیه در دهات نشان می داد که قشر دهقانان میانه حال بیشتر از بقیه لایه ها با زنجیر کار خدمتی در اسارت ملاک قرار داشتند^{۱۴} اما این تنها بخشی از حقیقت جامعه روستایی روسیه بود! در بخش دیگر، دهقان فقیر قرار داشت که به علت تملک حقیرانه بر تکه ای زمین و به علت فروش نیروی کار خود در بخشی از سال عملاً برده مناسبات بورژوایی به حساب می آمد.

در دستگاه نظری لنینسم دو نوع تضاد طبقاتی در دهات روسیه عمل می کرد: اولی تضاد بین کارگر کشاورزی و صاحب زمین و دومی تضاد بین کل طبقه دهقان با ملاک فئودال! اولی در حال رشد و روز بروز حادث تر می شد اما دومی به تدریج در حال افول بود! اولی به آینده اما دومی به گذشته تعلق داشت^{۱۵}! اولی در مناسبات بورژوایی و دومی در مناسبات فئودالی مستقر بود! در اولی این دهقان فقیر بود که با فروش نیروی کار خود در چنگال سرمایه قرار می گرفت اما در دومی این عمدتاً دهقان میانه حال و حتی مرفه بودند که در زیر دندان های طمع فئودالی با اعمال کار خدمتی خُرد می شدند!

بنا بر کشف و شهود لنینی، دهقان روس تحت دو مناسبات تولیدی یکی فئودالی و دیگری سرمایه داری، یکی به علت استمرار کار خدمتی و دیگری با قرارداد آزاد فروش نیروی کار، استثمار می شد! کار خدمتی در نسبت معکوس با مناسبات بورژوایی قرار داشت. شریان اصلی این سیستم، وابستگی شدید دهقان به زمین و به ارباب بود درحالی که مناسبات سرمایه داری آنجا وجود داشت که حلقه ارتباط زارع با ابزار تولید، با زمین و با ارباب در حال گسستن و یا

برای همیشه قطع شده بود. نمای کلوزآپ چالش سرمایه داری روسیه - در قاب دوربین لنینی - جلوی چشم ماست: «کار خدمتی»

یک واحد اقتصاد کشاورزی در زمان سلطه کامل اقتصاد سرفداری تحت «سیستم کوروه»^{۱۶} قرار داشت. اقتصاد فنودالی روسیه در آن زمان، یک موجودیت خودکفا، بی نیاز از برقراری ارتباط با جهان خارج و متکی به اقتصاد طبیعی بود. وابستگی شخصی رعیت به ارباب، از یکطرف با اعمال زور و از طرف دیگر متکی بر اختصاص تکه ای زمین به سرف بدون حق تملک و صرفاً برای امرار معاش وی بود. سیستم کوروه به عنوان رکن جامعه فنودالی روسیه با اصلاحات دهه شصت قرن نوزدهم به شدت ضربه خورد! همه بنیادهای اصلی این سیستم: اقتصاد طبیعی، خودکفایی، ارتباط بسته با دنیای بیرون و قدرت اعمال زور ارباب بر سرف، متزلزل شد. از این پس رعیت با پرداخت اقساط چهل و نه ساله، دهقان صاحب زمین به حساب می آمد. رفرم ارضی سال ۱۸۶۱ روحی بورژوازی داشت اما به زعم لنین، شرایط تولید کاپیتالیستی هنوز وجود نداشت. چرا؟ چون طبقه ای از مردم مورد نیاز بود که برای کار مزدوری آماده باشند. ابزار کار ارباب بایستی جایگزین وسیله تولید دهقان می شد. کشاورزی بایستی در همان مسیری که موسسه صنعتی و تجاری حرکت می کرد سازماندهی می شد. ارباب فنودال برای پذیرش سیستم بورژوازی کشاورزی باید راه کاملاً متضادی را پیش می گرفت اما چنین تغییر ریلی نمی توانست فی الفور صورت پذیرد. به همین دلیل تلاش برخی ملاک برای وارد کردن ماشین آلات و حتی کارگر از خارج به شکست مفتضحانه ای منجر شد!^{۱۷} اقتصاد کوروه تحلیل رفته اما هنوز کاملاً از بین نرفته بود چون ارباب هنوز هم مالک چراگاه، جنگل و آبشخور محسوب می شد. دهقان بر اساس قرارداد، صاحب تکه زمینی بود اما به علت نیاز به آب، مرتع و چوب جنگلی که در تملک ملاک قرار داشت نه کاملاً وابسته اما دهقانی نیمه مستقل بود! تحت اقتصاد کوروه با یک رعیت یا سرف کامل سرو کار داشتیم اما تحت شرایط پس از اصلاحات ۱۸۶۱، با یک نیمه دهقان و یا به تعبیر لنینی با یک نیمه سرف روبرو بودیم؛ کاراکتر دوگانه ای که یک پای وی در مناسبات قدیمی و پای دومش در مناسبات بورژوازی بود!

مثل همه دوران گذار، شکل انتقالی‌ای که از ترکیب اقتصاد فئودالی و سرمایه داری به وجود می‌آمد خصلت هر دو را داشت اما هیچ‌کدام از آن‌ها به تنهایی نبود! دو فرماسیون اقتصادی به طور عجیبی در یک شکل انتقالی که ترکیبی از خصوصیات هر دو مناسبات را در خود داشت در هم تنیده شده بودند: «کار خدمتی»

لنین پیش بینی در مورد اینکه کجا و چه موقع کار خدمتی به پایان می‌رسد و کجا و چه موقع کاپیتالیسم شروع می‌شود را غیر ممکن می‌دانست. حقیقت بنیادی این بود که کشاورزی معاصر روسیه با دو سیستم کار خدمتی و سرمایه داری و با وارثه‌ای از اشکال اختلاط این دو سیستم اداره می‌شد! لنین اخطار می‌دهد: «سوسیال دموکراسی روسیه نباید در اشتباه فاحش جنبش نارودیسم که سیستم فعلی کشاورزی را ترکیبی از کار خدمتی و سرمایه داری نمی‌داند و این دو را در نسبت معکوس قرار نمی‌دهد شریک باشد.»

کار خدمتی در برهه‌ای که زیر ذره بین لنین قرار دارد از شکل کهنه وابستگی دهقان به ارباب، وابستگی به خاطر اجازه استفاده از چراگاه و آبشخور، به اشکال متنوعی تحول یافته است: گاهی دهقان در ازای دریافت پول، متعهد به کشت زمین مالک با کارافزار و حیوان شخصی خود می‌گردد؛ گاهی پول یا بذر از ارباب به قرض می‌گیرد و برای صاف کردن قرض و یا سود آن، در مایملک وی کار می‌کند و بالاخره در نوع کار خدمتی به ازای زمین که بسیار گسترده و شایع است دهقان تکه زمینی از ارباب اجاره و به جای پرداخت نقدی اجاره با کارافزار و حیوان خود در زمین موجر کار می‌کند! در انواع پیچیده تر در کنار پرداخت اجاره به صورت کار خدمتی، دهقان بخشی را نقدی و بخش دیگر را جنسی پرداخت می‌نماید!

در پی کشف نقشه تکامل سرمایه داری روسیه از دل اشکال انتقالی و در آلبوم پیچیده اشکال گذار، لنین دو نمونه سیستم کار خدمتی را پیش رو می‌گذارد^{۱۸}:

۱- «کار خدمتی‌ای که دهقان با کارافزار و حیوان خود در زمین مالک انجام می‌دهد.»

۲- «کار خدمتی‌ای که به وسیله دهقان بدون کارافزار و حیوان انجام می‌شود.»

به نظر لنین در پروسه امحاء سیستم کار خدمتی توسط کاپیتالیسم، تغییر مرکز ثقل از نوع اول به نوع دوم از بیشترین اهمیت برخوردار است. چرا؟ چون دهقان در نوع دوم، صاحب حیوان

بارکش، کارافزار کامل و وسعت کافی زمین نیست و به همین علت بیشتر از لایه های بالاتر مساعد قبض روح توسط سرمایه داری است! در نوع دوم، پیوند ضعیف دهقان به زمین باعث می شود که خیلی راحت از بندگی زمین و کار خدمتی خلاص و به فروشنده آزاد نیروی کار تبدیل شود. از طرف دیگر وقتی یک مالک از ماشین، ابزار اصلاح شده و شیوه های جدید تولید در زمین خود بهره مند می شود الزاماً کارافزار و حیوان دهقان میانه حال را که به عنوان ملزومات اصلی کار خدمتی در زمین خود به کار می گرفت کنار زده و به این ترتیب ساعت مرگ کار خدمتی به تیک تاک خواهد افتاد!

لنین در داستان «مزرعه انگلهارت»^{۱۹}، روند استحاله کار خدمتی در یک نمونه کشاورزی تجاری را روایت می کند. این مزرعه در حد و اندازه ای مینیاتوری، ویژه گی های اساسی تکامل مزرعه داری خصوصی در دوران پس از رفرم ۱۸۶۱ روسیه را نمایش می دهد: وقتی انگلهارت در مزرعه مستقر شد کشاورزی مبتنی بر کار خدمتی، مانع از اعمال شیوه های سالم و علمی زراعت می شد. تداوم شیوه های منسوخ تحت یک سیستم سنتی باعث ایجاد شرایط نامساعدی در بهره برداری از خاک شده بود. چشم انداز انگلهارت همان بود که در کشاورزی روسیه زیر سلطه کار خدمتی در همه جا رواج داشت: بار آوری پایین تولید، اسلوب های پیش پا افتاده، مزدهای شرم آور، جهل نیروی کار و ...

اولین ضربه توسط انگلهارت با کاشت کتان به عنوان محصولی تجاری، وارد می آید. وی ابتدا سیستم سرمایه داری را با نوع اول کار خدمتی ترکیب می کند اما بعد از اینکه از راندمان کار رضایتی حاصل نمی شود با بریدن رشته وابستگی به حیوان و کارافزار دهقانانی که با اسلوب کار خدمتی برای وی کار می کردند و با فراهم کردن حیوانات، زین و یراق، گاری، گاواهن و کلوخ شکن - از قید و بند نوع اول کار خدمتی نجات می یابد. در پروسه تدریجی تغییرات ایجاد شده در مزرعه انگلهارت، ابتدا کاپیتالیسم با نوع اول کار خدمتی ترکیب می شود و به تدریج درجه حلول سرمایه داری در نوع یاد شده بالا و بالاتر می رود. در سکانس آخر تحول تدریجی مزرعه انگلهارت برای نیل به تولید خالص کاپیتالیستی با چه صحنه ای مواجه خواهیم شد؟ کار خدمتی نوع اول که مستلزم کار دهقان در کنار استفاده از حیوان و کار افزار

وی بود حذف شده و کار خدمتی نوع دوم بدون وابستگی به حیوان و کارافزار دهقان، جایگزین نوع اول شده است! ارتباط سناریوهای تکامل تدریجی در شیوه تفکر لنینی، هر جا که پاره می‌شود، دوباره با وصله تازه ای ادامه می‌یابد:

هرچند کار خدمتی نوع دوم در مزرعه نوبنیاد انگلهارت هنوز هم وجود دارد اما جایگاه این نوع نسبت به کار مزدوری آزاد، از اهمیتی دست دوم برخوردار است. سیستم کار خدمتی متحمل تغییر شده یعنی حذف نوع اول را به بهای حفظ نوع دوم پذیرفته است پس باید قبول کرد که در زنجیره تغییرات آینده باید و می‌توان منتظر لحظه جایگزینی نهایی نیروی کار آزاد با دهقان نوع دوم، لحظه نابودی قطعی کار خدمتی در همه اشکالش، باشیم!

تکامل سرمایه داری طبق نقشه لنینی از مراحل تغییر اقتصاد کوروه به سیستم کار خدمتی، تحول نوع اول کار خدمتی به نوع دوم و نهایتاً تبدیل دهقان نوع دوم به پرولتر خالص، عبور خواهد کرد! آیا نقطه فرجام سرمایه داری در پیشگویی تکامل گرایانه لنینی، درست نشانه گذاری شده بود؟ آیا مقصد تاریخ روسیه همان بود که متدولوژی تحول گرایانه لنینی تعیین کرده بود؟ آیا در استحاله نوع دوم کار خدمتی به کاری که در یک طرف آن کارگر خالص و در طرف دیگر بورژوازی خالص قرار داشت، ماه سرمایه داری به هلال کامل می‌رسید؟ سرگذشت مزرعه انگلهارت به عنوان نمونه ای از شیوه گسترش سرمایه داری در اقتصاد کشاورزی روسیه، مویذ این نکته بود که تکامل تدریجی مورد نظر لنین در یک نقطه از جاده کلاسیک خارج می‌شد! کاپیتالیزم در چرخشی تاریخی، به جای آنکه پیش شرط تسلط خود بر مناسبات تولید را بر اصل خلع ید نهایی از دهقان، بر تبدیل نوع دوم دهقانان به طبقه مزدبگیران خلع ید شده بگذارد، بر شکل تازه ای از سلب مالکیت قرار داده بود! طبقه خاصی از کارگران که با رشد صنعت بزرگ در امپراتوری روسیه در حال شکل گیری بودند برخلاف نظر لنین نه از روند جدایی دهقان کوچک از زمین بلکه از پیوند نیم بند وی با زمین متولد و دقیقاً از این رو طبقه ای خاص محسوب می‌شد که نه از کارکرد «قانون عام خلع ید»^{۲۰} بلکه از شکل خاصی از سلب مالکیت به وجود می‌آمد! سرمایه داری روسیه بدون اینکه با خلع ید کامل از دهقان فقیر در تدارک آزاد کردن کامل نیروی کار وی باشد در صدد آزاد کردن بخشی

از نیروی کار وی در سازمان تولید بورژوازی بود! سرمایه داری تعلق ضعیف دهقان به زمین در فرماسیون ماقبل خود را گلچین و مثل آجری که از یک بنا کنده و در ساختمان دیگری کار می‌گذارند، در مناسبات کاپیتالیستی کار گذاشته بود! بنا بر تعلیمات ارتدکسی مارکس، آیا دیگ تاریخ سرمایه داری می‌توانست با چنین معجونی بجوشد؟ آیا تلاش برای حفظ تولید کوچک و مالکیت بر تکه ای زمین، حاکی از اعطای آزادی به دهقان فقیر بود و یا فقط به حفظ شرایطی می‌انجامید که در آن، نه زنده به حساب می‌آمد و نه مُرده؟ آیا پیشگویی آن دسته از اقتصاددانان بورژوا که با لحنی پیروزمندانه اعلام می‌کردند که مسیر تحول صنعت می‌تواند به اجتماعی شدن و نهایتاً سوسیالیسم منجر شود ولی فردای کشاورزی به سوی فردگرایی سیر می‌کند، می‌توانست درست باشد؟ آیا سرمایه داری می‌توانست تابلوی روستا را - پُرتره هزار رنگ دهقان عهد عتیق را - از آغشته شدن به رنگ سیاه تاریخ خود مصون نگه دارد؟

آیا اعتقاد به بهشت روستایی دهقان منفرد که در پشت سنگر پوشالی رومانیتسم، زیر سقف اتویایی «رابرت اوون» و یا در سایه تعالیم «پیتر کروپتکین»^{۲۱} تا غروب قرن نوزدهم خود را به دشواری رسانده بود می‌توانست پندار نیمه جان خود را بر شانه قرن بیستم، بر شانه نوعی از سوسیالیسم و بر شانه سوسیال دموکراسی روسیه بگذارد؟

لنین در تفسیر و تغییر معمای ارضی روسیه، هر تردیدی را از خود و از بلشویسم دور کرده است:

«تناقض بنیادی جامعه روسیه در اینجاست که رشد کاپیتالیسم در صنعت بالا، در کشاورزی قابل ملاحظه اما سیستم مالکیت بر زمین قرون وسطایی مانده است! در روسیه مرکزی، روسیه سستی، ولایات روسیه اروپایی و در قلب کشاورزی ما هنوز هم نشانه های گذشته به شدت گسترش دارند.»^{۲۲} انواع سرمایه داری وجود دارد^{۲۳}: «سرمایه داری نیمه فئودالی که با خصلتی ارتجاعی، بالاترین مشقت را برای توده مردم به همراه دارد و سرمایه داری کشاورزان آزاد که به دموکراتیک‌ترین شکل، با کمترین آسیب و با کمترین تهدید، در خانه مردم را می‌کوبد!» در نوع اول که در روسیه کنونی حاکم است سی هزار ملاک بزرگ که نماینده اشرافیت زمین دار و اقتصاد فئودالی کهنه هستند ۷۰ میلیون دسیاتین زمین را در تصاحب دارند و ده میلیون

خانوار دهقانی، صاحب ۷۰ میلیون دسیاتین زمین هستند! در این تقسیم ناعادلانه سهم هر مالک بیش از ۲ هزار دسیاتین و سهم هر دهقان تنها ۷ دسیاتین است! برای برون رفت از این وضعیت رقت بار و تبعیض آمیز طبق نظر لنین باید سیستم فرتوت مالکیت به طور رادیکال در هم شکسته شود. اما تصرف انقلابی زمین توسط دهقانان چه تأثیری بر توسعه سرمایه داری روسیه خواهد داشت؟ وابستگی دهقان به ارباب، زنجیر اسارت وی به کار خدمتی و بقایای سرفداری را برای همیشه برمی چیند و پیشرفت کاپیتالیسم، سریع تر، موثرتر و با کمترین فشار بر توده های مردم به پیش خواهد رفت! ملی کردن زمین، تبدیل زمین به مالکیت همگانی برخلاف عقیده نارودنیک های چپ، سوسیالیزه کردن زمین نیست بلکه باز کردن راه سرمایه داری برای توسعه آزادتر است!

پلاتفرم لنینیسم برای تعبیر و تغییر مسئله ارضی روسیه چیزی نیست جز آزاد کردن حرکت سرمایه داری از قید مالکیت فئودالی بر زمین، از سد کار خدمتی، از وابستگی دهقان به زمین! مانیفست لیبرال های نارودنیک^{۲۴} و سوسیالیست های اروپا در رویارویی با مُعضل استمرار تولید کوچک در بخش چشمگیری از جغرافیای کشاورزی دنیا، چیزی نیست جز رخنه اپورتونیستی و حمله رویزونیستی به مبانی اقتصاد سیاسی مارکسیسم!

لنین اعتقاد به توسعه کشاورزی در مسیری مخالف با توسعه صنعت تحت حاکمیت سرمایه داری را عقب نشینی از مبانی اعتقادی مارکس، عقب نشینی از سوسیالیسم و عقب نشینی از پرنسپ های انقلابی می داند اما در جبهه مقابل، در «کمسیون ارضی چهارمین کنگره انترناسیونال دوم»^{۲۵}، در «قطعنامه ارضی احزاب سوسیالیست اروپا»^{۲۶}، در نطق های آتشین «سون یات سن»^{۲۷} و در متون اقتصادی جنبش لیبرال نارودنیک، پرچم دفاع از تولید کوچک- بیرق حمایت از هم جواری دهقان خُرد در مناسبات سرمایه داری- به اهتزاز در آمده است!

لنینیسم در قفسه گزینه های پیش رو که در آن انواع سرمایه داری چیده شده اند سوسیال دموکراسی را از انتخاب سرمایه داری نیمه فئودالی، سرمایه داری ای که ایده آل دهقان فقیر را از سوسیالیسم دور و در حفظ تکه ای زمین خلاصه می کند، سرمایه داری ای که خلع ید از

تولید کننده را به تعویق می‌اندازد، سرمایه داری‌ای که با انواع کار خدمتی مخدوش و به خالصی کامل نرسیده است می‌هراساند! سوسیال دموکراسی روسیه باید سرمایه داری کشاورزان آزاد را که بهترین بستر برای رشد نیروهای مولده و بهترین چشم انداز برای اجتماعی شدن تولید کشاورزی است برگزیند.

«سرمایه داری نیمه فئودالی» گوشه خلوتی در ترمینولوژی دستگاه نظری لنین و نقشی کلیدی در فهم لغزش وی در تحلیل گره اصلی جامعه روسیه دارد. سرمایه داری نیمه فئودالی به تعبیر لنینی، شکلی بود که در آن رشد آزاد نیروهای مولده سد شده، گرایش به تمرکز مالکیت بر زمین کند شده و قانون خلع ید به تعلیق در آمده و از همه مهم‌تر با استمرار کار خدمتی، به ماشینی دوگانه سوز که سوخت خود را به طور همزمان از کاپیتالیسم و سرفداری می‌گیرد، تبدیل شده است!

لنینیسم که علت عقب ماندگی روسیه را در هم‌نشینی دو مناسبات تولیدی متضاد معرفی می‌کرد خود دچار ناتوانی در کشف نقطه عطف تازه‌ای در تاریخ سرمایه داری، دچار بی خبری از مأموریت جدید کاپیتالیسم در نیمه دوم قرن نوزدهم بود! اصلاحات ارضی سال ۱۸۶۱، نقشه‌ای بورژوازی برای به وجود آوردن دهقان نیمه آزاد و شرایط اولیه خلق این کاراکتر تاریخی را با به وجود آوردن شکلی تازه از وابستگی دهقان به ارباب- با ایجاد کار خدمتی- به وجود آورده بود! سرمایه داری روسیه که باید شرایط خاص ظهور خود را از دل فرماسیون گذشته- نظام سرفداری- ایجاد می‌کرد به محصولی از آن گذشته چنگ انداخته بود که مساعدترین بطن برای رشد جنین دهقان نیمه مستقل باشد!

کار خدمتی برخلاف نظر لنین مانعی بر سر راه تکامل سرمایه داری روسیه نبود بلکه در اشکال تحول یافته خود، رشد کاپیتالیسم روسیه را که به خلق و تکثیر دهقان نیمه مستقل مشروط شده بود تسریع می‌نمود!

لنین استحالته کامل کار خدمتی در مناسبات سرمایه داری را زمانی استحالته‌ای تحقق یافته، تعبیر می‌کرد که به سلب مالکیت تولید کننده کوچک و دهقان صاحب زمین، منجر می‌شد در

حالی که در ذات تبدیل کار خدمتی نوع اول به نوع دوم، با خلق دهقان نیمه مستقل، با خلق کاراکتر «دهقان-پرولتر»، این استحالته به سرانجام تاریخی رسیده بود!

آنچه بر اقتصاد و مناسبات اجتماعی امپراتوری روسیه حاکم بود- در ادبیات لنینی- سرمایه داری نیمه فئودالی بود، چرا؟ چون سلطه کامل شیوه تولید سرمایه داری، وجود کاراکتر دوگانه ای به نام «دهقان-پرولتر» را برنمی‌تابد! پرولتر جایی وجود دارد که سرمایه داری حاکم بلامنازع است، دهقان جایی ابراز وجود می‌کند که هنوز سرمایه داری به وسایل تولید وی دست درازی نکرده است پس موجود «دهقان-پرولتر» تنها و صرفاً در جایی می‌تواند حیات داشته باشد که جدال نیمروز سرمایه داری و فئودالیسم به گروگ و میش غروب نرسیده باشد!

تلاش لنینیسم برای رازگشایی از اسرار «دهقان-پرولتر»، برای تبدیل کردن این موجود حیرت زا به ابوالهولی بی راز، معمای جنون آسای آن را حل نمی‌کند! به زودی این موجود محیرالعقول در دهلیز هزار خم اعصار به ژرف‌ترین، تناقض بارترین و هولناک‌ترین حقیقت تاریخ مبدل خواهد شد! به زودی در هزارتوی پیچیدگی‌های آن انواع جنبش‌های چپ و راست در هم مخدوش شده و راه خود را گم می‌کنند؛ در حریم وهم آلود و جادویی آن، سوسیالیسم به عرفان، دموکراسی به بربریت، تمدن به بدویت و علم به جهالت پهلو می‌زنند! ذات این موجود در ترکیب کدام عناصر، چنین تناقضات عمیقی را در خود تکثیر می‌کند؟

از ترکیب زمینی فقیر، سفره ای حقیر و شکمی نیمه سیر موجودی شکل می‌گیرد که شماره ستارگان وی در هفت آسمان و سهم او از مانده های زمین چنان مقدر شده که به نیمه سعادت بی بیشتر دست نیابد! در سالنامه بهارها و خزان‌های زندگی وی، زردی بیشتر از سبزی و در میان سبزه‌ها و سبزه‌هایی که او را احاطه کرده‌اند، «سبز دروغین»^{۲۸} بیشتر به چشم می‌خورد! اجاق او نیمه گرم، صورت او نیمه سرخ، چراغ او نیمه روشن و چشمان او نیمه اشک و نیمه شمعند! خدا برای او هرگز به تمامی ظهور نمی‌کند.^{۲۹} بر عرش کبریایی که او می‌شناسد نه خدایی کامل بلکه نیمه خدایی حکومت می‌کند که نیمه رحیم است و پاداش بندگی در برابر او، نیم بهشتی بیش نیست! موسیقی‌ای که از تماس خیش وی با زمین ایجاد می‌شود، لحنی

نیمه غنایی و نیمه تغزلی دارد! احساس تعلق به زمین در ضمیر وی هیچ گاه کامل نمی‌شود. تعلق به وطن^{۳۰}، دین و تاریخ تنها نیمی از هویت او را تشکیل می‌دهند! برای او دنیا هم روشن از خدا و هم تیره از شیطان، هم آکنده از شهید و هم پوشیده از خون است! او در میان خنده و گریه، در میان گل گندم و گزنه، در میان آبادی و ویرانی^{۳۱} و در میان روستا و شهر معلق است! کفاره همه زیبایی‌های طبیعت بی‌کرانی که او را فرا گرفته این است که موقت و گذرا باشند! در اینجا اعجاز «نون جو و دوغ گو»^{۳۲} دروغ از آب در می‌آید! ترانه تیهو و دراج و نغمه هزار دستان تنها با یک گوش شنیده می‌شود و در گوش دیگر، روضه قاسم شکم نیمه گرسنه ای در قیل و قال است!

مکان نیمه دهقان ما در بین گرسنگی و سیری چنان وضعیت متناقضی برای وی به وجود آورده که هر سال چون علف بر خاک می‌روید، گرسنه می‌شود! رحم زمین بر او چنان نیست که از جنبیدن خوشه های گندم دچار شادی عمیق شود! قدرت خاک برای او به صورت قهری ظاهر می‌شود که راه وی را برای قائم به ذات بودن می‌بندد!

از آنجا که مالکیت بر ابزار تولید و به کار انداختن آن، تنها نیمی از سفره او را پر می‌کند برای پر کردن نیمی دیگر یا باید توده تازه ای از ابزار تولید را به تملک درآورَد و یا آنگاه که در گندمزار دیگر هیچ خوشه ای نمی‌جنبد از آشیانه خود، از زمین بخیل و غم انگیز دور و در جستجوی نان به سوی دهلیزهای نفرین شده^{۳۳} شهر سرازیر شود! زمین او را با لعن و نفرین از خود دور می‌کند!

همان طور که هر سفر با بریدن از مکانی، چیزی و کسی آغاز می‌شود سفر نیمه دهقان ما با کندن از مایملک و با وداع از آنچه به او تعلق دارد شروع می‌شود! او در ابتدای راه و در نیمه راه در گذشته سیر می‌کند و اگر زمان احساس شده می‌توانست جای زمان واقعی را بگیرد ترجیح می‌داد از حال به سوی گذشته، به سوی «دیار بذر»^{۳۴} باز گردد اما هر چقدر هم دفترچه خاطرات روستایی‌اش را ورق بزند و هر چقدر هم نوستالژی‌اش نسبت به خاک به خلجان افتد در انگیزه او برای دور شدن خللی وارد نمی‌آید. هم اینک برای او، همه چیز رنگ هجرت دارد! دلسرد شدن وی نسبت به زمین، زمانی رخ می‌دهد که دل خاک گرمای خود را از دست

داده است! دل کنند او از زمین در عین حال با بریدن زمین از وی مقارن شده است! هجرت او از روستا همزمان به صورت دور شدن روستا از او به نظر می‌رسد! هجرت برای نیمه دهقان ما وقتی شروع می‌شود که رگ‌های زمین می‌خشکد و حسرت نان در هر رگ او پا می‌کوبد! در جستجوی نان، خاک را و نام دهقانی خود را وامی‌نهد! نام را از کف می‌دهد تا نانی به دست آورد! سفر برای معاش با حذر از نام همراه است!^{۳۰} برای سیر کردن نیمه ارضا نشده خود باید از زمین خاموش و از آبادی رها شود. آزادی وی در گرو دور شدن از آبادی و آزاد شدن از زمینی است که تا اطلاع ثانوی محل بازی کودکان احساس^{۳۱} نیست!

همان طور که طبیعت، ضعیف را از خود می‌راند و قوی را انتخاب می‌کند پیوند دهقان نیمه جان را از زمین می‌گسلد و او را به جایی می‌فرستد که در آنجا نه صدای بالی هست، نه خش خش برگی، نه زمزمه جویباری؛ بی کبوتر- بی درخت- بی باغ؛ جایی که بهار را در بازار می‌فروشند!

طبیعت برای بخشش چندان آماده نیست که همه وسایل زندگی را به نیمه دهقان ارزانی دارد پس وی باید نیمه دیگر لذت معاش را نه از دل طبیعت بلکه در دستان نیروهای ماوراءالطبیعه ای که با فروش نیروی کار وی آزاد می‌شوند، احساس کند!

کاراکتر متضاد «دهقان - پرولتر»^{۳۲}، ساده‌ترین حقیقت جهان متاکاپیتال است. بُردارهای حرکت سرمایه که با قوانین کاپیتال تعیین شده‌اند، در مقابل این موجود جای خود را به نقشه هنجار شکنانه متاکاپیتال می‌دهند پس رازگشایی از این حقیقت هولناک در دهلیز هزار خم تجریدی علمی، نه تنها گشایش تازه ای در تاریخ سوسیالیسم کارگری بلکه فصل تازه ای در این تاریخ خواهد بود: در بازار خرید و فروش نیروی کار، احتمال پیدا شدن موجودی که همزمان صاحب وسیله تولید و فروشنده نیروی کار باشد مثل احتمال وجود سرمایه دار منفعت پرستی که همزمان انسان دوست باشد غیر ممکن است! هر کس به این بازار پا می‌گذارد یا فروشنده نیروی کار و الزاماً آزاد شده از قید مالکیت بر هر نوع وسیله تولید است و یا اینکه ماسک خریدار نیروی کار را بر چهره دارد. عنصر اول در فرمول «دهقان- کارگر» که در مکان و زمانی دیگر عنوان صاحب زمین را داراست به محض اینکه به عنوان فروشنده در

بازار خرید و فروش نیروی کار وارد می‌شود اگر چه دارای گالش روستایی باشد، مقام او بر این اساس که دیروز و در جایی دیگر صاحب مقداری زمین است تعیین نمی‌گردد و اگر چه آن زمان که پشت گاو آهن بر روی زمین شخصی کار می‌کرد حاضر به معاوضه یک رأس گاو خود با یک فقره بورژوا نبود اما در جغرافیای تازه هر نوع غروری را که حاکی از فعال شدن غریزه مالکیت باشد از وجود خود پاک کرده و مُحِقّ به ابراز هیچ نوع مالکیتی مگر مالکیت بر نیروی کار خود نیست!

دهقان تا آنجا که در محدوده مالکیت شخصی تولید می‌کند دهقان است و به جز این هیچ عنوان اضافی به او نمی‌چسبد و در شرایطی که از سریر مالکیت دور می‌شود و به بازار سیاه روزان و فروشندگان نیروی کار روانه می‌شود در موقعیت جدید حتی سر سوزنی هم دهقان به حساب نمی‌آید. او همزمان نمی‌تواند صاحب وسیله تولید و خلع ید شده از آن، تولید کننده مستقل و کارگر مزدور، مسلط بر پروسه تولید و تحت انقیاد این پروسه باشد! او در یک مقطع دهقان و در زمانی دیگر کارگر است. نام «دهقان - کارگر» تنها می‌تواند اشاره به موجودی باشد که تحت شرایطی یک زارع و تحت شرایط دیگر کارگر است! ماسک دهقان و اتیکت کارگری برای او، دو زُل اقتصادی موقت در دو مختصات متفاوت است و ابداً نمی‌توان موجودیت او را همزمان هم دهقان و هم پرولتر، نیمه ای آب و نیمه ای آتش دانست!

اگر عنصرکارگر در رابطه تناقض بار «دهقان - کارگر» را با علامت «proletaria» pr و عنصر دهقان را با علامت «peasant» pe نشان دهیم، تا زمانی که pe در مایملک خود کار می‌کند و تا زمانی که از دل زمین نان خود را بیرون می‌کشد هیچ ذره ای از کاراکتر pr در وجود او نیست و به طور معکوس، او تنها وقتی می‌تواند ماسک pr را به چهره بزند که زمین سودمندی خود را به عنوان وسیله تولید معاش از دست داده و دهقان را از خود دور کرده باشد!

اگر یک سال را طوری تفکیک کنیم که تولید کننده معینی در نیمی از سال دهقان و در نیمی دیگر کارگر باشد حتی جلوتر از این اگر یک روز را برای ایفای این دو نقش متفاوت به دو بخش کاملاً برابر تقسیم کنیم کاراکتر اقتصادی ایجاد شده با عنوان «نیمه دهقان - نیمه پرولتر»^{۳۸}

شناخته نمی‌شود! هم‌نشینی همزمان دهقان و کارگر در موجودیت «pe - pr»، به صورت دو نیمه کاراکتر، عملاً محال است!

دهقان فقیر ما درست در لحظه ای باید از ملک خود جدا و به قصد فروش نیروی کار عازم شود که در آن لحظه پی برده که حتی با به حرکت درآوردن صدها دست و ده‌ها گاوآهن، قادر نخواهد بود محصولی به اندازه یک قرص نان از زمین بیرون بکشد یعنی آن زمان که بار آوری قلمرو مالکیت برای او تا شروع فصل کشاورزی آینده، تعطیل شده و خصلت مفید وسایل تولیدی که در اختیار دارد موقتاً به تعلیق درآمده است!

فاصله زمانی کاشت تا برداشت در صورتی که چیزی از محصول سال گذشته در انبار نباشد موقع خواب سودمندی زمین و فصل جدایی از مایملک است! من این شکل جدایی از وسیله تولید که نه با حروفی از خون و آتش^{۳۹} به تحریر درآمده و نه زیر سُم-ضربه های ژاندارم‌های سرمایه به فرجام رسیده و نه در هیچ کجای تاریخ به ثبت رسیده را، «خلع ید نامربی» یا «خلع ید موقت» می‌نامم.

پدیده جدایی از وسایل تولید در خلع ید نامربی دارای این خصوصیت منحصر به فرد است که جدایی دهقان از زمین نه به طور دائم و نه یک‌بار برای همیشه بلکه با طی شدن زمان معینی و با بازگشت وی به ملک خویش، دوران فراق به پایان رسیده و لحظه وصال فرامی‌رسد! ماهیت این شکل خاص ایجاب می‌کند که بعد از هر خلع ید، اعاده مالکیتی رخ دهد و پشت هر اعاده مالکیت، خلع یدی کمین کرده باشد!

برای اینکه تحلیل ما از این موجود اسرارآمیز به تجربیدی علمی نزدیک شود فرضاً یک روز معین را طوری جدا می‌کنیم که یک فرد واحد در نیمی از روز دهقان و در نیمی دیگر کارگر باشد. اگر به یاد داشته باشیم که در موجودیت دوگانه مذکور، نه دو فرد جدا از هم بلکه یک فرد واحد در دو رُل اقتصادی متفاوت وجود دارد در این صورت ارتباط آن‌ها از این منظر آشکار می‌شود که هم او و هم این، بخشی از چیزهایی را تولید می‌کنند که برای تجدید نیروی کار واحد آن‌ها لازم است. به عبارت دیگر هدف فعالیت‌های مولد آنان بر فراهم کردن اقلامی متمرکز است که برای احیای ید واحدشان واجب است.

Pe با کار کردن در مایملک شخصی، با عرق ریختن بر «خاک خوب»^{۴۰} و pr با فروش نیروی کار خود، سبب معیشتی را که برای اعاده نیروی کار مشترک خود نیاز دارند پُر می‌کنند با این تفاوت که در این سبب، حاصل کار اولی مستقیماً به شکل اجناس مصرفی اما حاصل کار دومی به صورت پول، به شکل دستمزد نمایان می‌گردند.

مجموعه مطالبات معیشتی که برای تجدید نیروی کار مزبور در یک روز معین مورد نیاز است به یک حصه جنسی و یک حصه پولی تقسیم می‌شود که بنا بر توافقی نانوشته، pe مسئول تولید بخش جنسی آن و pr عهده دار تأمین بخش پولی آن می‌باشد. وظیفه مقدس نان آوری به این ترتیب بین آن دو تقسیم شده است!

هم اینک لوازم ضروری در پروسه تجدید نیروی کار «دهقان - پرولتر» به صورت توده ای دو بخشی مهیا است اما قبل از اینکه بر سر یک سفره بنشینند و با یک اشتها، یک دهان و یک جهاز هاضمه در پروسه یاد شده شرکت کنند عجالتاً تنور شکم^{۴۱} را خاموش نگه می‌داریم و سیر مطالعه خود را ادامه می‌دهیم.

اگر فرض کنیم بخش جنسی مثلاً شامل نان، میوه و سبزی باشند هر کدام از کیفیات یاد شده در اشکال آماده خود قابل مصرف هستند به طوری که سرنوشت آینده آن‌ها تنها با دخالت دست، دهان و شکم تعیین می‌گردد اما توده کمی‌ای که بخش دیگر سبب معاش مزبور را اشغال کرده است ابتدا به ساکن نه به شکل ارزش مصرف بلکه به صورت ارزش در مقداری پول وجود دارد و تنها زمانی به صورت چیزهای مصرفی درمی‌آید که خرج شود.

ارزش‌های مصرف موجود در بخش جنسی در کالبد مفید خود، در کیفیت ویژه ای که با خود دارند هر یک صورت تجسد یافته یک کار مشخص می‌باشند. زراعت، باغبانی و سبزی کاری انواع کارهای مفیدی هستند که محصول نهایی خود را به شکل نان، میوه و سبزی به سفره روانه کرده‌اند. برعکس، بخش ارزشی تبلور کاری است که خود را در ذات ارزشی مشترک همه کالاها یعنی پول نمایان ساخته است. کاری که در مقداری سکه حلول یافته، کاری است که واجد هیچ تمایز و خصلت مفیدی نیست و از این نظر کار مجرد به حساب می‌آید. جدایی اقلام موجود در سبب معاش «pe - pr» به صورت ارزش‌های مصرف و ارزش در جدایی دو

نوع کاری که موجد آنها است، در جدایی کار مشخص و کار مجرد جلوه گر می‌شود. انواع کارهای مشخصی که pe انجام می‌دهد و کار مجردی که pr عامل آن است مجموع کارهای لازمی هستند که برای تجدید قوای جسمی واحد آنان باید انجام شوند.

در چارچوب کارکرد قوانین سرمایه داری، کار لازم بخشی از روزانه کار است که کارگر طی آن ارزشی معادل ارزش نیروی کار خود تولید می‌کند^{۴۲}. بنابراین کار مولدِ pr به علت فعلیت یافتن در حیطه متعارف تولید بورژوایی، مشمول تقسیم به بخش لازم و بخش اضافی شده و هر کدام از این دو قسمت در کمیتی از روزانه کار نشان داده می‌شوند اما برعکس، چون کار pe در قلمرو مالکیت فردی بر زمین انجام و محصول نهایی کار وی در چیزهایی که حامل کمیات ارزشی نیستند مجسم می‌گردد پس کار مزبور نمی‌تواند در ظرفی کمی اندازه گیری شود. بنابراین گزاره: «مجموع کار لازم برای تجدید نیروی کار» «pe - pr»، از جمع کار pe و pr به دست می‌آید، از این نظر که دو کار ذاتاً متفاوت را در رابطه ای کمی قرار داده، گزاره ای کاملاً غلط است!

در مختصاتی که مورد نظر ما است با دو نوع کار لازم برای تولید لوازمی که در پروسه تجدید قوای موجود «دهقان - پرولتر» نقش دارند روبرو هستیم: اولی کار لازمی است که ملزومات تجدید تولید یاد شده را به تولید کیفیاتی مشخص و دومی این پروسه را به تولید کمیت ارزشی معینی مرتبط می‌کنند. پس تنها گزاره ای که می‌تواند نمودهای دوگانه این پدیده را در ارتباطی علمی قرار دهد در عبارت ذیل بیان می‌شود:

«کار لازم pe در کیفیاتی تظاهر می‌یابد که مصرف آنها صرفاً وجه کیفی و کار لازم pr در ارزشی ظاهر می‌شود که وجه کمی تجدید نیروی کار «pe-pr» را تعیین می‌کنند!»

سیر مطالعه ما در نژاد^{۴۳} اسرار آمیز «دهقان - پرولتر» به کشف هیئت دوگانه کار لازم که در این فرمول پنهان است انجامید. تاریخ معاصر سرمایه داری در این نقطه به صورت تاریخ یک استعاره^{۴۴} در می‌آید و در همین جا، دنیا آکنده از صداهایی است که چهره گم کرده‌اند! حال باید دید در کانون این دوگانگی، شادی‌های کدام طوفان^{۴۵} نهفته است؟

اقلام مورد نیاز در روند تجدید قوای «pe - pr» با انجام دو گونه کار لازم ایجاد می‌شوند. دهقان در این فرمول، خالقِ مستقیم کیفیات معین و بنابراین تعیین کننده کیفیت سوخت و ساز نیروی کار یاد شده است اما محصول کار لازم pr در کمیتی معین، بیانگرِ قدرِ ارزشی اعاده قوای کارِ مذکور می‌باشد.

در جهان معادل‌های اقتصادی، چگونگی سوخت و ساز نیروی کار با الگوی معیشت و قدر ارزشی نیروی کار با سطح معیشت هم معنی تلقی می‌شوند. پس در معادله ای که مورد نظر ماست، pe معمارِ الگوی کیفی معاش و pr خالقِ سقفِ کمی آن خواهد بود. حال باید به این سؤال پاسخ داد که تغییر در کیفیت تجدید نیروی کار چگونه قدر ارزشی آن را تغییر می‌دهد و یا تغییرات کیفی در یک سوی رابطه مزبور چگونه به تغییری کمی در سوی دیگر منجر می‌شود؟

اگر مجموع ارقام مورد نیاز برای اعاده قوای کار «pe - pr» در یک روز معین را به فرض در یک دست لباس خلاصه و مشارکت دو عنصر فرمول مزبور در خلق لباس را در پروسه ای واحد مطالعه کنیم در آن صورت کار pr تنها وقتی می‌تواند بیانگر صرف وجه کمی ارزش نیروی کار باشد که نسبت به کیفیت محصولی که به وجود می‌آورد بی تفاوت گردد. کار pe نیز اگر قرار است در عنصری متبلور شود که مصرف آن، کیفیت تجدید نیروی کار را تعیین کند در آن صورت باید بر شکل خاص محصول نهایی خود متمرکز شود. کار pr برای اینکه در ماده ای که تنها ارزش نیروی کار را نشان دهد ظاهر شود باید به پارچه یعنی ساده ترین تبلور کار بی تفاوت انسانی و کار pe برای اینکه در ماتریالی که شکل تجدید نیروی کار را به مصرف خود وابسته کند، نمایان شود باید به کار مشخص و در ظاهر یک لباس معین متحول گردد. حرکت یک سوی رابطه به سمت عام شدن باید به تغییرات سوی دیگر رابطه در جهت خاص شدن متمایل گردد! همان طور که یک دست لباس در الگوی اولیه، در نقش و نگار، در آرایش دگمه‌ها، در فرم یقه و در تعداد جیب‌ها شکل مشخصی پیدا می‌کند هر یک از مؤلفه های فوق صرفاً با انجام یک نوع کار مشخص، پروسه فرم دهی به لباس را تدریجاً کامل می‌کنند. در وضعیت مفروضی که فعالیت مولد عوامل دو سوی فرمول «pe - pr» با هدف

واحد و در مختصات تولیدی واحدی بررسی می‌شوند، هر گونه تغییر کیفی در جهت خاص شدن پروسه تولید لباس معنایی جز این نمی‌تواند داشته باشد که بخشی از کارهای مفیدی که قبلاً توسط pr انجام می‌شد به pe محول شود. از طرف دیگر چون سلسله فعالیت‌های مشخصی که در مراحل شکل دهنده به فرم یک لباس نقش دارند در عین حال سهمی کمی در مجموع زمان اجتماعاً لازم برای تولید لباس اشغال می‌کنند بنابراین جدا شدن و انتقال هر یک از فعالیت‌های مشخص از حیظه وظایف pr به حیظه مسئولیت‌های مولد pe الزاماً با تغییری کمی مقارن خواهد بود! دقایق کار pe در جذب ذرات مشخص کار pr، به صورت وقایع افزاینده کیفیات کاری که معطوف به تولید فرم خاص لباس است در می‌آید. کار pr نیز در سلسله رویدادهای احاله ذرات مفید خود به سوی دیگر معادله - با دور شدن از کار معطوف به تولید لباس و نزدیک شدن به کار معطوف به تولید پارچه - به صورت رویدادهای کاهنده زمان کار لازم برای تولید یک دست لباس در می‌آید.

اگر ارزش روزانه نیروی کار در مدت زمان اجتماعاً لازم برای تولید یک دست لباس مثلاً در ۴ ساعت (معادل ۲۴۰ دقیقه) نشان داده شود و اگر سهم دگمه دوزی فرضاً یک صدم کل زمان مزبور یعنی ۲/۴ دقیقه باشد، در آن صورت با جدا شدن فعالیت دگمه دوزی از کار pr، به اندازه یک صدم از زمان کار لازم برای تولید لباس کاسته شده است. این تغییر کمی می‌تواند تغییری در ارزش نیروی کار محسوب شود مشروط بر اینکه دگمه دوزی از خانواده کارهایی که به فرایند تجدید نیروی کار کمیت می‌بخشند به قبيله کارهایی که به آن کیفیت می‌دهند پیوسته باشد. به عبارت دیگر دگمه دوزی باید از کاری که ارزش تولید می‌کند به کاری که صرفاً خالق ارزش مصرف است، از کار برای دیگری به کار برای خود، از مختصات تولید برای فروش به محیط تولید برای مصرف^{۴۶} جابجا شده و نهایتاً اینکه از کار لازم کمی به کار لازم کیفی تغییر ماهیت داده باشد! با محول شدن بخشی از کار pr به pe، با تبدیل قسمتی از «کار تعیین کننده کمیت تجدید نیروی کار به کار تعیین کننده کیفیت تجدید نیروی کار»، رویداد های کیفی به صورت حوادث کمی و وقایع کمی به صورت رخداد های کیفی در می‌آیند! در حرکت از لاهوت به سوی ناسوت - یکی حال را از کف می‌دهد تا به قال برسد^{۴۷}

و برای آن یکی هر آن قدر که اوراد افسون زای کمی در برابر کیفیات رنگ می‌بازند، اجر معنوی به جای پاداش دنیوی می‌نشینند!

اگر دگمه در محیط اول نماینده یک صدم ارزش نیروی کار و به اندازه ۵ ریال در ارزش ۵۰۰۰ ریالی لباس جای داشت، با انتقال به محیط دوم، به عیاری کیفی که وظیفه آن به طور مثال در متمایز ساختن لباس بلوچی از لباس ملی تعریف می‌گردد مبدل می‌شود.

در صورتی که تبدیل بخشی از کار لازم کمی به کار لازم کیفی، سطح معیشت نیروی کار را مثلاً به اندازه یک صدم کاهش دهد و در صورتی که این تبدیل، کار اضافی در یک روزانه کار ثابت را به اندازه یک صدم نسبت به کار لازم افزایش دهد در آن صورت با شکل تازه ای از «ارزش اضافه نسبی»^{۴۸} روبرو خواهیم شد که در تاریخ معاصر سرمایه داری تا کنون نامکشوف بود! تبدیل کار لازم کمی به کار لازم کیفی برای اینکه به روندی مستمر و دائمی در حرکت جامعه سرمایه داری تبدیل شود، عوامل نقش آفرین در کیفیت تجدید نیروی کار یعنی «فرهنگ - تاریخ - معنویات» باید مستمراً در معرض بازسازی و باز آفرینی قرار گیرند^{۴۹}...

آیا مکان نیمه دهقان ما در بین تملک و خلع ید، در بین غرور و حقارت، در معلق بودن بین دهقان و پرولتر، آیا هم‌نشینی دو کاراکتر متضاد در یک پیکره اقتصادی، لنینیسم را در درک تضادهای ذاتی آن دچار سرگردانی، پریشانی و ضعف نمی‌کرد؟

دهقان فقیر و پرولتر - نیمی از آن و نیمی از این - که در پیکره واحدی جمع شده‌اند آیا می‌توانند نقش واحدی در آینده انقلابات روسیه داشته باشند؟ دهقان فقیر تا آنجا که وابسته به وسیله تولید است، تا آنجا که مالک تکه ای زمین است، و وجه پرولتری شخصیت وی آیا سهم مشترکی در تحولات آتی امپراتوری خواهند داشت؟ همان طور که اقلیت کوچک ثروتمندان روسیه و توده محروم، دو ملت مختلف اند آیا میلیون‌ها دهقانی که صاحب زمین ناچیزی هستند و صدها هزار پرولتری که هیچ حق تملکی بر وسیله تولید ندارند در دو طبقه مختلف با منافع طبقاتی مختلف قرار می‌گیرند؟ آیا دهقان فقیر و پرولتر که در یک شخصیت حیات دارند می‌توانند هویت طبقاتی واحدی داشته باشند؟ قوانین اقتصاد سیاسی سرمایه داری در پایان قرن نوزدهم آیا مثل گذشته به سوی تجزیه کامل این موجود دوگانه با اعمال قانون

خلع ید حرکت می‌کند و یا اینکه با نیمی از خمیره اولی و نیمی از خمیره دومی، شخصیتی با ذات طبقاتی واحد به وجود می‌آورد؟ آیا به این ترتیب «دهقان-کارگر» علیرغم دوگانگی تناقض بار خود می‌تواند سیمای تازه پرولتاریا، آخرین پُرتره کارگر در تاریخ سرمایه داری باشد؟ از میان اقسام قشرهای دهقانی که در اندازه های گوناگون با زندگی و کاراکتر کارگری پیوند خورده‌اند آیا می‌توان یکی از آنان را به یقین پرولتر نامید؟ در سال ۱۹۰۳، پاسخ لنین به این سؤال مثبت است^{۵۰}:

دهقانی که یک یا دو دسیاتین زمین دارد و اسبی ندارد، پرولتر است! چون بیشتر از آنکه از محصول زمین اعاشه کند مجبور به فروش نیروی کار، مجبور به قطع امید کردن از زمین و بنابراین وجه دهقانی وی مثل یخ روی اجاق در حال بخار شدن است! در عوض دهقانی که با یک اسب بر روی سه چهار دسیاتین زمین کار می‌کند نیمه پرولتر است چون موقعیت وی از نیمی شانس و نیمی بدکامی برای تبدیل به دهقان کامل یا پرولترِ خالص تشکیل شده است! عنایت لنین به پایین‌ترین گروه دهقانان و اعطای نشان پرولتری به آنان به زودی رنگ می‌بازد! در روسیه ۱۹۰۵ وقتی طبل‌های انقلاب به صدا درآمده‌اند در فراخوان لنینی که برای قیام صادر شده، با دو نوع دعوت نامه برای دو دسته مردم برای شرکت در دو جنگ و دو انقلاب روبرو هستیم^{۵۱}: هم اینکه با دو نیروی اجتماعی متفاوت و با دو نزاع متفاوت مواجه ایم؛ یکی جنگ همه مردم، همه دهقانان بر علیه فئودالیسم و دومی جنگ پرولتاریا با بورژوازی! در جنگ اول که به خاطر آزادی سرمایه داری از چنگال فئودالیسم به پا شده، پرولتاریا در کنار همه دهقانان قرار دارد اما در جنگ دوم که هدف آن برقراری سوسیالیسم است پرولتاریا هر گونه میثاق با دهقانی که به زمین وابسته است را از هم می‌گسلد! پرچم دار جنگ دوم، پرولتر صنعتی و شهری ست که هر گونه پیوند با زمین را از کف داده است!

کاراکتر دوگانه «دهقان- پرولتر» چون دو هویت و دو منافع طبقاتی متضاد را در خود حمل می‌کند یا با الهام از روح پرولتری خود تا تحقق سوسیالیسم، تا پایان راه از پا نمی‌افتد و یا اینکه با الهام از ذات خرده بورژوازی خود مقابل پرولتاریا- مقابل سوسیالیسم- چنگ و دندان نشان خواهد داد!

در نظام لنینی که در دهه دوم قرن بیستم به قوام رسیده^{۵۲}، «دهقان-کارگر» از یک طرف و پرولتر از طرف دیگر ابداً نمی‌توانند و نباید به یک طبقه تعلق داشته باشند! دهقان خرده بورژوا با پرولتاریای مسلوب الحق، هر چند در یک شخصیت جا دارند نمی‌توانند در زیر یک سقف طبقاتی برای سوسیالیسم بجنگند! دهقان فقیر که گاهی به لباس پرولتر در می‌آید و در وضعیتی بین کارگر و ارباب در نوسان است نمی‌تواند پیوند پایدار، قابل اعتماد و درازمدتی با پرولتر داشته باشد! پرولتر شهری که کاملاً از زمین و روستا بریده و «دهقان-پرولتر» که گاهی مالک زمین و گاهی فروشنده نیروی کار خویش است هویت طبقاتی واحدی ندارند! اصلی‌ترین ضعف لنینیسم همین جاست!

احکام لنینی مبنی بر نفی هویت واحد طبقاتی دهقان فقیر و پرولتر در زمانی با تحکم صادر می‌شود که آخرین نشانه‌های تکامل سرمایه داری در آستانه قرن بیستم حاکی از تبدیل شدن موجود دوگانه «دهقان-کارگر» به سیمای اصلی پرولتر در جوامعی است که حاکمیت مناسبات تولید سرمایه داری را در همین اثناء پذیرفته‌اند! لنینیسم در درک علمی پدیده متضاد «دهقان-پرولتر»، نه به خاطر پشت کردن به مارکس، نه به خاطر تجدید نظر در مارکسیسم، نه به خاطر قرائت غلط اقتصاد سیاسی کاپیتال بلکه به خاطر دفاع از ارتدکسی مارکس، دچار ضعف شد! لنینیسم نه به خاطر تردید در ماتریالیسم تاریخی، نه به خاطر ناباوری به دیالکتیک، نه به خاطر بی اعتقادی به اصل تحول بلکه به خاطر دفاع افراطی از تکامل گرایی، از سوسیالیسم علمی فاصله گرفت!

با قرائت تاریخ تکامل سرمایه داری در اروپای غربی، لنین نقشه راه کاپیتالیسم را جلوی دست گذاشته و با نشانه گذاری دقیق مراحل آن، با تعیین ایستگاه‌های آن و با مشخص کردن بیراهه‌ها و مسیرهای مستقیم آن، سدهای موجود بر سر راه تکامل سرمایه داری روسیه را کشف می‌کند: مراحل شکل گیری و تکامل سرمایه داری در کشورهای متقدم باید قدم به قدم در کشورهای متأخر رعایت شوند! هیچ قلمرو فئودالی نمی‌تواند به جمهوری سرمایه داری تبدیل شود مگر اینکه زنجیر اسارت دهقان به زمین را پاره کند! در قانون اساسی سرمایه داری، فصل خلع ید از دهقان با حروفی از خون و سرب حک شده است. هر کشوری که بخواهد

غنچه سرمایه داری را در باغچه خود نظاره کند باید به این فصل وفادار باشد! استقرار سرمایه داری به ایجاد ارتشی از کارگران که برای همیشه از وسیله تولید وداع کرده‌اند منوط است! کشورهایی که سده‌ها قبل به جاده سرمایه داری گام گذاشتند، هم اینک در آخرین ایستگاه تکامل-امپریالیسم-قرار دارند. کشورهایی که همین امروز به ترمینال سرمایه داری رسیده‌اند باید راه درازی را برای رسیدن به کشورهای متقدم ببینند!

دسته اول به تمرکز در تولید رسیده‌اند اما دسته دوم هنوز هم نگران تولید خرد هستند. دسته اول به پیشرفته‌ترین مرحله کاربرد ماشین در سازمان تولید دست یافته‌اند اما دسته دوم در مقابل گسترش ماشین سرسختی نشان می‌دهند. دسته اول از رقابت آزاد به عصر انحصار عروج کرده‌اند اما دسته دوم حتی رقابت آزاد را هم به خوبی از سر نگذرانده‌اند. در دسته اول پدیده اجتماعی شدن تولید به اوج رسیده اما در دومی نشانه اولیه در حال ظهور است. در دسته اول انباشت سرمایه به حدی رسیده که باید بسترهای تازه برای انباشت تازه را با صدور سرمایه بگشایند اما در دومی شرایط اولیه برای انباشت سرمایه در حال فراهم شدن است! در نظام تکامل گرایی لنینی با دو تاریخ و با دو دسته کشور، یکی در آخرین مرحله سرمایه داری و دیگری در شروع راه - یکی در مقصد و یکی در مبدأ-روبرو هستیم: اگر چه سرمایه داری در جغرافیای اروپای غربی طی حرکت طولانی خود، از نقطه A به نقطه Z رسیده است مع‌هذا هر کشوری که در نیمه دوم قرن نوزدهم بخواهد مناسبات فئودالی را به سوی سرمایه داری ترک کند باید از همان نقطه A سفر خود را بیاغازد! باید شاهد همه تحولات و تغییراتی که طی دهه‌ها در فاصله A و Z رخ داده‌اند باشد! باید از مرحله «تولید کالایی ساده» به فاز «تولید کالایی پیشرفته» صعود کند، باید از همکاری مانوفاکتور به تقسیم کار صنعتی برسد، باید به الزام جایگزینی ماشین با کارافزار ساده تن دهد، باید دهقان عقب مانده را پس بزند و دست بر شانه کارگر شهری بگذارد! باید داستان تکامل را-از نوح تا «آیت الله خمینی»-کلمه به کلمه به کتاب تاریخ خود ضمیمه کند، باید همه ماجراهای «آلیس در سرزمین عجایب» را دوباره تجربه کند! لنین فراموش می‌کند که سرمایه پیشرفته در مرحله Z، در فاز اقتدار بانک‌ها، در عصر حکمرانی انحصار، در دوران تراکم و انباشت غول آسا، در مرحله صدور به همه

حوزه های سود آوری، در واقع تکوین و تکامل سرمایه داری در کشورهای پشت سر را به اعمال قوانین تازه ای مشروط کرده است! پدیده صدور سرمایه از کشورهای دسته اول به دوردست که از نیمه دوم قرن نوزدهم به شاخصی با اهمیت تبدیل شده است، با ترکیب در کشاورزی، صنعت جوان و نظام بانکی کشورهای دسته دوم نه تنها از نظر کمی به حرکت سرمایه داری در کشورهای یاد شده شتاب بخشیده است بلکه کیفیت تحولات آن را در سیطره خود دارد!

صدور سرمایه از اروپای غربی به امپراتوری روسیه، سرعت توسعه سرمایه داری در روسیه کهن را بالا برده است. روسیه که در ادبیات لنینی در نقطه A سرمایه داری قرار دارد در حیات اقتصادی خود نشانه های عجیبی را ظاهر ساخته است! در سال ۱۹۰۴ سهم سرمایه گذاری صنعت الکترونیک آلمان در روسیه بیش از ۶۲ میلیون مارک است. در همین سال در حالی که سرمایه بریتانیایی بیش از ۲ میلیون و ۳۰۰ هزار هکتار زمین را در مصر به زیر کشت کتان برده است، سرمایه دارهای روس همین رویه را در ترکستان دنبال می کنند! حوزه نفتی باکو تحت اقتدار دو کمپانی جهانی اداره می شوند و معدودی شرکت روسی برای شکستن انحصار آن دو به میدان آمده اند!^{۵۳}

روسیه که در ادبیات لنینی در نقطه A سرمایه داری حرکت می کند، به طور عجیبی در رقابت بر سر افزایش حوزه های نفوذ با کشورهای امپریالیستی در حال جدال است و نشانه های ترکیب سرمایه بانکی و صنعتی، و حتی نشانه های صدور سرمایه به مناطق مجاور را در آمارهای اقتصادی خود نشان می دهد! هر چند نوع سرمایه داری روس در ادبیات لنینی از نوع کپک زده و غیر مدرن است اما در سیاهه ای از شاخص های اقتصادی، در کنار بزرگترین کشورهای امپریالیستی قرار می گیرد! سرمایه داری روسیه گاهی ملخ وار از دامنه A به قله Z می پرد! پارادوکس لنینی یکبار دیگر ظاهر می شود!

از نیمه دوم قرن نوزدهم سرمایه متراکم شده در جغرافیای سرمایه داری پیشرفته، به سوی آسیا-آفریقا و آمریکای جنوبی سرازیر می شود! عصر صدور سرمایه جانشین عهد صدور کالا شده است. کشورهای موسوم به عقب مانده پذیرای سرمایه ای هستند که شیرینی چند دهه

سود آوری در کام آن به دوران تلخ تناقضات و بحران‌های مهلک رسیده است! سرمایه در هیئت Z در حادث‌ترین بحران‌های خود- در مرحله انحطاط و حیات انگل وار خود - در مرحله اقتدار سرمایه مالی با سکان‌داری بانک‌ها - به قاره‌هایی که در فجر تاریخ سرمایه هستند رسیده است. سرمایه Z با همه تضادهای ذاتی و تلاطم‌های درونی خود، حرکت سرمایه داری در کشورهای مادون را از جاده تکامل کلاسیک خارج کرده و نقطه عزیمت آن را از نقطه A به نقطه ای که الزامات Z معین می‌کند تغییر داده است!

با گسترش سرمایه Z به همه گیتی، طلیعه و پیش تاریخ سرمایه داری در ایران و برزیل و روسیه بر خلاف تحلیل لنین- با حرکت از ایستگاه A نقطه نمی‌بندد! Z با الزامات تازه ای که ناشی از فوران آخرین تضادهای سرمایه داری در بالاترین قله تکامل آن است، با حرص تازه ای که از غلیان قانون گرایش به کاهش نرخ سود- شدت یافته است این طلیعه و این آغاز را در نقطه تازه ای نشانه گذاری کرده است!

در سناریوی تازه، نه قوانین کلاسیک کاپیتال بلکه قوانین متاکاپیتال حکم می‌رانند؛ نه کاراکتر پرولتر بلکه «دهقان-پرولتر» ژل اصلی را دارد؛ در سناریوی تازه هیچ بورژوازی سلحشوری علیه فئودالیسم وارد جنگی خونین نمی‌شود بلکه ملاک بورژوا در اتحاد با ارواح نظام کهن در هزارتویی از دام‌های جدید و قدیم، دهقان فقیر را در رفت و برگشتی ابدی بین بازار خرید و فروش نیروی کار و تکه زمینی حقیرانه، در بین دنیای جدید و عهد قدیم آونگ می‌کنند!

بسط گدهای دوگانه پیشرفته - عقب مانده» در تئوری امپریالیسم لنین، به تولید دوگانه های متضادی چون «ملل متمدن/ ملل نامتمدن»، «ملل سرکوبگر/ ملل سرکوب شده»، «ملل سلطه گر/ملل تحت سلطه» و «ملل توسعه یافته/ ملل توسعه نیافته» می‌انجامد! اقلیتی از پیشرفته‌ترین و ثروتمندترین ملل دنیا با نیروی مهارناپذیر سرمایه مالی، اکثریت جمعیت جهان یعنی یک میلیارد و دویست و پنجاه میلیون نفر را به اسارت و بندگی گرفته‌اند! صدور سرمایه از پیشرفته‌ترین جغرافیای کاپیتالیسم به عقب مانده‌ترین نقاط - از اروپا و آمریکای شمالی به آفریقا و آسیا - جهان را به ملل استثمارگر و ملل استثمار شده تجزیه کرده است! تقسیم بندی اصلی جمعیت دنیا در عهد صدور کالا در تقابل «استعمارگر- مستعمره» جا می‌گرفت و حالا

در عصر صدور سرمایه، با ملل استثمارگر از یک طرف و ملل استثمار شده از طرف دیگر مواجه هستیم! در عصر امپریالیسم، این دو دسته ملت - یکی بر تخت حکمرانی و دیگری بر زانوی محکومیت - آشتی ناپذیر و رُخ به رُخ در دو جبهه متخاصم صف آرایی می‌کنند! پس از پیروزی انقلاب اکتبر و با مقاومت حکومت کارگری روسیه در مقابل اَبَر قدرت‌های جهانی، نبرد ملت‌های محروم بر علیه کشورهای ثروتمند و قیام ملل تحت انقیاد بر علیه ملل حاکم به صحنه اصلی نزاع قرن بیستم، به اصلی‌ترین جبهه جنگ بر علیه امپریالیسم جهانی تبدیل می‌شود!^{۴۹}

با تبدیل جنگ طبقاتی به جنگ ملل در تئوری امپریالیسم لنین، جنبش بورژوا دموکراتیک در کشورهای آسیا-آفریقا و آمریکای جنوبی به جنبش‌های آزادی‌بخش ملی تبدیل و ظرفیت انقلابی بورژوازی ملل سرکوب شده در ترازوی لنینی و در پُلُمیک‌های انترناسیونال سوم، مرتباً اندازه‌گیری می‌شود!^{۵۰} گویی سرمایه امپریالیستی در بستر کشورهای عقب مانده، نه با بهره‌کشی از طبقه کارگر بلکه با استثمار ملت تحت انقیاد به ارزش اضافه دست می‌یابد!

سرمایه مالی که از توسعه یافته‌ترین کشورهای سرمایه داری به قلمرو بدوی سرخ‌پوستان آمریکای جنوبی، زردپوستان جنوب شرقی آسیا و قبیله‌های سیاه پوست آفریقا پا گذاشته بر اساس قانون تازه ای که در تئوری لنینی اختراع شده است ملت مستعمره را آماج حملات استثمارگرانه خود قرار می‌دهد! در جغرافیای سیاسی تازه، جنگ ملل جایگزین جنگ طبقات، جنبش آزادی‌بخش ملی جایگزین جنبش بورژوا دموکراتیک و نهایتاً بورژوازی ملی کاندید رهبری ملل سرکوب شده برای رهایی از ستم ملل سرکوبگر می‌شود!

در تئوری امپریالیسم لنین، منشأ مافوق سود کسب شده در کشورهای فرودست نه در مناسبات سرمایه داری کشورهای یاد شده بلکه در سلطه جویی ملل ثروتمند، نه در استثمار طبقه «دهقان-پرولتر» بلکه در سرکوبگری ملل متجاوز، نه در قوانین ذاتی سرمایه بلکه در سیادت طلبی کشورهای پیشرفته کشف می‌شود!

مشعلی که لنین طی دو دهه در دفاع از سوسیالیسم علمی به دست داشت به علت عدم فهم ماهیت طبقاتی و نقش تاریخی کاراکتر «دهقان-پرولتر»، نیمه خاموش ماند و در تئوری امپریالیسم وی به کور سوی شمعی در میان طوفان فروکش کرد!

متاکاپیتال اشباح هولناک پایان قرن نوزدهم را با تهاجم رویزیونیستی به میراث مارکس، با خلق کاراکتر «دهقان-پرولتر»، با ایجاد شکل تازه ای از خلع ید و با تحقق شکل تازه ای از اضافه ارزش آزاد کرد!

تابلوی «جیغ» اثر «ادوارد مونش» که در پایان همان قرن خلق شد، چشم اندازی هولناک از فجایع پیش رو بود! دنیای وهم زده، شگفت انگیز و پهناور قرن بیستم و تن لرزه هایی که قرار بود در بشریت به وجود آورد، همه حقیقت خود را، همه مرموزی خود را در به زانو درآوردن لنینیسم در مقابل ابوالهول «دهقان-پرولتر»، به تمامی آشکار کرد!

۱- «سوسیال نارودنیسم» - ایده اصلی این نوع سوسیالیسم بر توسعه اقتصادی متمایز روسیه و بر حفظ دهقان کوچک و حفظ وابستگی وی به کمون روستایی قرار داشت. تئورسین‌های این جنبش، کاپیتالیسم را به این علت که باعث خانه‌خوابی دهقان می‌شود، محکوم می‌کردند.

۲- کمون دهقانی روسیه به آبشین obshchina یا میر mir موسوم بود. دهقانان تحت پوشش کمون، از زمین به صورت اشتراکی استفاده می‌کردند. کاشت نوبتی اجباری، عمومی بودن چراگاه‌ها و جنگل‌ها، مسئولیت مشترک در پرداخت دیون، انجام خدمات متنوع برای دولت و مَلَک، تجدید تقسیم زمین بدون اینکه دهقان حق داشته باشد که زمین اختصاص یافته به خود را قبول نکند و منع خرید و فروش زمین از جمله مشخصات سیستم کمون بود.

نسل اول نارودنیک‌ها علاقه بسیار زیادی به کمون به عنوان تضمین راه رسیدن روسیه به سوسیالیسم - به عنوان یک راه حل اختصاصی - نشان می‌دادند. آن‌ها در صدد اثبات این نکته بودند که کمون در مقابل نفوذ سرمایه داری به روستاها مقاومت می‌کند و دهقانان را از خانه‌خوابی و اختلاف طبقاتی نجات می‌دهد! در سال ۱۹۰۶، «استولپین» - وزیر حکومت تزاری - اجازه ترک کمون و فروش حصه‌های ارضی را با تصویب قانونی به دهقانان بخشید.

۳- ارباب و نوکرش Nikita در زمستان، راهی سفر می‌شوند. توفان برف آن دو را به دام مرگ می‌اندازد. ارباب با الهام از گزینه منفعت‌جویی فردی، از نوکر جدا می‌شود. نیکیتا به دلیل اُفت دمای بدن در حال مرگ است. در نقطه اوج داستان، ارباب - با تأثیر از ندای درونی قربانی شدن به خاطر هم‌نوع - برمی‌گردد، گرمای بدن خود را به نوکر در حال مرگ می‌بخشد و به این ترتیب خود می‌میرد و نوکر زنده می‌ماند! تولستوی از مضمون فداکاری مسیحایی و ماوراء طبقاتی در این داستان دفاع می‌کند!

۴- بخش سوم کتاب: «دوستان مردم چه کسانی هستند و چگونه با سوسیال دموکرات‌ها می‌جنگند»

لنین - ۱۸۹۴

۵- رفرم ارضی سال ۱۸۶۱، نظام سرفداری را در روسیه ملغی کرد. این رفرم به وسیله دولت تزاری به اجرا در آمد. توسعه اقتصادی روسیه و رشد جنبش‌های دهقانی - دو محرکی بودند که اجرای رفرم را

ضروری ساختند. این فرم گامی به سوی تبدیل روسیه به سلطنت بورژوازی بود. در شرایط تازه ناشی از اصلاحات، ۲۲ میلیون و ۵۰۰ هزار سرف آزاد شدند. در نظام جدید، دهقان می‌توانست صاحب تکه ای زمین با مساحت تعیین شده توسط قانون و با اجبار پرداخت قیمت آن باشد. به دهقانان یک مهلت ۴۹ ساله برای پرداخت قیمت زمین با بهره ۶ درصد داده شد!

طی چند دهه، دهقانان بابت قرض خود، یک میلیارد و ۹۰۰ میلیون روبل پرداخت کردند در حالی که قیمت واقعی زمین‌هایی که صاحب شده بودند، متجاوز از ۵۴۴ میلیون روبل نبود!

۶- «چرنیشفسکی» رهبر الهام بخش و ایدئولوگ جنبش دموکرات - انقلابی روسیه در دهه ۱۸۶۰ و یک سوسیال اتویست بود که برقراری سوسیالیسم در روسیه را به حفظ کمون‌های دهقانی مشروط می‌کرد. مارکس آثار متنوع چرنیشفسکی را مطالعه کرده و نویسنده آن آثار را دانشمند بزرگ روس می‌نامید. لنین در باره چرنیشفسکی نوشت: «تنها نویسنده بزرگ روس که از سال‌های دهه پنجاه تا ۱۸۸۸ موفق به حرکت شانه به شانه با ماتریالیسم فلسفی شد اما به علت عقب‌ماندگی روسیه، نتوانست به سطح ماتریالیسم دیالکتیک مارکس و انگلس صعود کند...»

۷- انگلس در مقاله: «مؤخره ای بر مناسبات اجتماعی روسیه» که مدتی کوتاه قبل از مرگش به نگارش درآمد، نوشت: «کمون روسی برای سده‌ها وجود داشته بدون اینکه محرکی برای ایجاد شکل عالی‌تری فراتر از خود باشد؛ همان‌طور که از دل سیستم مارکس ژرمن و طایفه سلتی و هندی چنین محرکی به وجود نیامد... از نظر تاریخی غیرممکن است که یک مرحله پایین‌تر اقتصادی بتواند معماها و تناقضاتی را حل کند که هنوز آشکار نشده‌اند و نمی‌توانند آشکار شوند مگر در مراحل بالاتر.»

۸- بعد از مرگ/انگلس، تئوری مارکس در باره تمرکز سرمایه در کشاورزی و پیروزی مؤسسات بزرگ بر کوچک از سوی رویزیونیست‌های آلمانی، «ادوارد برنشتین» و «ادوارد دیوید» مورد حمله قرار گرفت. «کارل کائوتسکی» که در آن زمان هنوز مارکسیست بود، کتاب «در باره مسئله ارضی» را در نقد جبهه رویزیونیست به چاپ رساند. در این کتاب - که به عقیده لنین، مهم‌ترین رخداد در حوزه ادبیات اقتصادی پس از چاپ جلد سوم کاپیتال بود - کائوتسکی در شرح ارتباط بین تولید بزرگ و کوچک در کشاورزی استدلال می‌کرد که دوام و استمرار تولید خرد در کشاورزی به هیچ وجه به ارجحیت تکنیکی آن بستگی ندارد بلکه به این حقیقت وابسته است که دهقان فقیر، سخت‌تر از کارگر مزدور کار می‌کند و احتیاجات حیاتی وی در سطحی نازل‌تر از پرولتر قرار دارد!

کائوتسکی در پایان نتیجه می‌گرفت: احمقانه است که فکر کنیم قسمتی از جامعه در یک مسیر و بخش دیگر در مسیر مخالف پیشرفت می‌کند. در واقع توسعه اجتماعی کشاورزی همان مسیری را انتخاب می‌کند که صنعت در آن مسیر جلو می‌رود.

۹- «پیش‌نویس و شرح برنامه حزب سوسیال دموکرات» - لنین ۱۸۹۶-۱۸۹۵

۱۰- The Essence of The Agrarian problem In Russia لنین - ۱۹۱۲

۱۱- «رشد سرمایه داری در روسیه» فصل سوم، بخش دوم لنین - ۱۹۰۰-۱۸۹۹

۱۲- به حیطه های جداشده از زمین دهقانان یعنی جنگل‌ها - چراگاه‌ها و آبشخورها که پس از اصلاحات ۱۸۶۱ در حوزه تملک اربابان قرار گرفت، Cut-off Lands می‌گفتند.

۱۳- Labour - Service در کار خدمتی، تعهدات دهقان به مالک اولاً به این خاطر بود که دهقان به ازای استفاده از جنگل - آبشخور و چراگاه که بعد از رفرم جزو مایملک ارباب شده بود، بایستی خدماتی برای وی انجام می‌داد. دوماً ناشی از کوچک و بی کیفیت بودن زمینی بود که بعد از اصلاحات ۱۸۶۱ به دهقان تعلق گرفت.

۱۴- To The Rural Poor لنین - مارس ۱۹۰۳

۱۵- The Workers' Party And The Peasantry لنین - فوریه ۱۹۰۱

۱۶- Corvee Economy اقتصاد کوروه، سیستم غالب دوران سرواژ در روسیه بود. کل مساحت یک واحد مفروض زمین در این سیستم به زمین ارباب و زمین دهقانان که بین آنها توزیع شده بود، متمایز می‌شد. محصولی که دهقان با کار بر روی زمین اختصاص یافته به خود به دست می‌آورد، محصول ضروری برای گذران زندگی شخصی‌اش بود و با کار اضافی که در زمین ارباب فتودال اجباراً انجام می‌داد - محصول اضافی کار خود را به جیب ملاک می‌ریخت! در این سیستم نه تنها کار اضافی از نظر مکانی از کار لازم مجزا بود بلکه از نظر زمانی نیز، کاری که دهقان برای خود انجام می‌داد در روزهایی از هفته بود که تداخلی با روزهایی که برای ارباب کار می‌کرد، نداشت.

در اقتصاد کوروه و اقتصاد سرمایه داری - کارهای اضافی انجام شده از این نظر با هم متفاوت هستند که در اولی تولید محصول اضافی متکی به تولید کننده ایست که وسیله تولید یعنی زمین را در اختیار دارد اما در دومی از تولید کننده سلب مالکیت شده است.

۱۷- «توسعه سرمایه داری در روسیه» فصل سوم، بخش دوم - لنین

۱۸- «توسعه سرمایه داری در روسیه» فصل سوم، بخش چهارم - افول سیستم کار خدمتی

۱۹- The Story of Engelhardt's Farm بخش ششم از فصل سوم کتاب توسعه سرمایه داری در روسیه.

۲۰- روندی که موجب ایجاد مناسبات سرمایه داری می‌شود، نمی‌تواند به غیر از روند جدایی تولیدکننده از مالکیت بر وسایل کارش باشد - مارکس

۲۱- Peter Kropotkin جانورشناس - جغرافی دان و آنارشویست روس که در چند اثر خود از حفظ مزارع و زندگی دهقانی در کنار صنعت سرمایه داری دفاع می‌کند.

۲۲- The Essence of The Agrarian Problem In Russia - لنین - ۱۹۱۲

۲۳- The Land Question and The Rural Poor - لنین - ۱۹۱۳

۲۴- نماینده جریان لیبرال-نارودیسم در روسیه دو نفر به نام‌های «ورونتسوف» و «دانیلسون» بودند.

۲۵- در جولای و آگوست سال ۱۸۹۶ - کنگره بین‌المللی کارگران که چهارمین کنگره انترناسیونال دوم بود، در لندن برگزار شد. گزارشات کمیسیون ارضی در این کنگره، نشانه‌های عقب‌نشینی از سوسیالیسم علمی را آشکار می‌کرد. در بخشی از این گزارشات آمده بود: تملک زمین و تقسیم طبقات بین جمعیت کشاورزی در کشورهای مختلف، آنقدر متنوع است که فرموله کردن یک برنامه واحد ممکن نیست ... بنابراین کنگره، هر کشور را آزاد می‌گذارد که راه‌ها و ابزار مناسب با شرایط خاص هر کشور را طرح ریزی نماید.

۲۶- در سال ۱۸۹۴ انگلس در جزوه: «مسئله دهقانی در فرانسه و آلمان» - اقتصاد سیاسی حاکم بر احزاب عمده سوسیالیست اروپا در مسئله ارضی را نقد کرد.

در این مقاله، در برنامه ارضی سوسیالیست‌های فرانسوی آمده است: از آنجایی که وسایل تولید در صنعت قبلاً به تمرکز کاپیتالیستی رسیده اما در کشاورزی - حداقل در فرانسه - ابزار تولید یعنی زمین در بسیاری از مناطق هنوز هم در دستان تولیدکننده منفرد به عنوان مالکیت شخصی مانده است، مع‌هذا سوسیالیسم - اگر چه مالکیت کوچک رو به فناست - بر این نیست که این نابودی را تسریع کند.

۲۷- لنین در مقاله: «دموکراسی و نارودیسم در چین» که در سال ۱۹۱۲ به نگارش درآمد، مشابهت نظرات سون یات سن و ایده‌های نارودنیک‌کی را نشان می‌دهد: نارودنیسم چینی، دموکراسی جنگنده را اولاً با خواب و خیال‌های سوسیالیستی، با آرزوی اجتناب کردن چین از راه سرمایه داری و ثانیاً با طرفداری از رفرم ارضی رادیکال ترکیب می‌کند.

۲۸- «سبزِ دروغین و راستین» - عنوان مجموعه شعری از شاعر ایتالیایی Salvatore Quasimodo

۲۹- «خدایی که هرگز به تمامی ظهور نکرد» - نام اثری از Kurt Heynike شاعر آلمانی

۳۰- از کدام سرزمین می‌آیی / از کدام اَغُل بی‌نام؟ / وطنم هنوز کامل نشده / جانم در دور دست /

و هیچم قدرتی در دست نیست - «آدونیس» - شاعر سوری

- ۳۱- آن قلعه که مخروبه آبادی ماست / دیرگاهی ست که ویران شده و باز به پاست - «میرزاده عشقی»
- ۳۲- نون جو و دوغ گو - عنوان کتابی از «باستانی پاریزی» مورخ ایرانی، که در آن به معجزاتی که خوردن نان جو و دوغ گاو در تولید مفاخر ایران زمین داشته، به تفصیل پرداخته شده است!
- ۳۳- و ما در دهلیز های نفرین شده غارهای شهر سرازیر شدیم - «خلیل حاوی»، شاعر لبنانی
- ۳۴- «سفری به دیار بذر» - نام داستانی در مجموعه جنگ زمان، اثر Alejo Carpentier - در این داستان، زمان احساس شده جایگزین زمان واقعی می شود به طوری که داستان از لحظه مرگ قهرمان شروع می شود و تا شکم مادر به عقب بر می گردد.
- ۳۵- چرا که به عصری چنین بزرگ / سفر را / در سفره نان نیز / هم بدان دشواری به پیش می باید بُرد / که در قلمرو نام // احمد شاملو»
- ۳۶- کودکان احساس / جای بازی اینجاست - «سهراب سپهری»
- ۳۷- تضاد دهقان و پرولتر در اینجا نهفته است که خلع ید از اولی لازمه حیات دومی است. مارکس اساس تناقض یاد شده را در بیان موجزی نشان می دهد: «اقتصاد دان سیاسی اصولاً دو نوع مالکیت خصوصی را که یکی بر اساس کار خود تولید کننده و دیگری بر پایه بهره کشی از کار غیر قرار گرفته است مخلوط می کند. وی فراموش می نماید که نوع اخیر نه تنها نقیض مستقیم اولی است بلکه نشو و نمایش فقط بر گور نوع اول انجام می گیرد.» مارکس - کاپیتال
- ۳۸- اصطلاح «نیمه دهقان - نیمه پرولتر» در ادبیات پر از غلطِ چپ اپورتونیست بسیار تکرار شده است. استعمال این ترکیب در کنار ترکیباتی چون «نیمه فئودال - نیمه مستعمره» از کشفیات پر از انحراف آن دسته از چپ به شمار می آید.
- ۳۹- «تولید کننده مستقیم تنها آنگاه می توانست مختار نفس خود گردد که وابستگی اش به زمین پایان یافته باشد ... داستان این خلع ید را سالنامه های بشریت با حروفی از خون و آتش ثبت کرده اند.» مارکس
- ۴۰- عنوان رمانی از «پرل باک»
- ۴۱- تنور شکم دم به دم تافتن / مصیبت بود روز نیاافتن - نام شاعر سراینده این بیت را نمی دانم.
- ۴۲- کارگر با فروش نیروی کار خود، ارزشی برابر با ارزش وسایلی که برای تجدید این نیرو در یک روز لازم است دریافت می کند اما به علت ماهیت نیروی کار که ارزش مصرف آن در ارزش افزایی است - در بخش لازم یک روزانه کار معین- کارگر ارزش نیروی کار خود را خلق می کند و در ماورای این بخش که به کار اضافی موسوم است، ارزش اضافی تولید می نماید.

۴۳- از ایران و از تُرک و از تازیان/ نژادی پدید آید اندر میان/ نه دهقان نه تُرک و نه تازی بود/ سخن‌ها به کردار بازی بود/ «فردوسی»

۴۴- تاریخ جهان شاید تاریخ چند استعاره باشد. «خورخه لوئیس بورخس»، شاعر آرژانتینی

۴۵- آن کس که تضادی ندارد/ از شادی‌های توفان آگاه نیست- Aaro Hellaakoski شاعر فنلاندی

۴۶- «الوین تافلر» در کتاب پرفروش «موج سوم» - با اغراقِ هوچی‌گرانه - بازگشت به عصر تولید برای مصرف را به عنوان طلوع آزادی بشریت از رنج‌هایی که قرن‌ها تولید برای بازار به وجود آورده است، تفسیر می‌کند!

۴۷- ما برون را ننگریم و قال را / ما درون را بنگریم و حال را - «مولوی»

۴۸- یک روزانه کار معین در مختصات تولید سرمایه داری به دو بخش کار لازم و کار اضافی تقسیم می‌شود. کارگر در بخشی از ساعات کار، ارزشی معادل ارزش نیروی کار خود و در بخش بعدی، اضافه ارزش تولید می‌کند. کار کارگر در بخش اول به کار لازم و در بخش دوم به کار اضافی موسوم است. با ثابت فرض کردن روزانه کار- کوتاه شدن کار لازم همزمان به اضافه شدن کار اضافی و بنابراین افزایش اضافه ارزش منجر می‌گردد. اضافه ارزش یاد شده چون در ارتباط با تغییرات نسبی کار لازم به کار اضافی به وجود می‌آید، اضافه ارزش نسبی نام دارد. در اقتصاد سیاسی مارکسیستی، کوتاه شدن کار لازم یا کاهش ارزش نیروی کار تنها در بستر حدوث تغییرات تکنیکی که زمان اجتماعاً لازم برای تولید وسایل معیشت کارگر را کوتاه می‌کنند، تجزیه و تحلیل شده است. در شکل تازه ای که من برای اولین بار کشف کرده‌ام، اضافه ارزش نسبی در مرز تغییرات نسبی کارهایی که شرایط کیفی و سطح کمی تجدید نیروی کار را تعیین می‌کنند، به وجود می‌آید.

۴۹- جنبش‌هایی که طی دهه های اخیر با فراخوان‌هایی چون احیای سنت، رنسانس مذاهب، زنده کردن اصالت‌ها، چالش با غرب‌زدگی، عقب راندن مدرنیسم و قرائت پست‌مدرنیستی دنیا به صحنه آمده‌اند بخشی از مجموعه تلاش‌هایی هستند که تاریخ و فرهنگ جوامع را برای تغییر در کیفیت تجدید نیروی کار در معرض دستبرد، عقب‌گرد و تحریف قرار داده‌اند!

۵۰- To The Rural Poor لنین - ۱۹۰۳

۵۱- Socialism and Peasantry لنین - ۱۹۰۵

۵۲- لنین در ابتدای مقاله The Peasantry and The Working Class که در دهه دوم قرن بیستم نوشته شده

- هر گونه مشابهت طبقاتی پرولتر و موجود دوگانه دهقان-کارگر را انکار می‌کند.

۵۳- Imperialism, The Highest Stage of Capitalism لنین - ۱۹۱۶

۵۴- این مضمون در مقاله Draft Theses on National and Colonial Questions که لنین در سال ۱۹۲۰

نوشت، به چشم می‌خورد.

۵۵ - جایگزینی جنبش ملی انقلابی به جای جنبش بورژوا دموکراتیک از این حقیقت نشئت می‌گیرد که

کمونیسست‌ها از جنبش‌های آزادی‌بخش بورژوایی در مستعمرات در شرایطی که واقعاً انقلابی باشند،

حمایت می‌کنند. نقل از لنین در :

۱۹۲۰ - The Second Congress of The Communist International

چالش سنت و مدرنیته در هزارتوی متاکاپیتال

ژانویه ۲۰۱۱، خودسوزی «محمد بو عزیز» دست فروش تونس‌ای آغازگر دوران تازه‌ای در تاریخ معاصر گردید. طبل کراهت شرعی خودکشی که از سوی «الزهر» معتبرترین دانشگاه اهل سنت به صدا درآمد مانع وقوع زنجیره‌ای از خودکشی‌های اعتراضی که پس از آن در کشورهای مصر، الجزایر و موریتانی رُخ داد نشد. «بو عزیز» گناهکار در عرش الهی، قهرمان حماسه مردمی شد. ساز مخالف در کهن سرای لاهوتی، طنین دوران مدرن در بهار عربی گردید. شراره خودسوزی بو عزیز به آتش تضاد سنتی - مدرن دامن زد!

از دیگر چهره‌های خبرساز سال ۲۰۱۱، مدیر ارشد بازاریابی گوگل بود که این سال را به نقاط عطف تاریخ مصر ضمیمه کرد. «وائل غنیم»، وبلاگ‌نویسی که در یادبود یکی از قربانیان شکنجه پلیس مصر شعار «ما همه خالد سعید هستیم» و قرار برگزاری اولین راهپیمایی اعتراض آمیز در صفحه فیس‌بوک را به اشتراک گذاشته بود روح مدرن فضای مجازی^۱ را به جنگ‌های خیابانی قاهره کشاند. سال ۲۰۱۱ اما وقتی که سرنوشت درصد چشمگیری از کرسی‌های پارلمان مصر را در روزهای پایانی به «سلفی‌های افراطی»^۲ سپرد با طرح یک سؤال، پارادوکس سنتی/مدرن را پیش کشید: آیا جنبش وائل غنیم و سنت‌گرایی اسلامی هر دو به طور مشترک میراث‌دار شرایط انقلابی مصر بودند و یا اولی با آرمان شعله‌ور ساختن مدرنیته انقلاب، و دومی با نیت ختنی سازی مدرنیسمی که ذاتی هر انقلاب بود به میدان آمده بودند؟ این پرسش در حافظه جنبش‌های انقلابی دهه‌های گذشته ناآشنا نبود! ۱۶ ژانویه سال ۱۹۷۹ زمانی که شاه

ایران در اثر فشار انقلاب مجبور به ترک کشور و اول فوریه همان سال «آیت الله خمینی» به کشور وارد شد بخشی از تبارشناسان انقلاب آنجا که باید بین سمبل مدرنیزاسیون آریامه‌ری و آسوه سنت‌گرایی اسلامی یکی را در صف انقلاب و آن یکی را در صف مقابل قرار می‌دادند سنت‌گرایی را سلسله جنبان انقلاب و حکومت اسلامی را فرزند خلف انقلاب اسلامی نامیدند! گزاره‌ای که اسلام سیاسی را در صف انقلاب می‌نشانده ملامت از کیفرخواستی واژگونه در محکمه‌ای تاریخی بود که مدرنیسم را دهه‌ها به عنوان متهم ردیف اول در مظان جعلی‌ترین اتهامات قرار می‌داد! نوشته حاضر اگر چه قصه دردناک تجدد ایرانی در آماج وحشیانه‌ترین کینه‌ورزی به سوژه مدرن است اما هزار و یک شب این سرگذشت تلخ را نه چون پدیده‌ای ایرانی و نه معلول چالش‌دل بخواهی‌سنخی از روشنفکران بلکه، در ماهیت اقتصاد سیاسی آن، در تضادهای ذاتی‌ای که مدرنیته قرن نوزدهم را در برابر ضد مدرن قرن بیستم به زانو نشانده، در چرایی تحولاتی که کالبد نوزای کاپیتال را در گور سنت زای متاکاپیتال قرار داد، روایت می‌کند.

آسیب‌شناسی اندیشه ایرانی در پارادایم مدرن

متدولوژی فصل بندی تاریخ تجدد ایرانی در ژانرهای مختلف روشنفکری چنان بردار عجیبی از آغاز امر مدرن به دست می‌دهد که هر کس در این نقطه دچار اعوجاج نگردد به حقیقت بصری وی باید شک کرد! ناقدانِ قداره بندِ مدرنیسم هرگاه بخوانند تشبیه‌عاجزانه به سوژه مدرن را مبدأ تجدد ایرانی بدانند به حس حقارت‌ناشی از شکست ایران از روس که کشور را در اوایل قرن نوزدهم ناخواسته به سوی ابزارهای نظامی مدرن کشاند انگشت یأس می‌گذارند؛ آنجا که نقطه پیوند اندیشه مدرن با فراماسونری به عنوان شروع غائله تجدد در ایران قلمداد می‌شود بعضی رعایای متجاسر^۴ که با تأسیس «فراموشخانه» به سبک اروپا به تبلیغ اندیشه نو پرداختند آماج حمله قرار می‌گیرند؛ آنجا که جنبش اصلاح‌طلبانه با تهاجم به ارکان دین تقویم می‌شود «فتنه باب»^۵ در مشرق تجدد ایرانی قرار می‌گیرد؛ آنجا که شتاب‌زدگی در اخذ تمدن فرنگی با از کف دادن مصالح ملی مترادف می‌شود لحظه عقد قرارداد «رویترا»^۶، طلیعه تجدد ایرانی تلقی می‌گردد؛ ساعت حلولِ شکنجه‌بارِ تجدد در جسم سنت زده ایرانی و

از خود بیگانگی در برابر اُعبتِ مدرن در پذیرش گزاره: «ایران باید ظاهراً و باطناً، جسماً و روحاً فرنگی مآب شود و بس»^۷ به تیک تاک می‌افتد و آنجا که مدرنیته با سرکوب استبدادی معنا می‌شود سکوی پرش تجدد ایرانی با کشف حجاب رضاخانی تاریخ‌گذاری می‌گردد! شبکه پیش فرض‌هایی که به نظام اندیشه ضد مدرن ارتباط و انسجام می‌دهند با توسل به برهانی غیر علمی به اثبات گزاره ای غیرحقیقی در تاریخ معاصر می‌رسند: «تجددِ ایرانی در غیاب اندیشه انتقادی تنها با مشیت دولتی بوروکراتیک و اقتدارگرا تحت حکومت شانزده ساله رضا شاه متحقق گردید در حالی که جنبش نوگراییِ اروپا رویدادهای کلیدیِ چهار قرن از جمله نهضت اصلاح دینی قرن شانزده-انقلاب علمی قرن هفده-تولد نظریه های سیاسی قرن هجده و انقلاب صنعتی قرن نوزدهم را که مجموعاً سپهر عقلانیت مدرن را به تکامل و بلوغ رساندند پشتوانه ظهور خود نمود!» همان طور که منتقدانِ اروپایی مدرنیته تعمداً «جنبش لوتر»، نهضت روشنگری و انقلاب فرانسه را در سپهر رویدادهای متعلق به خانواده مدرن نمی‌بینند و تنها کوره های آدم سوزی را معرف عصر جدید می‌دانند منتقدان تجدد ایرانی نیز انقلاب مشروطه را چون بزرگ‌ترین رویدادی که ایران را به عصر نو ملحق نمود نادیده گرفته و در عوض حمله به تظاهرکنندگان «مسجد گوهرشاد»^۸ در روز جمعه ۲۰ تیر ماه سال ۱۳۱۴ شمسی توسط نیروهای امنیتی «رضا شاه» را حجتی بر پیوند سوژه مدرن و آمرانه گی پیش رو می‌گذارند! در دستگاه نظریِ روشنفکریِ ضد مدرن، چند رویداد تاریخی زمینه ظهور «تجدد آمرانه»^۹ در ایران را فراهم کردند: اگر آشنایی توده مردم با تجدد در حد شنیدن صدای هولناک انفجار گلوله های توپ و خمپاره در میادین نبرد و آتش توپخانه همسایه شمالی نبود، اگر ورود مدرنیته به ایران به جنبه های نظامی و تکنیکی تقلیل نمی‌یافت اگر تجدد آمرانه «رضا شاه» در چرخه استحاله از دیکتاتوری به خودکامگی و نهایتاً خودسری فعلیت نمی‌یافت در آن صورت: تاریخ ایرانِ مدرن به جای معمارانِ افراطی‌ای چون «کاظم زاده، تقی زاده و افشار»^{۱۰}، مصلحانِ معتدلی چون «مدرس» را در مدار قدرت حفظ می‌کرد، وزرایی مانند «تیمورتاش» و «نصرت الدوله فیروز» به قتل نمی‌رسیدند، «علی اکبر داور» وزیر عدلیه از ترسِ گرفتار شدن به سرنوشتی مشابه خودکشی نمی‌کرد، اولین سازنده زندان قصر یعنی «سرتیپ درگاهی» به لباس

اولین زندانی در نمی‌آمد، «واقعه ۵۳ نفر» در آلبوم تراژدی تاریخ ایران قرار نمی‌گرفت و «صادق هدایت» هرگز مجبور نمی‌شد به اداره ممیزی التزام کتبی بدهد که از نشر به کلی دست بردارد و اولین نوول مدرن ایرانی - «بوف کور» - را در پنجاه نسخه و آن هم در هند با این اخطار تکثیر کند: «انتشار و فروش این کتاب در ایران ممنوع است». اگر «کلاه پهلوی» با اجبار یک سیستم همسان ساز به سر مردم ایران نمی‌رفت اگر تجاوز زبان ملی به ساحت مقدس زبان بومی به فاجعه زبان کشی منجر نمی‌شد، اگر سیاست «تخته قاپو»^{۱۱} کردن عشایر و تحمیل لباس متحدالشکل به قربانی کردن اقوام جلوی پای هویت ملی نمی‌کشید، اگر مراجع دینی به عنوان یکی از مصادر اصلی تولید اندیشه در ایران مورد غضب مدرنیسم دولتی رضا خان قرار نمی‌گرفتند در آن صورت: «تجدد آمرانه مقتول کین خواهی سنت گرایی اسلامی در سال ۵۷ نمی‌شد!»

۴۴ سال پس از واقعه مسجد گوهرشاد، «تیمسار ایرج مطبوعی» هدایتگر این واقعه در پاییز سال ۱۳۵۸ اعدام شد! تجدد آمرانه در دادگاه سنت گرایی آمرانه به اشد مجازات محکوم گردید! با ظهور سرزده جمهوری اسلامی همه سطوح انتقادی‌ای که طی دهه‌ها حمله به مدرنیسم را با شلیک پی در پی اتهاماتی چون «تجدد غرب زده»، «تجدد استعماری»، «تجدد فکلی»، «تجدد مسخ شده» و «تجدد شهر محور» سازمان داده بودند در گفتمان‌های تازه‌ای باز آفرینی شدند! در یورش‌های ضد مدرن متأخر، جمهوری دینی واکنشی به فضای خالی و هندسی دنیای مدرن و طغیان نمادهای کیهانی بر علیه تجددی بود که در اشکال شتاب زده، سنت گریز، افراطی و معنویت زدا - اقلیم روح را با قوای رانش آریامهری از افق نگاه کاراکتر ایرانی دور کرده بود! نظام ایجابات دینی آمده بود که همه فقدان‌های مدرنیسم را با بازگرداندن ساحت پس رانده لاهوت، با تبدیل بشریت به امت، با تبدیل غروب تراژیک عقل به طلوع تمثیل‌های عارفانه و با نشانیدن جای مهر نماز بر پیشانی تاریخ ایران ترمیم و تلافی کند! حکومت اسلامی نماینده صداهایی بود که «نوگرایی عنان گسیخته»^{۱۲} با حرکت به سوی فتح روح «ایرانی/ اسلامی» در خلوت سکوت زندانی کرده بود! تجاوز پارادایم دینی بر عرصه و اعیان حکومت بر گزاره ماتریالیستی: «تکامل تاریخ در مسیر محو ادیان» مهر باطل زد! تاریخ

مصرف این ظن که «دین در ساحت یکه تازی حقیقت انحصاری علوم میدان را خالی کرده است»، به سر آمد! عقل که در ناسوت تجدد در توهم آرامش ابدی غرق بود از بند قیومیت دنیای سفلی آزاد و به فتح سنت‌های مراقبه و مکاشفه به عرش کبریا صعود نمود! سلطه مدرنیته بر انگاره و نهادهای جوامع اسلامی که در دو نقطه عطف تسلط شرکت انگلیسی هند شرقی بر بنگال در ۱۷۵۶ و تجاوز ناپلئون به مصر در ۱۷۹۸ میلادی آغاز شد و احساس فرودستی به غرب و امید غلبه بر سلطه استعماری را در اوج و حسیضی بی تلاطم فرو برد با تکانه‌هایی که روح اسلام سیاسی در اواخر دهه هفتاد قرن بیستم بر پندار جدایی مادام‌العمر اسلام از سریر حکومت فرود آورد در هم شکست! تلاش «طاغوت آریامهری» برای قرار دادن ایدئولوژی مبتنی بر احیای تصویر ایران باستان در برابر ایدئولوژی اسلامی از آنجا که بر سازوکارهای دموکراتیک تکیه نداشت و بدون تعامل با بخش‌های سنتی جامعه و با رویکرد افراطی به ملیت خواهی ایرانی جلو می‌رفت بالاخره با پاسخ کوبنده اسلام به استکبار آریامهری، با جابجایی انقلابی دو نظام متخاصم و با بیرون رفتن دیو و ورود میمون فرشته به شکست انجامید! ایده آل ایجاد «دارالاسلام ایرانی» که وظیفه صیانت از کیان اسلام در برابر «دارالکفر غرب» را زیر سایه خدا بدون شاه به عهده گیرد که منویات «شیخ فضل الله نوری» در اثبات مطلوبیت حکومت ولی امر را احراز نماید که آرزوی «شیخ نواب صفوی» جهت روفتن ویتترین مدرنیسم از مفسده‌هایی چون زنان عریان، مشروبات الکلی، قمار، سینمای مستهجن و موسیقی مبتذل را عملی نماید در ظاهر شدن عکس «آیت الله خمینی» در ماه به منصفه تحقق رسید! مقاومت آیات عظام در مقابل نوگرایی سطحی‌ای که در دوران پهلوی بروز کرد در واقع واکنشی در برابر تن آسایی، مصرف گرایی، لومپنیسم، فساد مالی، نوکر منشی در برابر بیگانگان و تعرض بر توالد و تناسل جرثومه تجددی بود که با درآمدهای نفتی^{۱۳} تکثیر می‌شد! جمهوری اسلامی با ورود به صحنه تاریخ آیا زنگ پایان مدرنیته را برای همیشه به صدا درآورده بود؟ حکومتی که با رهبری «آیت الله خمینی» در ایران سایه گستر شد آیا می‌توانست با استقبال از نوعی روشنفکری دینی، نطفه نوعی «تجدد حلال» را در رحم تاریخ بکارد؟ آیا رویای بخشی از اعقاب و اخلاق روشنفکری ایران به ایجاد موقعیتی که در آن همزیستی سنت و مدرنیسم

ممکن باشد که سنت از تاریک اندیشی دینی دست بردارد و روشنگری ارج و قرب ملکوت پس رانده سنت را به آن باز گرداند در حکومت اسلامی ممکن بود؟ اگر تضاد رابطه سنت و مدرنیته یکی از علل خود را در ورود خشونت آمیز، سلطه جویانه و آمرانه تجدید می‌یافت آیا با اختراع شکلی از امتزاج این دو که مدارا طلب ترین عناصر اسلامی و تساهل جوترین عناصر مدرنیته را در هم ترکیب کند موقعیت‌هایی پایدار و عاری از تنش محتمل بود؟ آیا اسلام حکومتی خواهد توانست کُد ژنتیکی سنت را در اختلاط با ژن تجدید چنان دست‌کاری کند که در تقارن مناسکِ نوحه خوانی به سبک «رپ»، اجرای «جشن ولنتاین» در قهوه خانه ای با معماریِ قجر و یا منقوش شدن تی‌شرت مدرن به اشعار «حزین لاهیجی»، دچار مخاطره نگردد؟ آیا جریان افسون زدایی مدرنیسم و افسون زدگی سنت گرا در ظرف نظام اسلامی به گفتمان و تعامل مشترک خواهند رسید؟ آیا معنویت طلبی دوشادوش پیشرفت‌های شگفت تکنولوژیک جلو خواهد رفت؟ آیا اسطوره علم جلوی تخیل اشباع شده شهروند ایران اسلامی از انگاره ظهور مهدی موعود زانو خواهد زد؟ آیا متافیزیک و ماتریالیسم در یک زمان و در زیر یک سقف، سطوح متضاد هستی را به امن‌ترین سکونتگاه انسان هزاره سوم مبدل خواهند کرد؟ آن فضای لطیفی که مدینه معنوی حکومت اسلامی را در خود جای می‌دهد با ترکیب در صورت هندسی تجدید به مسکن مألوف می‌رسد؟ آیا در کیهان شناسی نایبان امام زمان، مدرنیسم در ستاره ای درخشان رصد و یا تلالؤ آن در کورانِ حسد انکار خواهد شد؟

در تاریخ کاوی ایرانی مجموعه عللی که تأخیر مدرنیسم و توسعه‌نیافتگی را به پا می‌گیرند به ریشه های مشترکی در تاریخ می‌رسند! «حمله اعراب» و آغشته شدن فرهنگ ایرانی به دین و فلسفه ای که جلوی اندیشه ورزی علمی را سد کرد، «حمله مغول» که شیوه های معیشتی عقب مانده را در ایران حاکم نمود و بالاخره «سلطه استعمار» - آمران وقوع سه فاجعه تاریخی هستند که گسست فرایند پیشرفت ایران را باعث شدند! در جستجوی ریشه های اقتصاد سیاسی امتناع ایران از مدرنیسم، دسته ای به این برهان متوسل می‌شوند که آنچه پیدایش تمدن معاصر غرب را میسر ساخت شیوه تولید سرمایه داری بود و آنچه شیوه سرمایه داری را به وجود آورد مناسبات فئودالیسم اروپایی بود و آنچه فئودالیسم را میسر ساخت مالکیت

خصوصی بر زمین بود و اگر در ایران شاهد نضح تمدن مدرن نبوده ایم به این علت است که این هر سه در ایران غایب بوده‌اند!^{۱۴} اصلی‌ترین دلیل عقب‌ماندگی ایران از قافله تمدن معاصر غرب در چرایی عدم پیدایش فنودالیسم نهفته است! در ایران فنودالیسم پدیدار نشد بنابراین سرمایه داری و این موتور حرکت غرب نیز به وجود نیامد!

یکی از لایه های استفهامی معمای مدرنیته در ایران وقتی شکل گرفت که در ملاقات با فرستاده ویژه ناپلئون به ایران، «عباس میرزا» نایب‌السلطنه پرسید: «چرا شما، شما شده‌اید و ما، ما شده‌ایم؟ آیا آفتابی که بر ما می‌تابد و آفتابی که بر شما می‌تابد متفاوت است؟ آیا خدا خواسته که شما آن گونه شده‌اید و ما این‌گونه؟» حیرت زدگان در صحنه افول عقل‌گرایی ایرانی هنگامی که تاریخ عصر جدید را با وقایع مرتبط با تجدد در ایران مقایسه می‌کنند از فقدان چند چیز به فغان می‌آیند: چرا مدرنیسم ایرانی در زمینه یک نهضت اصلاح‌گری دینی شکل نگرفت؟ چرا با ظهور چهره‌هایی همانند گالیه، دکارت، لایب‌نیتس و نیوتن منادی انقلابات علمی نگردید؟ چرا فصل مربوط به انقلاب صنعتی در دفتر تاریخ ایران سفید ماند؟ چرا نظریه های سیاسی مدون که پیش درآمد انقلابات جمهوری خواهانه در تاریخ مدرن جهان بود ریشه عمیقی در اندیشه تحول طلبانه ایرانی نداشت؟ در حالی که بسط عقلانیت انتقادی نقشی بسیار مهم در مدرنیته اروپایی بازی کرد چرا تحول تاریخی اندیشه ایرانی نه در مدارج صعود بلکه در مراحل افول، بُردار می‌گردد؟ در حالی که تفکر مدرن در فاصله زمانی معینی در اروپا در صدها کتاب تدوین گردید چرا آن زمان که عقلانیت مدرن در رساله «یک کلمه» مستشارالدوله^{۱۵} سر برآورد کتاب را آنقدر بر سرش کوفتند که چشمانش آب آورد؟ جامعه ای که در مقطعی از تاریخ خود فارابی و خوارزمی را به بشریت عرضه داشت چطور شد که از «ابوعلی سینا» به دیوارهای مخروبه مدرسه «حاج میرزا حسن رُشدیه» رسید؟ چرا در طی قرون که غرب از خواب گران قرون وسطی سر برمی داشت در ایران از چنین تحولاتی کمترین خبری نبود؟ اگر «امام محمد غزالی» به ساحت علوم طبیعی چنان نگاه نمی‌کرد که گویی هر کس در علم ریاضی تعمق کند لگام تقوی از سر برمی‌آورد، اگر جهان بینی «معتزله» مجالی در تاریخ ایران می‌یافت آیا چراغ علم چنان به سوسو می‌افتاد؟ پرسش‌هایی از این دست

آن هنگام که در سیاه چاله های تاریخ دور به دنبال کشف علل انحطاط اندیشه^{۱۶} ایرانی می‌گردند به نوع دیگری از ریشه یابی مسخ تجدد و به سنخ دیگری از تاریخ گردی میدان می‌دهند: تجربه تجدد در ایران از زمانی که بیهقی می‌خواست «داد این تاریخ» بدهد و از روزی که «عطار» شرح حال «اولیاء تصوف» را باز می‌گفت انگار همواره محور و مفصل مباحث فرهنگی جامعه ما بوده است! برخلاف نسل اول متجددان ایرانی که بیشتر شاهکارهای سنت ادب فارسی را شوره زاری بی برو بار می‌دانستند باید بپذیریم که راه تجدد واقعی ایران از متونی چون «گلستان سعدی» می‌گذرد و همان جاست که نطفه بسیاری از مهم‌ترین اندیشه های تجدد را می‌توان سراغ کرد! سعدی اوج و انتهای عصر نوزایش سقط شده ایران است! سیاق و ساخت اندیشه و زبان سعدی از بسیاری جهات همسو و همساز تجدد بود و در آن لحظه تاریخی، او به هیچ روی از آن دسته از اهل فکر و قلم اروپا که پیشتران تجدد بودند عقب نبود! برعکس در بسیاری موارد سعدی زودتر از نویسندگان غربی به اصول راه‌گشای تجدد دست یافت و آن اصول را در آثار خویش به کار بست! بازخوانی دقیق و نقادانه متونی چون «گلستان سعدی»، «تاریخ بیهقی» و «تذکره الاولیاء» باعث نو زیاندن جنبه های بارور تجددی است که زیر بار تنگ نظری‌ها، مکتوم و مسکوت مانده است!^{۱۷} اگر تاریخ بیهقی را اولین نطفه تجدد ایرانی بدانیم در مقابل استقبال زود هنگام ما از سوژه مدرن، بشریت باید از زانوی تعظیم هرگز برنخیزد!

چنانچه بپذیریم که اخلاقیات فردی در ایجاد پیش زمینه های شکل گیری مختصات مدرن نقش مهمی بازی می‌کنند «پرسونای ایرانی» چه سهمی در عقب‌ماندگی خود دارد؟^{۱۸} اگر به شأن نزول چند آیه شریفه^{۱۹} در تصدیق رابطه مستقیم درجه نوگرایی یک قوم و ظرفیت تغییر خلیقات آن قوم واقف باشیم در آن صورت دروغ گویی همان نقشی را در تأخیر تجدد ایرانی دارد که عدم جدایی تولیدکننده منفرد از وسایل تولید در تأخیر برقراری مناسبات بورژوازی خواهد داشت! ایرانی اگر تعبد نسبت به خدایان، احترام به والدین، انصاف در باره خلق، و شجاعت در موقع جنگ را حفظ می‌کرد، اگر دست از لاف‌زنی برمی داشت، اگر به عیش و نوش نمی‌چسبید، اگر هرچه به عمارتشان می‌کوشیدی به خرابی تو نمی‌کوشیدند، اگر کار دنیا

را- چنان که در مورد شکم، کیسه و تنبان- به جد می‌گرفت، اگر خدا را به خرمایی نمی‌فروخت، اگر رسوب رذایل سرهم بندی- ماست مالی و ساخت و پاخت را در سکنات خود بر نمی‌تافت و اگر پای قسمت و یا فلک غدار را در وضعیت اسفبار کنونی خود پیش نمی‌کشید، در «نهی سلوک مدرن» به چنین فلاکتی نمی‌رسید!

نسل چهارم روشنفکری ایران در مخالفت با مدرنیسم آرمان گرای نسل اول، در تعارض با تجدد ایزاری نسل دوم و در تضاد با تجدد ستیزی ایدئولوژیک نسل سوم^{۲۰} به این گزاره اثباتی نائل شده است: «روشنفکر ایرانی می‌تواند با قرار گرفتن در موقعیت گفتگوی انتقادی گذشته با وضعیت امروز جهان-بدون حس ترس و گناه-وعده های عملی مدرنیته را دوباره فعال سازد!» ذهنیت مدرن ایرانی با الهام از نیکی مشترک باید از ضدیت به آنچه رقابت نامیده می‌شود گذار و راه «دادوستد انتقادی با سنت» و «مبادله با تجدد» را باز کند! از این پس ندهای گوناگونی که به طور همزمان ما را به سوی جهان مدرن و ویرانه های گذشته می‌خوانند چنانچه از فیلترهای «موج چهارم»^{۲۱} عبور کنند ما را چون مخاطبی بی طرف در معرض تأثیرپذیری یکسان از اصوات کهنه و نو قرار خواهند داد! اشباح پریشان گردی که وظیفه مسحور سازی شهروند ایرانی در ساحت امور ماوراء طبیعی را دارند و به جستجوی راهی برای رسوب در روح ایرانی می‌گردند از این پس معماری آلونک «دینی/ ملی» ما را با ماتریال های مدرن به دست خواهند گرفت! در محل تصادم اجرام ناسازگار، در تلاقی امور دینی و سکولار و در شکاف سنتی و مدرن- روشنفکر موج چهارم سازنده برزخ بینابینی ای خواهد بود که مجال آزادی انسان را تنها در ظرف اختلاط سه کاراکتر «ملی/دینی/مدرن» وسعت می‌بخشد! اثرات تخریبی زلزله های معرفت شناختی ای که مدرنیسم به راه انداخت و بین خود و هویت های ملی و دینی دره های عمیقی ایجاد کرد با به راه افتادن موج چهارم و با کشف زبانی مشترک بین «دین/ دنیا»، «لاهووت/ ناسوت» و «هویت متجدد/ هویت اسلامی» مرتفع می‌گردد! از این پس خواهیم توانست از سطح خاطره جمعی که با نمادهای باستانی ساخته می‌شوند پلی به مفاهیم عصر جدید بزنیم! اگر انحلال مدرنیته به واسطه افراط در گرایش هایی است که سازنده خود مدرنیته بود در وضعیت «میان- معرفتی» ای که معجون دست ساز موج جدید روشنفکری ایران است به

هویتی متکثر دست می‌یابیم! در این وضعیت متداخل فرهنگی و گفتگوی متقابل، دیگر مدرنیته به یک عامل ساده ابزاری و تکنیکی فرو کاسته نمی‌شود و دیگر به عنوان یک خصم خطرآفرین برای هویت ایرانی مورد انکار قرار نمی‌گیرد! نسل چهارم هرگز به اشتباه نسل اول که اعتقاد داشت مملکت ایران را باید از بالا و بدون اعتقاد به قدرت علما و نظام‌های سستی مدرن کرد در نخواهند غلتید و هرگز به روند دو قطبی شدن مقوله مدرنیته و نظام اندیشه سستی تن نخواهند داد! این نسل از درس‌های سخت تاریخ پند گرفته‌اند و تا زمانی که از نظر جوهری مدرن نشده باشند مظاهر زندگی خود را در پس نقابی مدرن به نمایش در نخواهند آورد! در قانون اساسی موج چهارم این حق مشروع هر یک از افراد جامعه است که خواسته باشد در حد امکان و البته در مرزهایی که انسجام عمومی از بین نرود در حال خود یا به عبارتی در مدرنیته‌های متکثر و مناسب با هر یک از فرهنگ‌ها در قالب‌های گفتگویی میان سطوح «محلی/ملی/جهانی» زندگی کند! عروج روشنفکری موج چهارم بر بالاترین مراتب اندیشه ایرانی، نقطه پایانی بر ناکامی اطفاء آتش تقابل دو جهان بینی کهنه و نو و نامکشوف ماندن کلید تلفیق ناسازواره‌های تاریخ ایران خواهد زد! در هوای تلطیف شده‌ای که از نسیم الطاف موج چهارم برمی‌خیزد از این پس نه زندانی سنت‌های دست و پاگیر و نه مجنون آواره سامان مدرنیته بلکه در خط مرزی همزیستی این دو- سازنده حیات اجتماعی و هویت تاریخی خود بدون مخاطرات سنت‌گرایی افراطی و تجددگرایی تندروانه خواهیم بود!

فراسوی جریاناتی که استحاله تجدد ایرانی در مدرنیته‌ای «غیر آشوبگر»، «پاستورال»، «ناآمرانه»، «ضدرادیکال»، «دوگانه سوز با سوخت مذهب/روشنگری»، «غرب ستیز»، «نا مصرف‌گرا»، «غیر نفتی»، «پایدار» و «بیگانه با خرد ابزاری» را در مانیفست خود دارند آن دسته از مساعی روشنفکری قرار می‌گیرد که افق زندگی ایرانی را در نبود علم باوری، خرد باوری و آزادی مدرن نه با فرجامی تراژیک که با سرانجامی نیک تصویر می‌کنند! این دسته با گریاندن قلم بر خویشتن چند پاره‌ای که زندانی «الکاترازهای مدرن» است برانگیزاننده شور فردیت ایرانی بر علیه مدرنیسم و بر له اندیشه‌ای «نابهنگام و غیر مدرن»^{۲۲} است: جنگ مدرن‌ها بر علیه کُدهای پیشامدرن، گونه‌ای قهرمان‌نمایی است که شکلی طنزآمیز و مسخره دارد! مدرنیته یک پیشنهاد

است نه نتیجه حرکتی تاریخی! می‌شود مدرن زندگی کرد ولی نمی‌توان ادعا کرد که زندگی مدرن بهترین یا یگانه گزینه انسان است! مدرنیته یکی از شکل‌های کنار هم قرار گرفتن عناصر است به همین دلیل نباید تسلیم «باج‌گیری روشنگری» شد! کمال آرمانی مدرنیته در هیبت هیولاواری چون «فرانکشتین»، آمده است که نیروی خوف زا و ویرانگر جهان راستین باشد! هویت به عنوان یکی از وعده‌های دوران مدرن، هزارتویی از اجبارها جهت همخوان کردن فرد با نظامی از نمادها، بهشت دنیوی‌ای که در آن باید یکی مثل همه بود و آخرین محصول دوزخی است که از من یکی میان همه می‌سازد! سامان مدرن حقیقت، رابطه میان قدرت و حقیقت را تعیین می‌کند! انسان ابداعی جدید است که از ید و بیضای قدرت در سامان حقیقت مدرن پدید آمده است! باید در برابر قدرت حقیقت مدرن که به تن‌ها، جنبش‌ها، خواست‌ها و نیروها اعمال می‌شود مقاومتی را سازمان داد تا حق زندگی یعنی حق‌گزینش رابطه دلخواه فرد با خویشتن اش، تن اش، سلامتی‌اش، شادی‌هایش و ارضاء غرایزش به دست آید! پشت ایدئولوژی دل‌فریب «انسان‌گرایی مدرن» این فکر نهفته است که انسان موجودی است دانا، شناسا، کامل و مرکز همه چیز! این باور دکارتی به انسان محوری در منطق درونی به فاشیسم پیوند می‌خورد! هر گاه کسی به هر شکل به انسان‌گرایی مدرن نه بگوید متهم به داشتن دیدگاهی ضد انسانی می‌شود! انسان چیزی بیش از یک مشت غبار نیست که با اعتقاد به اینکه در ادراک به خدایان نزدیک است خود را از توده بی‌ارزش غباری که فضا را فرا گرفته متمایز و خویشتن را به این ترتیب اولین پرسونای سرکوبگر مدرن یعنی موجود هوشمندی که می‌تواند بر بقیه موجودات تسلط یابد معرفی می‌کند! حامیان ضد مدرن که دغدغه‌آپیدمی مدرنیته را در سر دارند زُلِ تیمی از پزشکان در فیلم «شیوع» اثر «استیون سودربرگ» را بازی می‌کنند که مأمور جلوگیری از سرایت ویروسی مرگبار هستند!

مویه برای بهشت ماقبل مدرن را اگر نشنیده بگیریم ضجه برای «نسخه کلاسیک مدرنیسم» که مردان و زنان را به سوژه‌ها و ابژه‌های تاریخ مبدل ساخت قابل اغماض نیست. «نوستالژیست‌های تجربه مدرن» که سازمانده مبارزه برای آزادی اندیشه تجدد از بوطیقای سنت هستند تعطیلی آرمان‌نوگرایی را ناشی از به خلوت رانده شدن «بورژوازی صنعتی ایران»

با قوه قهر آمیز «حاجی بورژواهای بازار» می‌دانند! تا زمانی که حاملان اصلی تجدد ایرانی از زندان بورژوازی تجاری خلاص نشوند احقاق هر نوع مدرنیته ای که درخشش، طنین، عمق واقعی و قابلیت معنا بخشیدن به زندگی شهروند ایرانی را داشته باشد نامحتمل است! با ورود بورژوازی صنعتی که دهه‌ها از صحنه اصلی سیاست و اقتصاد ایران دور بوده است کشفیات بزرگ در قلمرو علوم طبیعی که تصویر ما را از عالم تغییر می‌دهند، صنعتی شدن امر تولید که با تبدیل دانش علمی به تکنولوژی کل ضرب آهنگ زندگی را شتاب می‌بخشد و گسترش نظام‌های ارتباطی که دورترین و غریب‌ترین روستاها را به شبکه های شهری و جهانی متصل می‌کنند یکی پس از دیگری به خیال‌ها و ایده های پس رانده نوگرایی دامن می‌زنند! بورژوازی صنعتی ایران نه موجد حوادثی حقیر که قاره های ساخته شده از سنگ خرابی که پوسته خشک سنت گرایی را می‌سازند خرد خواهد کرد و به «کسوف تجدد ایرانی»^{۳۳} پایان خواهد بخشید! اگر رنسانس ایرانی دچار تأخیر شد، اگر دیالکتیک تاریخ در ایران معوق ماند، اگر نزدیک شدن به تجربه مدرن همواره اعماقی خوفناک و هزینه‌هایی تراژیک در ایران داشته است، اگر جذب‌های ملکوتی خشک اندیشی زاهدانه هنوز سازنده پرسونای ایرانی است، اگر هاله تقدس بر روابط پدرسالاری هنوز هم در فرهنگ ایرانی به چشم می‌خورد، اگر ایده اصلاح دینی به اکنون تاریخ ایران به راحتی راه نمی‌یابد، اگر تعهد بورژوازی به درهم شکستن هر آنچه سخت و مقدس^{۳۴} است در ایران به منصف ظهور نرسیده است، اگر طوفان بورژوایی‌ای که سرنوشت بلم‌های «پیش-مدرن» را به گرداب‌های مهلکی می‌سپارد هنوز دامن گیر نشده است، عن‌قرباب با شکستن انحصار بورژوازی سنتی و برگرداندن عرصه و اعیان به بورژوازی نوگرای ایران- در کنج هر خیابانی با حلول تاریخ مدرن روبرو می‌شویم و «باد دیوانه/ بال بلند اسب تمنا را/ آشفته کرد خواهد...»^{۳۵}

از میان همه عوامل ذهنی‌ای که بستر ظهور حکومت اسلامی در ایران را فراهم کرد گفتمان ضد مدرن نقشی طاغوت شکنانه ایفا نمود! این گفتمان که با هم ذات پنداشتن مبارزه ضد امپریالیستی و چالش ضد مدرن هویت می‌یافت تعلیل تحریف باری از خصومت سنت گرایی بورژوازی ایران با شاخص‌های مدرن ارائه می‌داد: «امپریالیسم، نظامی است که

مصرف گرایی مدرن و مسخ شدگی مدرن را تکثیر می‌کند و هر جریانی که فرار است در مقابل این شیطان بزرگ ایستادگی کند باید الزاماً ماسک ضد مدرن به چهره داشته باشد! - «امپریالیسم، ماشینی است که تجمل مدرن را به بازار کشورهای مستضعف می‌ریزد و هر گروهی که ساز مخالف با اشتباهی مدرن را بنوازد لاجرم در صف ضد امپریالیستی قرار خواهد داشت!» - «امپریالیسم، رژیم اخلاقی است که همه کشورهای غربی را در رذایل مدرن به سلوک مشترک می‌رساند و معیار شناسایی جبهه کفر از لشکر حق در غلظت عنصر غرب‌زدگی و یا ضد غرب گرایی در شاه‌رگ اندیشه گی هر جریان است!» - «امپریالیسم با قرار گرفتن در محور شر، از تقویت تولیدات بومی هراس دارد و هر جناح اپوزیسیونی که اصل حمایت از صنعت داخلی را در پیشانی مرام نامه خود بنویسد به لشکر جند الله می‌پیوندد!» تقلیل گرایی گفتمان ضد مدرن در تعریف امپریالیسم، به این ترتیب به بخشی از بورژوازی ایران که موسوم به «بورژوازی ملی» بود صبغه انقلابی و منبر ظهور بخشید!

تحولات ۵۷ ایران، بخشی از طبقه بورژوازی را که در ادبیات چپ سنتی به «بورژوازی وابسته» موسوم بود از حاکمیت خلع و قشری از اپوزیسیون را که در همین ادبیات به «بورژوازی ملی» ملقب بود به میدان کشاند! نوع ملی سرمایه داری برخلاف نوع وابسته، پایبند سنن ملی/مذهبی و معارض مدرنیسم غرب زده بود! بورژوازی ملی تاریخاً مسئول آن بخش از ایده‌ها و منافع جامعه ایران بود که مستقیماً در تضاد با منافع مدرنیته وارداتی حاصل می‌شد و به همین دلیل با افقی جهادی در مقابل استکبار جهانی جبهه گیری می‌کرد! نگاهی اجمالی به تاریخ ظهور و شیوع ایده های اقتصادی بورژوازی ملی در قرن بیستم نشان می‌داد که این تاریخ با ذات ضد مدرن و با عکس‌هایی از جنبش‌های «بومی گرایی»، «بازگشت به روستا»، «ضد مصرف گرایی»، «ضد شبیه سازی الگوهای زیست»، «ضد مظاهر شهری» و «ضد زندگی غربی»، آلبوم شده است! آیا این عکس‌ها در کنار هم صرفاً فانتزی داستان مصوری چون سوپرمن یا بت من را به تصویر می‌کشیدند؟ آیا بورژوازی ملی که لقمه ای نان و پنیر در سفره قلم کار را با تمام فروشگاه های زنجیره ای «مک دونالد»، ذره ای بوی کاه گل باران خورده در کوچه - باغ بومی را با همه رایحه های مدرن، لحظه ای لذت الاغ سواری در جاده های روستایی را به همه

ماشین‌های سرگردان در شهرهای مدرن و زخمه‌ای بر سه تار در «دستگاه ابوعطا» را با تمام خزانه موسیقی مدرن عوض نمی‌کرد باید با برجسب واقعیت‌های مزاحم، به اردوگاه رویدادهایی که نباید رخ دهند تبعید می‌شد؟ به زندان وقایعی که نباید آرامش متعارف جهان اقتصاد را به زیر سؤال بکشند روانه می‌گردید؟ بورژوازی ملی با به میدان کشاندن اسلام سیاسی در ایران، با جابجا کردن قهرمان و ضد قهرمان نمایش تعزیه، با نشانه گذاری آغاز تراژدی از لحظه بریده شدن دست «حضرت ابوالفضل»، با تبدیل جگر سوخته «زینب» به رنگ پرچم کشور، با ترکیب الحان «روضه قاسم» در سرود ملی و با معاوضه تن پوش جنگی «تهمینه» با چادر «سکینه»، نه به میراث ملی بلکه به مظاهر مدرنیسم هجوم آورد! مدرنیسم در سکانس بندی سناریوی تاریخ باید و می‌توانست اسلامیت را ببلعد اما حال که با عروج اسلام سیاسی خود در خطر بلعیده شدن قرار داشت، حقیقت این چرخه معکوس در کجا بود؟ پروژه مدرنیزاسیون آریامهری که در چیدمان تفکر تاریخ گرا منطقاً و تاریخاً باید اسلامیت را محو می‌کرد چرا با جنبشی عقیم، نیمه کاره و نهایتاً مغلوب هم فرجام شد؟^{۳۶} جنبش اسلامی که همه انبیاء و اولیاء را برای عقب راندن انسان مدرن فراخوانده بود، که دست «جرجیس» و ابلیس را برای جارو کردن سوژه مدرن از الگوی زیست مردم در دست هم قرار داده بود، ارتباط ماهوی خود را به قانونمندی کدام کاپیتالیسم مرتبط می‌کرد؟ حال که عقربه ساعت حکومت اسلامی خلاف جهت عقربه مدرنیسم حرکت می‌کرد مجوز ورود به چه کاپیتالیسمی را اخذ می‌نمود؟ ظاهر شدن عکس «آیت الله خمینی» در ماه آیا هیچ منفذ ارتباطی به نیازهای معاصر سرمایه داری نداشت؟ بورژوازی ملی که ریشه های اقتصاد سیاسی خود را با عروج اسلام سیاسی و با ایجاد سه سد در مقابل «مدرنیزاسیون- سکولاریسم- غرب گرایی» کشف عورت می‌کرد در تجزیه و تحلیل نهایی در مسیر موافق با کدام قانونمندی حاکم بر سرمایه پیش می‌رفت؟ منشأ ضد مدرنیته بورژوازی ملی که در سنت گزینی حکومت اسلامی متجلی شد، کجاست؟

اجزاء اصلی اقتصادیات بورژوازی ملی از چند جابجایی شکل می‌گیرد: «ارزش مصرف به جای ارزش»، «تولید بومی به جای اقلام وارداتی»، «شکوفایی کشاورزی به جای رشد ناموزون»،

«خودکفایی در مقابل وابستگی!» اگر ارزش مبادله، گشتاور اصلی سرمایه داری حول تولید ارزش اضافه است محور قرار دادن ارزش مصرف توهمی بیش می‌تواند باشد؟ اگر بازار سرمایه داری در گسترش خود، قداست همه مرزهای ملی را در هم می‌شکند جلوگیری از ایجاد رخنه در بازار داخلی جز خیال پردازی معنای دیگری خواهد داشت؟ اگر تقسیم کار جهانی در نقشه بسط سرمایه داری، به هر کشور جایگاهی معین در تولید و مصرف می‌بخشد آیا خودکفایی جز زمزمه عاشقان در بازار آهنگران طنین دیگری دارد؟ آیا بورژوازی ملی با همه شئون سیاسی و سکنات اقتصادی باید در پستوی فاتزی‌های تاریخی بایگانی شود؟ باید مثل فیلم «هرکول و خدایان» به عنوان بازسازی تصویری یک اسطوره^{۲۷}، گاهی بر پرده سینما ظاهر شود؟ باید مثل «داستان هزار و یک شب» در گنجینه ادبیات افسانه ای یک کشور طبقه بندی گردد؟ آیا چون خیالی نامحتمل باید در رمانی سوررئال به نگارش درآید؟

در حیطه قوانین سرمایه داری، ارزش باید در کانون توجه باشد حال اگر لشکری سرمایه دار ملی با در دست داشتن «ذوالفقار» امام علی به میدان آمدند که ارزش مصرف در کانون نقد آن‌ها از جهان پیرامون قرار داشت، آیا باید واقعیت آن‌ها را انکار کرد و یا باید عمومیت قوانین سرمایه را در عرصه ای که این استثناء را در برگیرد بسط داد؟ در حیطه قوانین شرعیه، انسان باید در برابر عظمت ولی فقیه کُرنش کند اما اگر در عالم استثناء آدمی پیدا شد که از رسم زانو زدن سرباز زد آیا باید منکر وجود آن انسان شد و یا در عظمت ولی فقیه شک کرد؟ منویات اقتصادی بورژوازی ملی ظاهراً در تناقض با قوانین سرمایه داری قرار دارد پس نا اصال آن را باید در پای اصالت قوانین قربانی کرد؟ بورژوازی ملی سببی است که برخلاف قانون جاذبه سرمایه داری به جای سقوط بر زمین ارزش، رو به زمین ارزش مصرف حرکت می‌کند! آیا کلید رازگشایی از این پارادوکس در عین حال کلید فهم ریشه اقتصاد سیاسی ضد مدرنیته اسلامی نیز می‌تواند باشد؟ در سپهر اقتصادیات بورژوایی، نیروی کار تنها کالایی است که ارزش آن به طور همزمان هم از سبک زندگی و هم از سطح زندگی تأثیر می‌پذیرد!^{۲۸} مؤلفه‌هایی که به الگوی زیست یک جامعه معین شکل می‌دهند، در تاریخ، فرهنگ، اخلاقیات، مذهب و معنویات آن جامعه ریشه دارند. جامعه ای که نقطه عزیمت تاریخ آن با نزول «طوفان

نوح» و پرده پایانی آن با ظهور «مهدی موعود» نشانه گذاری شده است، ارزش نیروی کار را در برزخ میان هول و انتظار به کساد می‌کشد! جامعه ای که سیره بزرگان خود را در سفره حقیرانه ای که با چند دانه خرما مزین است کرامت می‌بخشد، شیرینی خرما را در سفره تجدید تولید نیروی کار به مزه ای تلخ تغییر می‌دهد! جامعه ای که برای بخش مؤنث جمعیت خود، اجباراتی چون خانه نشینی و کُلفت شوهر بودن را به عنوان زینت‌های اخلاقی معرفی می‌کند، فضایل سنتی را در نسبتی معکوس با ارزش نیروی کار قرار می‌دهد! بسته سجایای اخلاقی در فرمت کردن الگوی زیست تأثیر می‌گذارند. نحوه زندگی مستقیماً با تکرار خانواده ای از ارزش‌های مصرف در سبد معیشت مردم شکل می‌گیرند. تولید و تجدید تولید گروهی از ارزش‌های مصرف باعث تداوم عادات مصرفی می‌شوند. عادات مصرفی یک جامعه در تعیین ارزش نیروی کار نقش برجسته ای دارند. درجه تغییرپذیری عادات معیشتی هر گروه از مردم با درجه نفوذپذیری مدرنیته^{۲۹} در زندگی آن گروه نسبت مستقیم دارد. هرچه جمعیت یک سامان در تغییر ذائقه های مصرفی خود مقاومت کمتری نشان دهند، در مقابل سرایت مدرنیسم یعنی تغییر سلائق معیشتی خود با تساهل بیشتری برخورد می‌کنند. اگر عنصر اصلی در شکل دهی به تاریخ سرمایه داری تا قبل از نیمه دوم قرن نوزدهم، ارزش و کمیات ارزشی بود پس از این دوره، ارزش مصرف و کیفیات جای عنصر اول را در روند تاریخ سازی بورژوازی می‌گیرند! ارزش مصرف به این علت در کانون جهان بینی کاراکتر مرموز بورژوازی ملی قرار دارد چون ماده خام اصلی برای تولید ارزش اضافه ای است که در پروسه تبدیل کمیات جهان کاپیتال به کیفیات جهان مناکاپیتال-در جریان تبدیل سود زمینی به ثواب آسمانی-در فرایند استحاله ثروت ملل «آدام اسمیت» به اقتصاد اسلامی «استاد مطهری» و در گذار مدرنیته لگام گسیخته به تجدیدی دینی، بومی، سنتی و دست آموز خلق می‌شود! نقطه شروع غائله «سنت/مدرنیته» در ایران نه از لحظه مخالفت «آیت الله خمینی» با قانون کاپیتولاسیون و نه از اولین اکران فیلم «قیصر» بلکه در لحظه شکل گیری اولین حکومت مدرن-حکومت پهلوی اول- شکل گرفت! معمار تجدد رضاشاهی، بورژوازی رادیکالی نبود که مترصد بریدن مادام‌العمر ریشه های خود با زمین و روستا^{۳۰} باشد! معمار اصلی این تجدد «ملاک/ بورژوا»

هایی بودند که با امتزاج کاراکتر «فئودال واپس گرا» با پرسونای «بورژوازی آوانگارد»، با همپوشانی سیمای دهقان فقیر ایرانی با چهره پرولتر مدرن، روح تناقض بار تجدد را چون چالش بارترین مهلکه روشنفکری ایران به رامشگری کشاندند!

سوسیالیسم عصر لنین در مواجهه با پارادوکس نامیرایی دهقان فقیر و سوسیالیسم آشوبگر عصر ما در رویارویی با پارادوکس بورژوازی ملی، تنها پاسخ ممکن را در ارتدکسی مارکس یافتند: «دهقان وابسته به زمین نمی‌تواند به حیات خود در مناسبات سرمایه داری ادامه دهد چون این مناسبات با خلع ید از دهقان فقیر جان می‌گیرد! بورژوازی ملی نمی‌تواند با تکیه به کیفیاتی که از جهان ارزش مصرف به امانت گرفته، وارد دنیای ارزش شود چون جهات اصلی جغرافیای کاپیتالیسم با قوانین کمی تعیین می‌شوند! دهقان فقیر به اقتصاد ماقبل سرمایه داری و بورژوازی ملی به اقتصادیات ماوراء واقعی تعلق دارند! دهقان فقیر با مخدوش شدن در کاراکتر پرولتر و بورژوازی ملی با شراکت یک طرفه در تَشَخُّص کلاسیک سرمایه دار، شاید تا مدتی باعث ایجاد تردید نسبت به جهان شمولی قوانین سرمایه داری گردند اما با به پایان رسیدن مهلت هم‌جواری شخصیت‌های مجازی با چهره های واقعی، برای همیشه از چشم انداز معاصر محو خواهند شد...»

همزیستی دهقان فقیر که در وابستگی به زمین و پرولتر که در جدا شدن ابدی از وسیله تولید هویت می‌یابد^{۳۱} از یک سو، و همزیستی بورژوازی ملی که در زهدان ارزش مصرف و بورژوازی غیر ملی که در قوانین ارزش نطفه می‌بندد از دیگر سو، سیر متعارف قوانین سرمایه داری را با دو پارادوکس مواجه کرده‌اند! لنینیسم در جدالی پیگیرانه با پارادوکس اول و نهایتاً با بی پاسخی به آن، صحنه نبرد را در سال ۱۹۲۲ در میدانی که بوی باروت و دود توپ‌های شلیک شده در فضا احساس می‌شد، ترک کرد و سوسیالیسم پس از وی، نه در ادامه این نبرد بلکه در پاک کردن اصلِ جدل، در زدودن نشانه‌هایی که گره اصلی دوران لنین را تداعی می‌کرد، در پشت درهایی که به روی سوسیالیسم علمی باز نمی‌شد، به بلوغ رسید!

تز بورژوازی ملی و مترقی، آخرین محصول و نهایی‌ترین نمود اپورتونیسمی تکامل یافته بود که همزمان با انقلاب ۵۷ از سوی جناحی از چپ ایران به نزاع خوانده شد. پس از گذشت

سال‌ها، آنچه در پایان این نبرد باقی ماند تپه ای جنازه بود که جسد بورژوازی ملی را در میان نداشت! اگر چه نام وی در میان زخمی یان به چشم می‌خورد اما مغلوبِ نهایی نبود! شیطانی که همزمان در ایدئولوژی چپ سنتی و در واقعیت سرمایه داری معاصر وجود داشت، با اسلحه نقد ارتدکسی چپ که مستقیماً به طرف آن ایدئولوژی و آن سینخ از چپ بورژوایی شلیک شد، به زانو افتاد اما امکان تجدید قوای وی را که در واقعیات اقتصاد سیاسی ریشه داشت به رویدادی ناممکن تبدیل نکرد!^{۳۳}

نافرجامی تجرید علمی پیکره تناقض بارِ «دهقان/پرولتر» و ابلیس دو چهره «ملی/ضد ملی»، دو پروژه حیاتی تاریخ سوسیالیسم علمی را نیمه تمام به جا گذاشت! آیا چشم اندازی برای پایان بلا تکلیفی این دو رویداد وجود داشت؟ آیا پاسخ علمی واحدی برای دو پارادوکس که به علت عدم تعلق به مختصات تاریخی واحد، ظاهراً ماهیت واحدی نداشتند محتمل بود؟ بورژوازی ملی و دهقان خُرد که بنیانی در کلاسیسم اقتصاد سیاسی ندارند آیا صرفاً با آنارشیی خودسرانه در مجلس حضور داشتند و یا با مجوز رسمی قوانین نامکشوف به بزم سرمایه دعوت شده بودند؟ بورژوازی ملی به دنیای ارزش مصرف تعلق دارد، شناسنامه دهقان وابسته به زمین هم تا آنجا که تولید کننده مایحتاج خود است، تا آنجا که محصول کار وی مستقیماً در ارزش مصرف و نه ارزش مجسم می‌شود، در دنیای کیفیاتی که با ارزش مبادله بیگانه است مُهر می‌خورد! اگر قفل معما اینجا است، کلید معما نیز همین جا پیدا خواهد شد؟

هم «دهقان/پرولتر» و هم «بورژوازی ملی» به تبار پرسوناژهای متاکاپیتال متصل اند! دهقان خُرد و بورژوازی ملی بر اساس قانونمندی کاپیتال، در گورستان خاطرات گذشته جا دارند! نظام سرمایه داری با خلع ید از دهقان و با پاک کردن هرگونه وجهه ملی از سود طلبی بورژوازی، به تاریخ ظهور رسید. کاپیتالیسم جغرافیای مدرنیته را در بستر رشد مستمر نیروهای مولده و ایجاد نیازهای نو، تا کهن ترین اقالیم عالم گسترش داد. کاهش فاصله بحران‌های ناشی از بالفعل شدن ادواری «قانون گرایش به کاهش نرخ سود»^{۳۳} که عمیق ترین تناقضات سرمایه داری را در بالاترین پله تکامل آن بروز می‌دهد، آیا دینامیسم خنثی کردن این قانون را با راه انداختن امواج متاکاپیتال ایجاد کرد؟

آیا سرمایه قوانین معاصر سودآوری خود را با به حرکت درآوردن دوگانه های متضادی که
نیمی به جهان کاپیتال و نیمی به متاکاپیتال - نیمی به مدرنیته و نیمی به سنت - تعلق دارند
تحریر و تکثیر نمود؟

۱- هر انقلاب با تعیین نقطه آغاز خود مورد تحریف یا تشجیع قرار می‌گیرد. همان طور که انقلاب تونس در نقطه خودسوزی «محمد بو عزیز» شعله‌ور شد نقطه شروع انقلاب ایران آن زمان که با تظاهرات آیات عظام در واکنش به مقاله «ایران و استعمار سرخ و سیاه» نشانه گذاری شد-۱۹ دی سال ۱۳۵۶-نقطه فرو ریزی آوار تحریف بر انقلاب ۵۷ گردید!

۲- «جنش جوانان ۱۶ آوریل» که در بهار سال ۲۰۰۸ برای حمایت از اعتصاب کارگران یکی از شهرهای صنعتی مصر در محیط مجازی تشکیل گردید اولین فراخوان اینترنتی بود که تا ژانویه ۲۰۰۹ حدود ۷۰ هزار نفر عضو را در فیس‌بوک گرد هم آورد و به این ترتیب فوران مدرنیته مجازی به غلیان رادیکالیسم سیاسی بر علیه محافظه کاری سنتی دامن زد!

۳- عروج سلفی‌های مصر نوعی باج‌گیری از انقلاب بود که کهنه‌ترین تفاسیر مذهبی را به جنگ جدیدترین مانیفست بشریت هزاره سوم کشاند! هرمنوتیک مدرن که به همه سطوح تفسیرگری از یک متن، مهر حقانیت نسبی می‌زد سفاقت اندیشه سلفی را با درایت انقلاب مخدوش کرد!

۴- «میرزا ملکم خان» یکی از رعایای متجاسر بود که به اتهام دفاع از سوژه مدرن با تأسیس فراموشخانه، مورد لعن آخرین شاهان قاجار و سلاطین مذهب قرار گرفت. دیری نگذشت که انقلاب مشروطه، خاطره تاریخی متجاسرین محبوس شده را به میدان نزاع حافظه با فراموشی کشاند!

۵- نواندیشی دینی یکی از جوانه های انقلاب مشروطه در نیمه دوم قرن نوزدهم ایران بود. آیا دگراندیشی دینی معاصر هم می‌تواند نطفه تحولات بالنده ایران باشد؟ پاسخ مثبت به این سؤال در صورتی محتمل است که ظرف تاریخی ایران تحمل پذیرش حقایق تلخ با تکرار دروغ‌های شیرین را داشته باشد!

۶- تاریخ نگاری ایرانی هرگاه که به نفع بورژوازی ملی وارد صحنه شده، مخالفت با «امتیاز رویت» را به عنوان تجلی گاه غیرت بورژوازی ملی بر علیه غارتگران خارجی، چراغانی کرده است! کنکاش در این نوع مونتاژ تاریخی که طی دهه‌ها کوهی از جعلیات به نفع سرمایه داری ملی تولید نموده است به مثنوی جداگانه ای نیاز دارد!

۷- اولین ارتکاب به گناه مدرن با تکرار این جمله از سوی «سید حسن تقی زاده» از رهبران فکری انقلاب مشروطه، رخ داد! سنخ‌های متأخر بورژوازی ایران در تعدیل ارتداد نهفته در این جمله به آزمایش چند گزاره دست زده‌اند: اگر ایرانی ظاهراً بومی باشد و باطناً فرنگی، اگر در اندیشه، فرنگی باشد و در الگوی معیشت ایرانی در آن صورت در پازل تاریخ منتسب به ما چه جابجایی‌هایی صورت می‌گیرد؟

۸- تعویض کلاه پهلوی با کلاه شاپو که به فرمان رضاشاه در تابستان ۱۳۱۴ صورت گرفت به مخالفت امت اسلامی با این فرمان کشید و اولین شراره انتقام از مدرنیسم ایرانی با سخنرانی «شیخ بهلول» در مسجد گوهر شاد، در قلوب شکسته مؤمنین روشن شد!

۹- «تجدد آمرانه» در ترمینولوژی سلف شناسان مدرنیته ایرانی، به اراده خودسرانه ای اشاره دارد که به جای تساهل در مقابل تکثر فرهنگی کشور، با قهر همسان سازِ رضا خان پیاده گردید! در افق انتقادی مذکور اگر رضا خان به جای بکارگیری «سیاست دیگ ذوب» به پولوالیسم دموکراتیک گرایش می‌داشت تاریخ ایران به دادخواهی از سنت، گریبان تجدد خودسرانه را هر از چند بار نمی‌گرفت! (رجوع شود به کتاب «تجدد آمرانه» - تورج اتابکی)

۱۰- آشوبگری نهفته در رادیکالیسم مشروطه چنان زلزله ای در بنیادهای سنتی ایران پدید آورد که آثار شوم آن در استمرار فویبای جامعه خداترس کشور از مثلث شیطانی «تقی زاده- افشار- کاظم زاده» هنوز هم بعد از یک صد و اندی سال تسکین نیافته است!

۱۱- تخته قاپو یا سیاست اسکان عشایر، در دستگاه قوم شناسی سیاسی متاکاپیتال به قوم کشی تعبیر می‌شود! تشکیل ملت در تاریخ شکل‌گیری بورژوازی تا دهه های آغازین قرن بیستم در همه کشورها به فرجام رسید. سیر واژگونه وقایع که از نیمه دوم آن قرن به سوی تجزیه ملت‌ها گرایش پیدا کرد به تنزل سوژه ملت از اوج به حضيض انجامید! رضاشاه به دوره اوج ملت خواهی بورژوایی تعلق داشت و نه به دوره افول آن. از نظر سکانس بندی وقایع تاریخی، رواج اندیشه تکثر قومی در زمان رضا شاه غیر ممکن بود.

۱۲- نوگرایی عنان گسیخته یا افراطی در فرهنگ عناوینی که «روشنفکری تابو پرست» در ۲۴ ساعت خواب و بیداری برای دفع مدرنیته اختراع می‌کند به نوعی از نوجویی اطلاق می‌شود که بدون رعایت مصالح کیان سنت به تابوشکنی دست می‌زند! مدرنیسم عنان گسیخته در واقع ام‌الفسادی است که در پشت سنگرهای آن، سلاح‌های تهاجم فرهنگی به سوی یک امت شلیک می‌گردد!

۱۳- «همین مدرنیته سطحی و صوری که به زور درآمدهای نفتی برای خودمان ساخته‌ایم...» (کدام تجدد؟ کدام مدرنیته؟ - ناصر فکوهی - سایت انسان شناسی و فرهنگ)

۱۴- «دکتر کاظم علمداری» در صفحه ۶۶ کتاب «چرا ایران عقب ماند و غرب پیش رفت؟» به آرایش جدیدی در توالی فرماسیون های اجتماعی ایران می‌رسد! کشف سیوروت ماتریالیسم تاریخی ایران بدون فنودالیسم و سرمایه داری در کتاب دکتر علمداری، گواهی بر تقویت این تر است که طنازی اندیشه ایرانی بیشتر در فکاهیات ملا نصرالدین ریشه دارد تا در طنزیات روزنامه توفیق!

۱۵- از سرنوشت رساله «یک کلمه» میرزا یوسف خان مستشارالدوله برای تنفیذ این فرضیه بهره برداری شده که اگر اندیشه انتقادی در ایران طی سده‌ها دچار تأخیر، تعطیل، امتناع و تبعید نمی‌گردید شهروند ایرانی به چنین درجه ای از حقارت نائل نمی‌شد که در فجر سومین هزاره تمدن، هنوز هم با آرزوی رسیدن به مدرنیته سر بر نازبالش بگذارد!

۱۶- افول اندیشه ایرانی که مقدمات ورود عقل مدرن در تاریخ کشور را به تأخیر انداخت از جمله گزاره‌هایی است که طی سال‌های اخیر در برخی متون وزین به ساحل اثبات غیر علمی- غیر تاریخی پهلو زده است! (رجوع شود به آثار «دکتر جواد طباطبایی» و تز «امتناع اندیشه» ایشان)

۱۷- برای ردیابی علل عقیم ماندگی تجدد ایرانی در سیاه چاله های تاریخ به دو کتاب: «ما چگونه ما شدیم» اثر دکتر صادق زیبا کلام و «تجدد و تجدد ستیزی در ایران» اثر دکتر عباس میلانی رجوع شود. پشتکار این دو اندیشمند در ایجاد شرایط لقاح مصنوعی بین تجدد دور ایران و روح ایران امروز آیا به تولد نوزاد خلفی بهتر از جمهوری اسلامی‌ای که در آن آیت الله بهجت و رضا داوری اردکانی جای خود را به عبدالکریم سروش و داریوش شایگان داده‌اند منجر خواهد شد؟

۱۸- کتاب‌هایی مثل «چرا عقب مانده‌ایم؟»- «جامعه شناسی نخبه کشی» و «جامعه شناسی خودمانی» در سال‌های نزدیک به این ظن دکترای افتخاری بخشیده‌اند که رویارویی ایرانیان با تجدد در واقع به شکل جبهه گیری اخلاقی آنان در برابر فضائلی بوده است که پیش شرط صعود به قله پیشرفت را می‌سازند و به همین دلیل، امتناع از قبول این سجایا- به ایده آل توسعه کشور، مجال پیشروی نداده است!

۱۹- «خدایوند هیچ چیز قومی را تغییر نمی‌دهد تا زمانی که آن قوم خلیقاتشان را تغییر ندهند.» (سوره رعد- آیه ۱۱- به نقل از صفحه ۵۷ کتاب «چرا عقب مانده‌ایم؟» - دکتر علی محمد ایزدی)

۲۰- در کتاب «موج چهارم» اثر رامین جهاننگلو، روشنفکری ایران به چهار نسل تقسیم می‌شود: آل احمد چهره پارادگماتیک و ضد تجدد نسل سوم- محمد علی فروغی نماینده تجدد تکنوکراتیک عصر رضاشاه- نسل ملکم خان نماینده مدرنیسم آرمان‌گرا و نمایندگان موج چهارم از جمله داریوش شایگان- رامین جهاننگلو و شماری دیگر ...!

۲۱- موج چهارم روشنفکری ایران- صف روشنفکران گفتگویی در برابر روشنفکران ایدئولوژیک را تشکیل می‌دهند! مدرنیته پالایش شده در دستگاه‌های تقطیر موج چهارم، دیگر به عنوان یک خصم خطرآفرین برای هویت «ایرانی-اسلامی» مورد انکار قرار نمی‌گیرد! (نقل به مضمون از صفحات ۱۵۰ و ۱۵۱ کتاب موج چهارم)

۲۲- بابک احمدی در فیلم «تکوین اندیشه ای نابهنگام و غیر مدرن» در فضای اندیشه ایرانی، رل اول را بازی کرده است! کشور عربستان اخیراً با فرمان بالاترین مقام حکومت خود، فروش لباس زیر زنانه توسط مردان را لغو و به ندای وجدان سنت گرا که این شغل را خاص زنان می‌دانست جواب مثبت داد! ظاهر شدن پادشاه عربستان در ماسکی نابهنگام و غیر مدرن- روح پست مدرن را در جوار خانه خدا به جنبش درآورد! (برای آشنایی با نظرات نابهنگام و غیر مدرن بابک احمدی به کتاب «معمای مدرنیته» مراجعه شود)

۲۳- حتی در متون تئوریک چپ ارتدکس نیز گاه‌آ از به فعل درنیامدن آرمان نوگرایی بورژوازی صنعتی به عنوان علت عدم انعقاد سرمایه داری ایران مطابق الگوی یک سرمایه داری پیشرفته، یاد شده است!

۲۴- اشاره به جمله ای از مارکس که در ذیل عنوان کتاب «تجربه مدرنیته» اثر مارشال برمن - آمده است.

۲۵- تکه ای از شعر «دختران دشت» - احمد شاملو

۲۶- منصور حکمت در «میزگرد عروج و افول اسلام سیاسی» می‌نویسد: «غرب به دلیل کشمکش اعراب و اسراییل، به رشد کاپیتالیسم، رشد صنعت و انتقال تکنولوژی و سرمایه به کشورهای عرب و مسلمان تمایلی نداشت.» پس لاجرم به همین دلیل بود که محو اسلامیت در لیست مأموریت‌های مدرنیسم بورژوایی قرار نگرفت؟!

۲۷- جعل و حقیقت در کنار هم به هستی شناسی بورژوازی ملی معنا می‌دهند! منصور حکمت در دو جزوه «اسطوره بورژوازی ملی و مترقی» - کاشف بخش افسون زده و جعلی ماجرا بود اما در کشف واقعیت اقتصاد سیاسی آن در تاریخ معاصر عاجز ماند!

۲۸- در تعیین ارزش نیروی کار، برخلاف سایر کالاها، یک عنصر تاریخی و اخلاقی نیز دخیل است. مارکس

۲۹- نفوذپذیری یک جامعه در مقابل مظاهر مدرنیته- همان متغیری است که سبب معیشتی یک جامعه را مرتباً دچار هیجان ناشی از عقب راندن نوعی از معاش و پذیرش نوعی دیگر می‌کند. خلجانی که ورود سوژه های مصرفی جدید به ساحت زندگی هر جامعه ای سرایت می‌دهد، همه اصول منجمد تاریخ- اخلاقیات و مذهب آن جامعه را به مبارزه ای خون‌بار می‌خواند!

۳۰- معمار اصلی تجدد رضاشاهی از دل رادیکالیسم مشروطه بیرون نیامد بلکه از استحاله این رادیکالیسم در کاراکتر محافظه کارانه بورژوا-ملاک سر زد! فاصله چهل ساله بین مدرنیزاسیون رضاشاه و اصلاحات دهه چهل پهلوی دوم، نشانه بارزی از حرکت بطئی تجدد ایرانی در جدا شدن از ریشه های زمین و روستا بود! حتی انقلاب سفید محمد رضا شاه هم این ریشه ها را کاملاً قطع نکرد. تجدد ایرانی مثل همه جنبش های مدرن بورژوایی که در دهه های اول قرن بیستم شکل گرفت تجددی پارادوکسیکال بود که چهره متجدد بورژوازی را با پس زمینه ای از سلوک سنتی و کاراکتر معاصر پرولتر را با نیمه ای دهقان و نیمه ای کارگر - نیمه ای قدیم و نیمه ای جدید- تولید و تجدید تولید نمود!

۳۱- مناسبات سرمایه داری مستلزم جدایی بین تولید کننده منفرد و مالکیت بر وسایل تولید است. به محض اینکه تولید سرمایه داری روی پای خویش می ایستد نه تنها این جدایی را حفظ می کند بلکه آن را به مقیاس دائماً فزاینده ای تجدید می نماید. بنابراین روندی که موجب ایجاد مناسبات سرمایه داری می شود نمی تواند به غیر از روند جدایی تولید کننده از مالکیت بر وسایل کارش چیز دیگری باشد. مارکس - کاپیتال

۳۲- منصور حکمت در جزوه «کمونیست ها و جنبش دهقانی پس از حل امپریالیستی مسئله ارضی در ایران»، در دی ماه ۱۳۵۸ نوشت: «در شهر آنجا که سرمایه عملاً انباشت کرده است و سرمایه داری وابسته پایه های سودآوری خود را محکم نموده است، آرمان سرمایه مستقل و ملی از هر محتوی مادی حتی برای خود بورژوازی تهی شده ... اما در روستا اتویی صورت بندی دهقان- بورژوایی که جزء لاینفک اتویی سرمایه داری ملی و مستقل است، دهقانان بی زمین و کم زمین را تا مرز مبارزه مسلحانه با سرمایه انحصاری و حکومت آن، برای مصادره زمین پیش می راند.» و به این ترتیب منصور حکمت پیکر نیمه جان بورژوازی ملی را از وسط خیابان های شهر به چمنزارهای روستا حمل می کند و با تنفس مصنوعی جان تازه ای به آن می بخشد! در شهر باید به کراهت بورژوازی ملی تف انداخت و در روستا باید بر گردن و جاهت آن گل انداخت! مراسم بدرقه و تودیع بورژوازی ملی در شهر به محض رسیدن به دروازه روستا به مراسم استقبال و مُعارفَه تبدیل می شود! در کربلای سرمایه داری وابسته، بورژوازی ملی در شهر نقش یزید و در روستا نقش امام حسین را بازی می کند!

۳۳- مباحث مربوط به قانون گرایش به کاهش نرخ سود در کاپیتال مارکس به تفصیل آمده است.

کائنات متعفن روح در قاره های متاکاپیتال

مارکس شاهد و شارح فصلی از تاریخ کاپیتالیسم بود که سرمایه مناسبات سکون یافته در مقدسات و تعصبات را می زدود، بر هر چیز مدرن قبل از آنکه پابرجا گردد مهر قدیمی می زد^۱ و به جای استثماری که در پرده پندارهای مذهبی مستور بود استثماری آشکار، بی شرمانه و بی رحمانه را رواج می داد! مارکس شاهد دورانی از تحول سرمایه داری بود که جمعیت کثیری از بلاهت زندگی در دهات نجات می یافتند، کشورهای نیمه وحشی به تبعیت از تمدن بورژوایی به شاهراه تکامل می رسیدند، شرق به غرب وابسته^۲ و از ثمرات فعالیت معنوی ملل گوناگون، یک فرهنگ جهانی ساخته می شد!

همه قهرمانان انقلابی تاریخ بورژوایی که برای جهان شمول ساختن ارزش های جهان نو، سامان های کهن را به دست شستن از سودهای ارتجاعی واداشته بودند آیا یک نفس تا مقصد نهایی راه می پیمودند؟ همه دشمنان روشنگری که به اتهام وابستگی به سنت، در زندان های تاریخ محبوس بودند آیا تا ابد در پشت میله ها باقی می ماندند؟

انقلابات مستمری که سرمایه در شیوه تولید به وجود می آورد، دوران بورژوایی را در عدم ثبات دائمی و جنبش همیشگی فرو می برد و آن را از کلیه ادوار گذشته متمایز می ساخت. تحولات لاینقطع در اسلوب های فنی تولید اما به تناقضات ذاتی این نظام چنان وسعت و ژرفا می بخشید که سرمایه در قرن بیستم با تقدیس همه سطوح پس رفته جهل و با به حرکت

در آوردن «اشباح ماقبل مدرن»، به زودی قلمروهای متمدن را مضحکه اقالیم نامتمدن، مدرنیسم افسون زدا را بازیچه افسون زدگی شرق و ابلیس‌های فرهنگ را دست به کار بازآفرینی الگوهای عقب مانده زیست می‌کرد! بورژوازی که نقش انقلابی خود در تاریخ را با زدودن عزلت جویی محلی، هدایت اذهان ملل جداگانه به سوی معنوییتی مشترک و پدید آوردن جهانی همشکل بازی کرده بود، با عیان شدن تناقضات ذاتی‌اش که فقط با به رقص درآوردن «ارواح سرگشته عالم سفلی» در چهره شمن، راهب، عارف، ملا و زاهد فروکش می‌کرد جهان بینی متأخر خود را بر پایه های تنوع فرهنگی، هویت‌های متکثر، حفاظت از میراث فرهنگی، رستاخیز ادیان مدفون، قوم گرایی مذموم و «نسبیت گرایی فرهنگی» قرار داد!

فرهنگ که در تاریخ پیشروی سرمایه داری، بانی تمدن‌های باشکوه بر اساس ارزش‌های عام بود در عقب گرد به سوی «قاره های نا پالوده روح»، مولد تعفن گردید. مدرنیته بورژوازی که لایه های تاریخ آگاهی بشر^۳ را به شکلی عمودی یکی روی دیگری قرار داده بود، با پذیرش ارزش‌های متاکیپیتال - در پیشش موزائیک وار فرهنگ‌ها - در ضد مدرنیسم فرونشست! فرهنگ که می‌بایست عصیان انسان در برابر سرنوشت باشد^۴ در برابر هجوم مقدر گرایی، پرچم سفید را بالا برد!

جمعه ۲۰ مه ۲۰۱۱ در کنسرتی در پاریس، یکی از مظاهر تنوع فرهنگی در ترکیبی از موسیقی باروک و عربی با همراهی رقص ایرانی به نمایش درآمد.^۵

سال ۲۰۱۱ دو رویداد دیگر را در ماه مه ثبت کرد: اعلام مرگ «اسامه بن لادن» و دستگیری «راتکو ملادیچ»^۶. این دو به عنوان نمایندگان افراطی یک مذهب و یک نژاد، در عین حال آهنگ گوش خراش دو فرهنگ بودند که برای حرکت از حاشیه به متن، تیک تاک زمان معاصر را با ضرباهنگ هراس یکی کردند!

«اقالیم‌های لاهوتی خاموش» که بیداری هر کدام، بخشی از دنیا را در زلزله ویرانی و ولوله حیرانی فرو برده بود، سپهر تنوع فرهنگی را با شکستن حصارهای انزوا گسترش دادند و فجایع ناشی از بازسازی ویرانه های متروک روح در چکامه و چغانه خنیاگران سالوس و در

تکرار ورد: «زندگی در چندگانگی و مرگ در همشکلی رُخ می‌دهد»^۷، اذهان بشریت را برای استقبال از فجایع تازه آماده کرد!

«تنوع فرهنگی» در میثاق ۲۰ اکتبر ۲۰۰۵ «یونسکو»^۸ به عنوان ثمره دموکراسی، تساهل، عدالت اجتماعی و شرط تحقق آزادی‌های بنیانی منشور حقوق بشر ظاهر شد اما در ۲۹ اکتبر همان سال در پشت ۶۱ جنازه که پس از وقوع سه انفجار^۹ در خیابان‌های دهلی بر جا می‌ماند، تنوع فرهنگی سنگری می‌شد که «خدا - قوم - اصالت - سنت» در پناه آن، نفرت بارترین کینه‌های خود را به سوی هویت جهان شمول انسانی شلیک می‌کرد!

فرهنگ اسلامی در ایران که با جابجایی دو حکومت در سال ۱۹۷۸، سایه انداز گردید و تنها در سلطه ای سی ساله، ده‌ها هزار مخالف را در زندان‌ها و صدها هزار موافق خود را در جبهه‌های حق علیه باطل قربانی کرد، دهن کجی معناداری به مفاد عهد نامه‌هایی بود که «نبش قبر مذاهب» را جزئی ضروری از پروسه غنا بخشی به چندگانگی فرهنگی می‌شمرد!

بازگشت به فرهنگ‌های سفلی در تفسیر سفلگان ضد مدرن، بازگشت به ارزش‌هایی بود که علیرغم ساده‌انگازانه، کودکانه و حتی خطرناک بودنشان - آرمان‌هایی عمیق در کُنه وجود انسان بودند و تملک دوباره این گنجینه‌های مدفون می‌توانست انسان سرگشته را به تعادل برساند!^{۱۰} گوناگونی فرهنگی در نظام ایجابات هیولاهای واپس‌گرا، پاسخی به انفجار ناخودآگاه انسان، عصیان اسطوره‌های کیهانی، غلیان سلوک‌های مذهبی و قیام اقوام حاشیه نشین گردید و جراحات به جامانده از عروج هر یک از این خدایان پلید، از قربانیان همه جنگ‌های تاریخ پیشی گرفت!

دانشمندان «توسعه پایدار»^{۱۱} که ترازوی سهمیه بندی عادلانه منابع طبیعت را به دست دارند، سازش سامان‌های فرهنگی بومیان با طبیعت را مینیاتوری از جهان ایده آل نشان می‌دهند!^{۱۲} عارفان ظاهرالصلاحی^{۱۳} که سبقت جویی برای بهره‌کشی از زمین را با تخریب ارزش قدسی طبیعت یکی می‌دانند، انگشت اشاره به سوی الگوهای آشتی با نظم روحانی زمین دراز می‌کنند!

بومیان مائوری «Maori» در میان سه قله آتشفشان فعال، در پارک ملی «Tongariro» در نیوزلند، مناسک راز آمیز خود را با معرفت متافیزیکی از طبیعت به جا می‌آورند. چشم انداز فرهنگی‌ای که این جماعت از ترکیب آداب خود با سحرانگیزی طبیعت ایجاد می‌کنند - چون راه رفتن چکاوک بر سطح باتلاق- فریبندگی مرگ زایی دارد!

آلبوم ارتباط نمادین و آشتی کمال گرایانه «آئوری» با طبیعت که با رنگ آمیزی رمانتیک و اغراق آمیز طرفداران هارمونی انسان با محیط زیست شکل می‌گیرد آلبومی ست که رنگ سیاه نومییدی، سرگشتگی، حبس‌ها، خودکشی‌ها و بیکاری‌های مائوری را در نقوش خود راه نمی‌دهد!^{۱۴}

در هم‌جواری خوف انگیز مائوری با سه آتشفشان فعال: «ترس، مولد تسلیم» - «تسلیم، مولد مذهب» و مذهب موجد زندگی حقیرانه‌ای است که صرفاً به خاطر آمیزش کرامات ماوراءالطبیعه در آن، الگوی معیشت برتر تلقی می‌شود!

هشت هزار روستایی دره وینالس «Vinales» در کوبا، با اختلاط دراماتیک «تاریخ- فرهنگ- طبیعت» و با کاشت صدها ساله تنباکو در پس زمینه‌ای از طنین موسیقی فولکلور و حرکات هماهنگ دست‌افزارها^{۱۵}، در مقابل هر گونه تغییر مقاومت نشان می‌دهند! همان‌طور که سیستم معاصر بهره‌کشی بورژوازی با نظامات تجدید تولید سنت‌های کهن به‌طور هم‌زمان عمل می‌کند، ماشین سودآوری «نظام‌های سوسیالیستی دروغین» نیز بدون تمديد الگوهای اجدادی پوسیده خاموش می‌گردد!

گیاه «آگاو آبی» Agave^{۱۶} که تا سده‌ها منبع ثروت اندوزی نسل اندر نسل ریش سفیدان بومی مکزیک بود از قرن شانزدهم برای تولید مشروب تکیلا «Tequila» مورد استفاده قرار گرفته است. درصد سرمستی بورژوازی مکزیک که تا پیش از قرن بیستم با افزایش سقف فروش تکیلا نسبت مستقیم داشت، در دوره جدید به مستی پس از مصرف تکیلا که ارواح گذشتگان را جلوی چشم پروتور مکزیک می‌رقصاند، مرتبط گردید!

همان طور که درخت نخل برای دهقان بوشهری معیشتی فقیرانه و برای سرمایه دار بومی ثروت فارونی به همراه دارد، سکرآوری تکیلا برای «سرمایه دار ملی»^{۱۷} و خماری پس از آن برای دهقان مکزیکی به جا می‌ماند!

سرمایه داری در عصر صدور کالا، توپخانه سنگین خود را به سوی شدیدترین تظاهر بیزاری اقوام بربر از بیگانگان نشانه گرفت. فرهنگ «انسان دیگر» حکم سد مقاومت در برابر نفوذ تمدن بورژوایی را داشت پس سلاح‌های قهر تاریخ برای ویران کردن همه دیوارهای فرهنگی‌ای که معارض تبدیل شدن قلمروهای تسخیر شده به بازار فروش و مصرف سرمایه داری بودند به کار افتادند!

پیشاپیش آوانگاردهای علم جامعه شناسی در دوره یاد شده، «لوئیس هنری مورگان»^{۱۸} - «ادوارد برنت تیلور»^{۱۹} و «جیمز جورج فریزر»^{۲۰} حرکت می‌کردند که گزاره برتری یک فرهنگ بر فرهنگ دیگر را، بنیان علمی حوزه تحقیق خود شمردند. جامعه شناسی مدرن در عصر صدور کالا با چند اصل قوام می‌گرفت: «بینش‌های نمادین و اسطوره‌ای، شکل‌های فرودست تعقل اند.»، «نظام‌های هستی شناسی‌ای که با ادراکات جادویی و دینی ساخته می‌شوند، به فصل پیشاعلمی تکامل فرهنگی بشر تعلق دارند.»، «در پیشرفت پیوسته تاریخ، جوامع ابتدایی در دامنه تکامل و جوامع بورژوایی در قله آن به سر می‌برند.»، «ذهنیت منطقی جوامع متمدن، برتری غیر قابل انکاری نسبت به ذهنیت پیش-منطقی جوامع بدوی دارد.»

همان طور که سرمایه داری تا ابد نمی‌توانست در ایستگاه صدور کالا در جا بزند، جامعه شناسی نیز به تدریج وفاداری خود به تکامل گرایی علمی را در مظان تردید قرار داد و به دیگربودگی جوامع دوردست به دیده مهرآمیز نگاه کرد!

«ذرت» در فرهنگ سرخ‌پوستان آمریکای جنوبی که در زنجیره غذایی و در بسته اعتقادات مذهبی این جوامع طی قرن‌ها دست نخورده مانده و تنها در عصر صدور کالا به اتهام عدم تمکین در برابر جانشین‌های تازه، متحمل ضرباتی شده بود با ورود کاپیتالیسم به عصر صدور سرمایه مورد بازخوانی قرار گرفت!

«میگل آنخل آستوریاس»^{۲۱} در رُمان «مردان ذرت»- در اعماق باورهای اجدادی و هویت فرهنگی‌ای که ذرت بانی آن است به کشف تعارضی رسید که در تفاوت نگاه دو دسته مردم به ذرت وجود داشت: «دسته اول به ذرت به عنوان غذایی مقدس می‌نگریستند و دومی به ارزش تجاری آن بها می‌دادند!» ذرت برای گروه اول در کانون فرزاندگی بومی و غنا بخشی به سنت‌های قومی و برای گروه دوم در مرکز منفعت پرستی کاسب‌کارانه قرار داشت! نگاه اولی بر ارزش مصرف و دومی بر ارزش ذرت متمرکز بود! جدال سود پرستی مذموم با کرامات جویی عارفانه در ساحل چه فرجامی پهلوی می‌گرفت؟

«فرانس بوآس»^{۲۲}- انسان شناس آلمانی تبار- با گسست از تکامل گرایی و با رویکرد اساساً متفاوتی پاسخ این سؤال را چنین می‌داد: گوناگونی‌های جوامع را نباید در هرمی که نوک آن را فرهنگ‌های متعالی و قاعده آن را فرهنگ‌های پست می‌سازند ارزش گذاری کرد. انواع بسیار متنوع فرهنگ وجود دارند در نتیجه حقانیت‌های فرهنگی بسیار متنوع وجود دارند در نتیجه فرهنگ مُحقق وجود ندارد!^{۲۳} باور به زوج‌های متضاد «ابدایی/ متمدن»- «سنتی/ مدرن» را برای همیشه باید از اذهان پاک کرد!

قهرمان عصر صدور کالا- کاراکتر اصلی داستان «هشتاد روز دور دنیا»، اثر «ژول ورن»، وقتی در اجرای مراسمی مذهبی، قرار بود شاهد قربانی کردن زن جوان هندی پس از مرگ شوهرش باشد زن را می‌ریاید و در اروپای متمدن به همسری خود درمی‌آورد اما قهرمان عصر صدور سرمایه این حق را نمی‌توانست به خود دهد که در حقیقت قدسی دنیای بومیان دخالت کند!^{۲۴} سرمایه در نسبی‌نگری فرهنگی- در چیدمان افقی فرهنگ‌ها- ارضای سیاه‌ترین امیال خود را در حجاب آزادی تمایزات فرهنگی، آسان کرد!

در تضاد با «کائنات ماوراءالطبیعه»، اولین موج انسان شناسی بورژوازی با تمایز گذاری بین دو فاز پیشافرنگی و فرهنگی در تکامل جوامع بشری، سیلابی را به حرکت درآورد که همه بت‌ها، شیاطین، توت‌ها، قدیسان و جادوگران را با خود می‌برد! نظام‌های چند خدایی و تک خدایی باید از تخت الوهیت ساقط شده و به بندگان مطیع تنزل می‌یافتند! «سلاطین متافیزیک» که هفت آسمان را در تصرف داشتند باید سرنگون و همه ساحران هلاک می‌شدند!

قربانیان جنگی که انسان شناسی علمی بر علیه اقوام پیشافرهنگی به راه انداخت، اساطیر ذهنی‌ای بودند که جهل نیاکان و نسل امروز را همپوشانی می‌کردند!

در نیمه راه پس زدن لایه های «جادویی-اسطوره ای-دینی» از ذهن بشر، بورژوازی اما شمشیر را زمین گذاشت و موج دوم انسان شناسی بورژوایی با تکفیر فرق گذاری بین مراحل پیشافرهنگی و فرهنگ در تاریخ جوامع، به بازیابی «اوراد- ادعیه- اسحار» روی آورد و همه آنچه را که در گذشته به نام تعفّنات پیشافرهنگی دفن کرده بود به نام «میراث فرهنگی»^{۲۵} از دل خاک بیرون آورد:

مجلس رقص Vimbuza^{۲۶} که با نواختن بر طبل‌های رنجوری، باور به شفا را در بیماران روحی مالاوی القاء می‌کرد دوباره گرم شد! نقال- عارف بنگالی^{۲۷} که در سفری پایان ناپذیر هزاران روستا را زیر پا می‌گذاشت خلسه عارفانه را با شکم گرسنه دهقان بنگالی آشتی داد! افسون خوانی‌های هندوان در تکرار اشعار «ودا»^{۲۸}، مناجات هزاره اول را آهنگ روزانه هندی هزاره سوم کرد! صداها گوشه موسیقی کهن ایرانی، شهروند عصیان زده را به زوایا و گوشه های خمودگی پس راند! رقص سماع علوی‌های ترکیه، ادیان مرده را به رامشگری کشاند! سیستم غیب گویی^{۲۹} مردم «Yoruba» در نیجریه به عنوان بخشی از خزائن دانش بشری پذیرفته شد! نقاشی بومیان ناحیه آمازون شمالی^{۳۰} که با رنگ‌های گیاهی بر روی بدن و اجسام کشیده می‌شود به عنوان ترکیب خارق‌العاده سطوح متافیزیک، زیبایی شناسی و اسطوره شناسی در کنار بزرگ‌ترین آثار هنری قرار گرفت! فنون عجیب گیاه - درمانی مردم «کالائی»^{۳۱} در ارتفاعات آند، آخرین دستاوردهای علم پزشکی را با پوزخندی بدرقه کرد و ...

بورژوازی با اعطای عنوان «میراث فرهنگی» به هر آنچه که در دوره بالندگی سرمایه داری مذموم شمرده می‌شد، احیای سلوک‌های مرده را پیش شرط تحقق آخرین اشکال استثمار ساخت!

تقدیس تنوع زبانی در مجامع رسمی بورژوایی^{۳۲} به راز آلودگی یکی از مرموزترین جریانات معاصر افزوده است! شعار ایجاد زبان مشترک بین انسان‌ها که تا مدت‌ها روح و چکیده فرهنگ بورژوایی بر مبنای ارزش مشترک دنیای کالاها بود جای خود را به شعار وسعت بخشی به

گستره تکثر زبانی داده است! در دهه های اخیر، کمک به فرایند تکثر زبان برای سرمایه داری به همان اندازه اولویت داشته است که تکثر ثروت!

صدها محقق در حاشیه جنگل های آمازون، در کویرهای سوزان ایران، در بلندی های آند و در جلگه های آفریقای مرکزی در حال کشف و احیای زبان هایی هستند که به نحوی در شرایط فراموشی یا نابودی قرار دارند! همان طور که به تعدد انواع جانوری و گیاهی در یک اکوسیستم باید یاری رساند، محرک های ایجاد تنوع در سپهر زبانی دنیای کنونی را نیز باید حمایت کرد! ناپدید شدن شکلی از زندگی با محو شدن زبان آدم هایی که به آن نوع زندگی زنجیرند مقارن است! اشکال متفاوت زندگی به نظام های «مفهومی/شناختی» که زاده زبان اند وابسته اند! الگوهای معیشتی گوناگون از نظام های متمایز زبانی برمی خیزند. جهان بینی مبتنی بر جادوگری به محض اینکه مفصل بندی زبانی ای همخوان با نوعی از آرایش عناصر واقعیت پیدا کند به اندازه جهان نگری خردگرایانه واجد نسبت با حقیقت است!^{۳۳}

رفع خطراتی که زبان کردی هورامی و زبان بختیاری را در ایران تهدید می کنند به همان اندازه برای طرفداران تکثر زبان مهم است که حفظ زبان «Sillanka»^{۳۴} در بورکینافاسو اهمیت دارد! حکمت رایج ساختن دوباره زبان «Khoesan» که در سال ۲۰۰۶ تنها هشت تن از بزرگان قومی در نامیبیا قادر بودند به آن زبان صحبت کنند و یا راز حفظ زبان «Zapara» که تنها پنج تن از پیرمردان بالای هفتاد سال قوم زاپارا در اکوادور با آن تکلم می کنند کشف ریشه اقتصاد سیاسی احیای زبان های در حال مرگ را پیش روی انسان معاصر می گذارد!

نقش زبان در بازسازی سامان های سنتی چنان محوری دارد که گویی واقعیت چیزی بیرون از زبان نیست و این واقعیت نیست که به زبان معنا می بخشد بلکه واقعی و غیر واقعی تنها خود را در معناهایی نشان می دهند که زبان آن ها را می سازد!^{۳۵}

حفظ و تکثیر اشکال عقب مانده زندگی که مؤخرترین امیال استثمار گرا نه سرمایه داری را در خود ظاهر می سازد بدون حفظ و تکثیر «زبان های در حال مرگ» غیر ممکن است.

سرمایه داری در دو بستر متضاد^{۳۶} «جهانی سازی عام گرا» و «هویت سازی خاص گرا» به پیش و پس حرکت می کند! هزاران زبان که هر یک به زندان کوچکی از انسان ها تعلق دارند، خود را

از دامنه تأثیرات زبان واحد جهانی دور می‌سازند! احساس تعلق جهانی هر چه بیشتر با تعلق به قوم، مذهب و زبانی خاص در چالش قرار می‌گیرد!

در تلاش برای ایجاد هویت مشترک، یک کارگر هوتویی فقط یک «هوتو» نیست بلکه یک «کیگالیایی»، یک «رواندایی»، یک آفریقایی، یک کارگر و یک انسان است^{۳۷} اما در جهت مخالف یعنی وقتی انسان آفریقایی فقط در شناسنامه یک هوتو خود را می‌شناسد و می‌شناساند، پرچم هویت هوتو در گورستانی از قربانیان جنگ قومی برافراشته می‌شود.

تعلقات گوناگون به خانواده، به کلان، به قبیله، به دین، به طبقه اجتماعی، به قومیت، به ملت و به تمدن جهانی - به زعم بخشی از تئورسین‌های بورژوازی می‌توانند در هویت هر انسانی با یکدیگر سازش داشته باشند!^{۳۸} پس هر یک از ما باید شهامت آن را داشته باشد که چندگانگی هویت اش را به عهده بگیرد و هویت اش را چونان سرجمع تعلق‌های گوناگون اش ادراک کند، نه این که آن را تنها به یک تعلق اش که چونان تعلق برتر، چونان ابزار طرد و گاهی نیز چونان ابزار جنگ قد برافراشته است، یکی بداند.^{۳۹}

احساس تعلق قوی و انحصاری به یک گروه در بسیاری از موارد احساس فاصله و واگرایی از گروه دیگر را به همراه خواهد داشت. اولویت دادن به مذهب یا قوم در فرایند هویت یابی نقش بزرگی در به بند کشیدن مردم در درون محبس هویتی تک‌واره دارد! تعلقات انحصاری افراد به هویت «قومی - دینی - نژادی»، احتمال مواجه ساختن انسان دوران معاصر را با «جنگ تمدن‌ها»^{۴۰} قوی‌تر می‌سازد!

دسته ای از محافل روشنفکری، روند جهانی سازی را در بسته امپریالیسم فرهنگی که به دشمنی با اصالت‌ها، سنت‌ها و تمایزات بومی برخاسته است، قرار می‌دهند!^{۴۱}

معارضان هویت واحد از جبهه دیگری به مخالفان همگون سازی جهانی می‌پیوندند: «هویت واحد در حقیقت یک توهم توتالتری آسیب‌زا بیش نیست که هرگز تحقق نیافته است!»^{۴۲}

و بالاخره دسته آخر، تحقق همه آمال والای بشر را با تحقق هدف سرمایه داری در ساختن جهانی واحد بر مبنای «عقل شبکه ای»، مقارن می‌بینند و هر نوع تعارض و مقاومت در مقابل این آینده را محکوم به شکست می‌دانند.^{۴۳} اما حقیقت مقاومت خرده فرهنگ‌ها و هویت‌های

خاص که در بهشت‌های برادری حول ارزش‌های سنتی، خدا، قوم، قبیله و خانواده در برابر هویت مشترک جهانی سنگر می‌گیرند، در هیچ‌یک از تفاسیر دروغ‌آمیز فوق قابل کشف نیستند!

عبارت «جهانی فکر کن - محلی عمل کن»^{۴۴}، که آشتی غیر ممکن «من جهانی» و «من بومی» را ممکن نشان می‌دهد و مقاومت امر «قومی/مذهبی» در مقابل گرایشات جهانی سازی را به معاشقه قاتل و مقتول در میدان جنگ برمی گرداند تنها حاکی از یک حقیقت ساده است: امپریالیسم با خصلت جهانی دادن به تولید وسایل تولید و خصلت بومی بخشیدن به تولید وسایل مصرف، فوران تضادهای سرمایه داری را در ثانیه‌های آخرالزمانی این نظام پوسیده، در تناقض سوژه جهانی و سوژه بومی به شمارش معکوس انداخته است و این تنها حقیقتی است که رازواره دوگانه «جهانی/ بومی»، تعارضات آن و توهم آشتی پذیری آن را ابهام زدایی می‌کند! طرابلس پایتخت لیبی در التهاب انقلاب، چند لحظه خاموش ماند تا هشدار رئیس یونسکو «ایرینا بوکووا»^{۴۵} را بشنود: آثار تاریخی لیبی در معرض غارت هستند. تجربه نشان داده است که در دوران ناآرامی اجتماعی، احتمال دست زدن به اقدامات ویرانگرانه، تبدیل به خطری جدی می‌شود. ما آموخته‌ایم که مراقب افراد بی پروایی باشیم که با رفتار خود موجب آسیب رساندن به آثار تاریخی می‌شوند.

آمادگی سازمان یونسکو برای اهدای هر گونه کمک جهت حفظ میراث فرهنگی لیبی در حالی از سوی خانم بوکووا اعلام شد که پیکر صدها زخمی و کشته در بیمارستان «ابوسلیم» طرابلس که به علت فرار پزشکان و پرستاران در حال مرگ و تجزیه بودند، شمار ضربان قلب مجامع بین‌المللی را در مقابل صحنه فجیعی از نابودی میراث انسانی، حتی برای چند لحظه بالا بُرد! میراث داران سرمایه داری که برای تخریب «بت‌های دوگانه بودا»^{۴۶} در «دره بامیان» افغانستان و به سرقت رفتن ۱۵ هزار قطعه از موزه ملی عراق در جریان حمله نیروهای ائتلاف بین‌المللی^{۴۷}، اشک‌ها ریخته بودند حتی یک قطره از آن سرشک را نثار قربانیان انسانی‌ای که در زیر دشنه های اسلام طالبانی، زیر بمباران نیروهای ائتلاف و در جنگ داخلی لیبی جان باختند، نکردند!

عصبان‌های مردمی برهم زنده نظم دکوراتیو مکان‌های هویتی، ایجاد کننده اشکال فراموشی و مبدل مکان به نامکان هستند! مکان خالی از میراث فرهنگی، بیشتر از آنکه مکانی برای زایش هویت باشد، نامکانی برای از بین بردن هویت‌ها است!

دخالت حافظه برای بازسازی اشکال کهن/زیست تنها با تداعی و تمدید مکان گذشته با استفاده از ماتریال‌های میراثی ممکن است. اگر یک مکان را بتوان به مثابه جایگاهی هویت بخش، رابطه ساز و تاریخی تعریف کرد فضایی که نتواند در هیچ‌یک از این موارد هویتی یا تاریخی تعریف شود، یک «نامکان» است.^{۴۸}

تراژدی شورش‌های انسانی در مکان‌های با هویت وقتی آشکار می‌شود که هزینه اعاده هویت فرهنگی و تاریخی یک قوم، بخشی از خزانه ثروت بورژوازی را خالی می‌کند! شورش در آستان مجسمه‌ها، شعائر، مساجد، دیرها، کنیسه‌ها، موزه‌ها، لوح‌ها، سنگ نوشته‌ها- غلیان بر علیه نشانه‌های هویتی‌ای که خاکساری، تسلیم، به زانو افتادن، گدا صفتی، تسلسل تاریخی و ارزش اضافه ایجاد می‌کنند در واقع چیزی جز طغیان بر ضد نشانه‌های اقتدار بورژوازی نیست.

هر انقلاب نظام نشانه شناسی خود را دارد که با شکستن میراث نشانه شناسی کهن، با ویران کردن مکان‌های حقیقه‌ی هویت و با تخریب تندیس‌های اقتدار ایجاد می‌شود.

بسیاری از جنبش‌های قرن بیستم و آغاز هزاره سوم در قلب یک دروغ به تپش در آمده‌اند: «فرهنگ غربی در فرایند جهانی شدن، فراگیر می‌شود و فرهنگ‌های دیگر را به مقاومت و رویارویی وامی‌دارد!»

گویی همه فرشتگان هویت بخش و معنا آفرین غیر غربی در برابر شیاطین هویت ستیز غربی به صف شده‌اند تا همه شعبده بازان، رمالان، دعانویسان، واعظین خود را از طوفان جهانی سازی نجات دهند و با نیروهای مادون و نا هوشیار- مکانی مملو از عرفان و شهود ماورایی بسازند!

ارزش‌های غربی در نیت موزیانه به سوی همه گیر شدن، با سدهایی از ارزش‌های آسیایی، ارزش‌های لاتینی و ارزش‌های آفریقایی که محبوس کردن ارواح قومی در کالبد جهانی راه،

«بردگی مدرن» قلمداد می‌کنند مواجه می‌شوند! جهانی شدن چیزی جز شیوع ویرانی و تباهی مدرن در سامان‌های پیشامدرن نیست! جهانی شدن خطوط راست اشکال خود را بر هندسه ذهن انسان بومی که پر از خطوط خمیده گنبد‌ها و کلبه‌هاست مسلط می‌کند! ارمغان جهانی سازی برای پهنه های آن سوی غرب، چیزی نیست جز اسارت گاه‌های مهلک روح، نابود سازی صور قدیمی حیات، اضطراب ناشی از حذف حافظه جمعی و بریدن ریشه های «معنا- حیثیت- زیبایی»!

جهانی سازی با ایجاد شناخت‌های مشترک، مرجع‌های مشترک، تصاویر مشترک، گفتار و ابزارهای مشترک در صدد حذف هویت‌های متفاوت، زبان‌های متفاوت، ادیان متفاوت و نمادهای متفاوت است و تنش‌های ناشی از این حذفیات قصابانه جز پناه جویی در جمعی از مؤمنین، حلقه ای از هم قبیلگان و محفلی از هم‌زبانان تسکین نمی‌یابد! بدگمانی نسبت به هر آنچه کُلی، همگانی یا جهانی است- بدگمانی نسبت به عقل‌گرایی غربی است که ایده تعلق جهانی را نوعی فرجام طبیعی تاریخ بشری می‌پندارد!

آیا آینده به امیدهای بومی صورت تحقق خواهد بخشید و یا به تعبیر کابوس‌های جهانی خواهد انجامید؟ آیا واقعاً باید از دیدن انسان‌هایی که بیش از پیش به هم شبیه اند خوشحال بود؟ آیا در حال رفتن به سوی دنیایی کسل‌کننده نیستیم که در آن به زودی فقط به یک زبان حرف زده خواهد شد، دنیایی که در آن همه در مجموعه یکنواختی از باورهای کمینه مشترک خواهند بود؟^{۴۹}

ایجاد فوبیا نسبت به ماهیت غربی جهانی سازی و ایجاد کائنات متعفن روح در برابر آن، فرمان تاریخ معاصر را به دست هویت سازی‌های توهم آلود داده است! سرمایه داری با تولید ترس نسبت به هر گونه سرشت جهانی، بشریت را به سوی پناهگاه‌هایی از پلشتی، زشتی و سرگشتگی می‌راند!

سرد شدن خورشید، جنگل زدایی، سونامی، توفان «آیرین»^{۵۰}، برخورد شهاب سنگ‌ها با کره زمین، بیابان زایی، پیشگویی‌های آخرالزمانی، زباله های شیمیایی، شکاف برداشتن لایه اوزون و آب شدن یخ‌های قطبی - هیچ‌کدام تهدیدی بزرگ‌تر از قوم زایی برای بشریت به همراه ندارند!

ماهیت اقتصاد سیاسی زایش قوم‌ها، عمدتاً به دلیل هم سرشتی با جریانات اپوزیسیون و هم پیمانی با جنبش‌های چپ، مجهول و مجعول مانده است!

فرمول «حق تعیین سرنوشت» در مانیفست چپ اپورتونیست که شرق طلوع قوم‌ها را تا ابد محفوظ نگه می‌دارد و نا رضایی دائمی از «سانترالیسم سیاسی»، دو محرک اصلی عصیان قومی هستند. رهبران قومی با آلبوم رنگارنگی از اشعار، آوازها، رقص‌ها، اساطیر فولکلور و سلحشوری جمعیتی که پشت سر دارند برای احراز حقانیت و ایجاد مشروعیت تلاش می‌کنند! کوه‌های عظیم، آبشارهای پر هیاهو، درختان کهن سال، دره‌های زیبا و نمادهایی که طبیعت زندگی یک قوم را می‌سازند به گواهان برتری قومی تبدیل می‌شوند! وقایع جعلی و واقعی از قعر تاریخ تا امروز، ردیف می‌گردند تا تبارشناسی یک قوم از قهرمانان ریز و درشت لبریز گردد! محرومیت‌ها و بلایایی که سرمایه داری بر سر میلیاردها انسان فرو ریخته است در لیست ستم‌های ملت‌های حاکم بر اقوام محکوم قرار می‌گیرند!

سیاست همگون سازی و ایجاد ملت واحد با عناوینی چون: گناه کبیره تاریخ بورژوازی، خُشکاننده سرچشمه‌های نیاکانی، «پاک‌سازی قومی»^{۵۱}، اقتدارگرایی، محو پویایی قومی، «زبان کُشی»^{۵۲}، «قوم کُشی»^{۵۳} و خصومت با فرهنگ بومی توصیف می‌گردند!

با تصاحب گذشته در جهت تثبیت ریشه‌های خود در ابدیت، قوم‌ها قدمت خود را در زمان امتداد می‌دهند! هر نوع آمیزش عمومی، فرهنگی و بیولوژیک که عامل قومیت را از تقسیم بندی‌های انسانیت حذف کند به عنوان سیاست‌های توتالیتار، سلطه طلبانه و شوونیستی لعن می‌گردند!

در جهان گرایی اترنالیستی که حرکت از قوم و تبار به سوی «وطن - جهان - نوع بشر»، حرکت از اولویت‌های کوچک‌تر به سوی اولویت‌های بزرگ‌تر است، در قوم گرایی به حرکتی معکوس تغییر ماهیت می‌دهد: «من ضرورتاً به یک قوم تعلق دارم در حالی که انسان بودنم زائیده اتفاق است!»^{۵۴}

گویی اگر آرزوها و دردمندی‌های اقوام نادیده گرفته شوند، تاریخ جز هیاهویی بی معنا بر سر ارزش‌های موهوم نخواهد بود! گویی قرائت تاریخ از خلال رویدادهایی که اقوام در آن نقشی ندارند جز تبدیل کاراکتر درام‌های واقعی به عروسک‌های خیمه شب بازی ره به جایی نمی‌برد! در دسامبر سال ۱۹۹۲ که طبق مفاد تصویب نامه اعلامیه حقوق اقلیت‌ها^{۵۶} در سازمان ملل متحد دولت‌ها ملزم به حفظ هویت‌های قومی - فرهنگی - زبانی شدند، سخنگویان سازمان‌های قومی که همواره موجودیت خود را در صحنه تقابل با روح قوانین بین‌الملل و منشورهای ملی بازتولید می‌کنند از برملا شدن نقاط اشتراک رسالت‌های خود با منویات بزرگ‌ترین نظام حقوقی امپریالیسم به لُکنت افتادند! حضور ۶۰ سازمان قومی به نمایندگی از سوی ۳۰۰ میلیون جمعیت دنیا، در نخستین گردهمایی عمومی «ملل و مردمان بدون نماینده»^{۵۷} در سال ۱۹۹۳ در شهر لاهه هلند - نشانه دیگری از وفای ماهیت اقتصاد سیاسی پدیده قوم زایی با منافع معاصر سرمایه داری بود!

اقتصاد متاکاپیتال خود را در دو سپهر «کیفیت زندگی» و «فرهنگ» از اقتصادیات رسمی متمایز می‌داند: «آنچه در معرض خطر قرار دارد اقتصاد نیست بلکه فرهنگ است و آنچه مورد تهدید است سطح زندگی نیست بلکه کیفیت زندگی است.»^{۵۷}

مجتهدین اقتصاد متاکاپیتال دستیابی به کیفیات پالوده زندگی را در گرو پذیرش دو اصل محتمل می‌دانند:

«خدای اقتصاد نه آزمندی، بلکه نیازمندی است!» «کره زمین به قدر کافی برکت دارد که نیاز هر انسان را پاسخ گوید اما نه آزمندی هر انسان را!»^{۵۸}

برخلاف مذهب کاپیتال که به «ارزش مصرف» چون یک عنصر مشکوک نگاه می‌کند در کیش متاکاپیتال، وجه مصرفی اشیاء در کانون توجه قرار دارد! همه برجستگی‌های غیر کمی که مجاز به نمایاندن خود در بازار نیستند در قلمرو متاکاپیتال، در دسته شهروندان آزادی که برای اعاده کیفیت زندگی لازم اند، طبقه بندی می‌گردند!

اگر تاریخ کاپیتال مملو از تکرار صحنه های خشونت بار بین دوگانه های متضاد «پیشرفت اقتصادی / ارزش های مذهبی» و «رفاه مادی / معنویات سنتی» است، تاریخ متاکاپیتال با عقد سازش بین دو قلوهای ناهمساز اقتصاد کلاسیک سرمایه داری کلید می خورد!

همان طور که فرو ریزش اقتصاد و فرهنگ روستایی از تبعات خلع ید عمومی از وسیله تولید در مختصات کاپیتال بود، اعاده مالکیت بر وسیله تولید و بازسازی جهان روستایی از ملزومات اقتصادیات متاکاپیتال برای تبدیل «تولید توده وار» به «تولید به وسیله توده ها»^۹ است!

خرد متاکاپیتال علت بحران های ادواری سرمایه داری را به «چهره غیرانسانی تکنولوژی» تقلیل می دهد: جهان نو با همه بلاها و نشانه های فروپاشی اش به وسیله تکنولوژی شکل یافته است. تکنولوژی ای که مخلوق انسان است نباید بر اساس قوانین و اصول مجزا از امر بومی، توسعه یابد! آیا می توانیم از یک تکنولوژی با چهره ای انسانی، با گونه متفاوتی که به جای آنکه دست ها و سنت ها را در مقابل ماشین به صورت چیزهای زائد درآورَد، به آن ها تولید گری و خلاقیت بخشد برخوردار باشیم؟ آیا تکنولوژی تولید به وسیله توده ها همان عامل تحول برانگیزی نیست که به انسان شأن برخوردار از «معیشت شرافتمندانه» را اهداء می کند؟ تئورسین های متاکاپیتال جدال بر سر مطلوب یا نامطلوب بودن تکامل را با ارائه تصویری مخوف از انسان ترقی خواه که حاضر است چون «فاوست»^{۱۰} کل بشریت را به خاطر پیشرفت توقف ناپذیر فدا کند، به سود کنار زدن ایده تکامل تکنیکی جامعه حل می کنند!

تکنوفوبیایی که در دهه های اولیه صنعت سینما با فیلم هایی چون «متروپولیس» و «فرانکشتین» نطفه بست در آستانه هزاره سوم در تریلوژی هایی چون «ماتریکس» و «ترمیناتور» گسترش یافت!^{۱۱} ماشین جدا از قوانین اقتصادی سرمایه داری می تواند با دستوراتی که از هوش مصنوعی و یا چند مدار الکترونیکی می گیرد بر ضد انسان بشورد! جامعه هرگز قادر نخواهد بود فوران قدرت های پلید جهان تکنو-آزمایشگاهی ای را که خود معمار آن است مهار کند! انسان تحت فشار علم و تکنولوژی که با شهوت ارتکاب گناه فاوستی آلوده است به درون عصری نو، خطرناک و نامطمئن رانده می شود: رانده شدن از اقلیم متبرک روح!

مناکاپیتال راهی برای خروج از توهم پیشرفت، بیداری از کابوس تاریخ و رهایی از جبرگرایی مدرن می‌یابد! آزادی از سرعت ظلمانی مدرنیزاسیون که در بستر تغییرات توقف ناپذیر به مرز جنون می‌رسد اصلی‌ترین چالش کاتبان فروتن مناکاپیتال است!

نقش انقلابی‌ای که «توماس نیوکامن»^{۶۲} در اختراع اولین ماشین بخار در تاریخ مدرن بازی کرد در مانیفست مناکاپیتال به عنوان قدرت هیولایی‌ای که تمامی اخلاقیات ثابت و منجمد را در تلاطم منسوخ شدن فرو برد، محکوم می‌گردد! شعله کشیدن رادیکال‌ترین امیدها که با در هم شکستن سدهای کهن در تاریخ کاپیتال زبانه کشید، در دروازه مناکاپیتال به احساس گرفتار شدن در گردابی که در آن ارزش‌های روحانی استحاله می‌یابند فروکش می‌کند! باید از جایی شروع کرد که خروج از تضادهای عصر جدید را نشان می‌دهد: زدوده شدن از هاله‌های تقدس سوژه مدرن!

باید به نیت کسانی که می‌خواهند مردم را از تباهی مدرن نجات دهند و به قاره‌های متعفن ماقبل مدرن بازگردانند اعتماد کنیم! خیال آنان، خیال شادمانی و صدای آنان نغمه خوان است!

۱- «مناسبات سکون یافته در تقدسات و تعصبات زدوده می‌شوند، چیزهای نو قبل از پابرجا شدن، منسوخ می‌گردند. هر آنچه استوار است، پادروها و هر آنچه مقدس است کفرآمیز می‌گردد». مارکس - مانیفست کمونیست.

۲- «مانیفست کمونیست» - مارکس:

The bourgeoisie has made barbarian and semi-barbarian countries dependent on the civilized ones, nations of peasants on nations of bourgeois, the East on the West .

۳- «گویی مدرنیته همه لایه‌هایی را که در زمین شناسی تاریخی آگاهی بشر کم کم روی هم رسوب کرده و هر یک در بالای دیگری جای گرفته بود، بر هم زده و به صورت افقی، یعنی همزمان تبدیل کرده بود. «داریوش شایگان - افسون زدگی جدید - هویت چهل تکه و تفکر سیار.

برخلاف نظر شایگان، مدرنیسم نمی‌توانست ویروس اصلی این بیماری در تاریخ آگاهی بشر باشد. جنبش‌های ضد مدرنیسم که خود شایگان هم در آبشوران‌های آن شناورند، متهمان اصلی فاجعه‌اند.

۴- «آلبر کامو»: Culture : the cry of men in face of their destiny .

۵- روز ۲۱ مه از سوی سازمان یونسکو به عنوان روز تنوع فرهنگی برای دیالوگ و توسعه نام‌گذاری شده است. کنسرت پاریس که در ۲۰ مه ۲۰۱۱ سال اجرا شد، پیش درآمدی برای بزرگداشت روز یاد شده بود.

۶- «Ratko Mladic»-جنایتکار جنگی‌ای که به بهانه دفاع از هویت صرب، باعث قتل ده‌ها هزار تن و مرتکب جنایت علیه بشریت شد.

۷- «اوکتاویو پاز»- شاعر مکزیکی: Life is plurity , death is uniformity .

۸- Convention on the Protection and Promotion of the Diversity of Cultural Expressions .

حفاظت و ترفیع تجلیات گوناگونی فرهنگی

۹- در ۲۹ اکتبر ۲۰۰۵ در پایتخت هند، وقوع ۳ انفجار مهیب باعث کشته و مجروح شدن صدها نفر گردید. در اولین ظن‌های اظهار شده توسط پلیس، گروه‌های جدایی طلب و مذهبی افراطی می‌توانستند مسئول این فاجعه باشند. انفجار مزبور دو روز قبل از برگزاری فستیوال بزرگ هندوان *Diwali* رخ داد.

۱۰- «داریوش شایگان» از ستایشگران فریبکار تنوع فرهنگی در کتاب افسون زدگی جدید، می‌نویسد: «اگر اکنون از جذب دوباره اقلیم روح سخن می‌گویم منظورم به هیچ رو آن نیست که باید دنیاهای به خاک سپرده را احیاء کرد، بلکه می‌گویم باید با عنایت به نیمه پنهان چیزها، با باز پس دادن سهم روح و وجه تمثیلی، به آن تعادلی دوباره بخشیم!»

۱۱- نسل نخست تئورسین‌های توسعه که هدف خود را دستیابی به توسعه حتی به بهای تضعیف محیط زیست و فرهنگ بومی تعیین کرده بودند با تحویل پست خود به طرفداران توسعه پایدار، به دلسوزان دروغینی تبدیل شدند که پیشرفت را در صورت پاسخگویی به چند نیاز موجه می‌شمردند: تأمین نیازهای اولیه زیستی انسان، دستیابی به عدالت اجتماعی، حفظ تنوع فرهنگی، حفظ یگانگی انسان با محیط زیست.

۱۲- سنت برنج کاری دو هزار ساله قوم Ifugao در سلسله کوه Cordillera در فیلیپین، یکی از چشم اندازهای مورد علاقه طرفداران توسعه پایدار در اشاره به هماهنگی کامل انسان با طبیعت است. زیبایی این تابلوی جادویی، رازهای زشت بورژوازی را در پشت خود پنهان می‌کند!

۱۳- «سید حسین نصر» در کتاب «انسان و طبیعت» می‌نویسد: «برای انسان متجدد، طبیعت به صورت امری تقدس زدایی شده در آمده است.» نویسنده سپس چاره برون رفت از اثرات زیان بار این هبوط انسانی را نشان می‌دهد: برای حصول به چنین صلح و آرامشی با طبیعت، ابتدا به صلح و آشتی با نظم روحانی و معنوی عالم نیاز است، برای صلح و آشتی با زمین ابتدا باید با آسمان آشتی کرد.

۱۴- *Once Were Warrior* به قلم «آلن داف» - قسمتی از مصیبت‌های مردم مانواری را نشان می‌دهد. بنا بر آمارهای رسمی ۱۵ درصد جمعیت کشور نیوزلند و ۵۰ درصد زندانیان کشور را آنوری ها تشکیل می‌دهند!

۱۵- غارهای پراکنده در دره وینالس تا قبل از ورود فاتحان اسپانیایی، پناهگاه مسکونی مردم بود. در این دره، موسیقی - صنایع دستی و روش‌های سنتی کشاورزی در کنار هم یکی از چشم اندازهای فرهنگی فریبنده جزایر کارائیب و کوبا را به نمایش می‌گذارند.

۱۶- گیاه *Agave* در گذشته استفاده های متنوعی در زندگی مردم بومی داشت: الیاف آن برای ساخت پارچه، طناب و کاغذ - ساقه گل آن برای خانه سازی - برگ‌های آن برای پوشش بام و سوخت - خارهای آن برای ساخت سوزن و نوک پیکان - شیره آن برای تولید نوعی عسل - آب آن برای درست کردن نوعی مرهم - مُخْمِر آن برای تولید نوشیدنی‌های الکلی و...

۱۷- فرهنگ آگاو جزوی از هویت ملی مکزیک و منبعی سودآور برای بورژوازی ملی است.

۱۸- Lewis Henry Morgan ۱۸۸۱-۱۸۱۸ عنوان کتاب معروف او «جامعه باستان» است. نتیجه تحقیقات مورگان یکی از منابع اصلی کتاب منشأ خانواده فردریش انگلس بود.

۱۹- Edward Burnett Tylor ۱۹۱۷-۱۸۳۲ نماینده مکتب تکامل گرایی فرهنگی. کتاب «فرهنگ بدوی» از مشهورترین آثار وی می‌باشد.

۲۰- James George Frazer ۱۹۴۱-۱۸۵۴ نویسنده کتاب «شاخه زین» . فریزر اعتقاد به سه مرحله متفاوت در تکامل فرهنگی جوامع داشت : جادوی اولیه - مذهب - علم

۲۱- نویسنده گواتمالایی برنده جایزه نوبل - در رمان «مردان ذرت» ، تأثیر فعالیت کمپانی‌های بین‌المللی بر باورهای اجدادی و هویت فرهنگی کشت کاران ذرت را بیان می‌کند. این کتاب در فهرست کلاسیک‌های رئالیسم جادویی قرار دارد.

۲۲- Franz Boas ۱۹۴۲-۱۸۵۸ . بواس در کتاب «نژاد، زبان، فرهنگ» تمایزهایی را که تکامل‌گرایان بین فرهنگ بدوی و فرهنگ پیشرفته قائلند، رد می‌کند. بواس را نماینده اصلی نسبییت گرایی فرهنگی می‌دانند.

۲۳- «انواع بسیار متنوع چشم وجود دارند. در نتیجه حقیقت‌های بسیار متنوع وجود دارند. پس حقیقت وجود ندارد.»

نیچه : The Will to Power

۲۴- «بابک احمدی» در صفحات ۲۵ و ۲۶ «کتاب تردید» ، ضمن حکایت بخش مذکور از داستان «هشتاد روز دور دنیا» ، می‌پرسد: «فرض کنید که شما به عنوان یک انسان مدرن و نسبی نگر از قضای بد روزگار شاهد مراسمی همانند شده‌اید و می‌بینید که افراد قبیله ای ابتدایی و وحشی کودکی را قربانی می‌کنند. آنان بنا به باورهای خود و مفهومی که از حقیقت در سر دارند، چنان که در جهان ویژه خویش می‌زیند، این مراسم آیینی را با تشریفات خاص خود آغاز کرده‌اند. پدر، مادر و نزدیکان کودک بنا به معتقدات خود اعتراضی ندارند و آرام شاهد برگزاری مراسم اند. حتی کودک نیز که زاده‌ی حقیقتی دیگر در جهانی دیگر است، اجرای مراسم را پذیرفته است. شما اما امکان دارید که کودک را از مرگ نجات دهید. چه می‌کنید؟ آیا می‌پذیرید که آنان در جهانی دیگر زندگی می‌کنند و حق ندارند که در حقیقت آنان و در آیین مقدسشان دخالت کنید، یا نسبییت را کنار می‌گذارید و از حق حیات یک انسان که در جهان شما و در برداشت شما از حقیقت، اصلی خدشه ناپذیر است، دفاع می‌کنید؟ در حالت دوم انسان مدرن شرافتمندی هستید، اما برداشت‌های خرد باورانه، انسان دوستانه و مدرن خود را به برداشت‌های نمادین و آیینی آن قبیله یعنی به ذبیای انسان دیگر، تحمیل کرده‌اید کاری که برازنده نسبی نگر شریفی

چون شما نیست». بابک احمدی که در دسته نسبی نگران شریف قرار دارند، اگر به فرض و از قضای بد روزگار شاهد جنگ خون‌بار دو قوم در آفریقای مرکزی باشند، حق دخالت در حقیقت آنان، دنیای آنان و جنگ آنان را برازنده هیچ انسان شریفی مثل خود نمی‌داند!

۲۵- میدان شمول میراث فرهنگی به مرور زمان آنقدر وسیع شده که ضرب‌المثل‌ها، چیستان‌ها، لالایی خوانی‌ها، مناجات، قصه‌ها، رامشگری و جادوگری را نیز در بر می‌گیرد! این بخش از میراث فرهنگی به نامریی Intangible موصوف اند که مبادا با بخش مرئی مخدوش شوند.

۲۶- رقص شبابخش مردم Tumbuka در شمال کشور مالاوی برای بیمارانی اجرا می‌شود که اکثراً زن و بیمار ذهنی هستند. مردم بومی به طبل‌هایی که در این مراسم به صدا درمی‌آیند طبل‌های رنجوری می‌گویند.

۲۷- آوازهای عارفانه که توسط نقالان Baul در میان روستاییان بنگالی خوانده می‌شود، بخش مهمی از فرهنگ مردم را متأثر ساخته است.

۲۸- Veda کتاب مقدس هندو. مجموعه‌ای از اشعار سانسکریت مربوط به هزاره‌های گذشته در این کتاب گرد آمده است.

۲۹- Ifa نام فنون فالگیری مردم یوروبا در کشور نیجریه.

۳۰- ۵۸۰ تن از جماعت Wajapi در آمازون شمالی در برزیل، موتیف‌های تکرار شونده‌ای چون آنکوندا، پروانه و ماهی را بر بدن خود نقاشی می‌کنند.

۳۱- سنت آند نشین‌های Kallaway در بولیوی به دوران پیش از اینکا برمی‌گردد. فنون گیاه‌درمانی آن‌ها با استفاده از ۹۸۰ نوع گیاه شکل می‌گیرد.

۳۲- احیاء زبان‌های مادری به طور هم‌زمان هم از کانال مجامع رسمی بورژوازی و هم از طریق جنبش‌های قومی چپ که مدعی دشمنی با سرمایه‌داری‌اند دنبال می‌شود! طنز تاریخی تنها طنزی است که فقط در حضور آدم‌هایی که هوشیاری خندیدن دارند ایجاد می‌شود.

۳۳- کلکسیونرهای حرفه‌ای که در کشف و نگهداری زبان‌ها کار می‌کنند مدعی‌اند نظامات زبانی که به دنیای انسان ابتدایی شکل می‌دهند نوعی از امور واقعی و نوعی از حقایق را برای آن‌ها به وجود می‌آورند که هرچند هیچ‌کدام ارتباطی با خرد باوری ندارند اما دارای مقام پست‌تری در مقایسه با بسته حقایقی که زبان علمی می‌سازد نیستند! بنابراین تساهل در قبول تنوعات زبانی یعنی تساهل در مقابل صندوق‌های متنوعی از حقایق که با دخالت زبان‌های متنوع ساخته می‌شوند!

۳۴- در سال ۱۹۸۹ زبان مادری «سیلانکا» در بورکینافاسو در بین جمعیتی کمتر از هفتصد نفر رواج داشت.

۳۵- پیروان «لودویگ ویتگنشتاین» در صحنه گذاشتن و تکرار جمله: «واقعیت چیزی بیرون از زبان نیست.» متهمان اصلی تولید جعلیات فلسفی در حوزه زبان هستند.

۳۶- «دنیا و زندگی ما به دست جریان های متضاد جهانی شدن و هویت شکل می گیرد.» مانوئل کاستلز - عصر اطلاعات - جلد دوم - قدرت هویت

۳۷- «کارگر هوتویی اهل کیکالی ممکن است خود را فقط یک هوتو بینگارد و تحریک شود که توتسی ها را بکشد و با وجود این، او فقط یک هوتو نیست بلکه یک کیکالیایی، یک رواندایی، یک آفریقایی، یک کارگر و یک انسان است.»
آمارتیا سن: «هویت و خشونت»

۳۸- «قوم شناسی سیاسی» - رولان برتون. مضمون درهم آمیختگی سازش آمیز هویت های گوناگون در انسان، طرفدارانی چون داریوش شایگان - امین معلوف و آمارتیا سن دارد.

۳۹- «هویت های مرگبار» - امین معلوف.

۴۰- «ساموئل هانتینگتون» برخورد تمدن ها را در نظم جهانی پس از جنگ سرد در کتابی با همین عنوان، محتمل دانست!

۴۱- نمونه های ایرانی این دسته از روشنفکران که امپریالیسم را به نظام فرهنگی مقابله با فرهنگ بومی، مذاهب و سنت های دیرین تقلیل داده اند شامل علی شریعتی، جلال آل احمد، عبدالکریم سروش و ... هستند.

۴۲- «ناصر فکوهی» - روزنامه شرق - شماره ۱۳۰۹ - ۱۱ مرداد سال ۹۰

۴۳- «دانیل بل» در کتاب *The Coming of Post-Industrial Society*، از نظام جهانی پسا صنعتی سرمایه داری، یک آرمان شهر می سازد.

۴۴- Think Globally - Act Locally

۴۵- Irina Bokova رییس یونسکو در جمعه ۲۶ اوت ۲۰۱۱ در باره احتمال تخریب آثار فرهنگی و تاریخی لیبی از سوی شورشگران، پیام هشدار آمیزی خطاب به مردم لیبی و جهانیان فرستاد.

۴۶- نهم مارس سال ۲۰۰۱ گروهی از طالبان پس از اقامه نماز جمعه - دو مجسمه بودا در بامیان را زیر آتش گرفتند.

۴۷- حمله نیروهای ائتلاف به عراق در بهار سال ۲۰۰۳ به وقوع پیوست.

- ۴۸- در کتاب «نامکان ها» اثر «مارک اوژه» ترجمه منوچهر فرهومند، با مکان‌های با هویت و مکان‌های بی هویت (نامکان) آشنا می‌شویم.
- ۴۹- «هویت‌های مرگبار»- امین معلوف
- ۵۰- خطر وقوع طوفان آیرین در ماه اوت ۲۰۱۱ بسیاری از سواحل شرقی آمریکا را از جمعیت خالی کرد. نیویورک به شهر اشباح تبدیل شد.
- ۵۱- Ethnic Clearing پاک‌سازی قومی
- ۵۲- Linguicide: زبان کشتی
- ۵۳- Ethnocide قوم کشتی
- ۵۴- هجویه ای بر جمله معروف متسکیو: «من ضرورتاً یک انسان هستم در حالی که فرانسوی بودم زاییده اتفاق است.»
- ۵۵- Declaration On the Rights of Persons Belonging to National or Ethnic , Religious and Linguistic Minorities – ۱۸ December ۱۹۹۲
Unrepresented Nations and Peoples Organisation (UNPO) – ۵۶
- ۵۷- E.F. Schumacher small is beautiful اثر معروفی از
- ۵۸- «ماهاتما گاندی»
- ۵۹- در ادبیات متاکاپیتال، «تولید به وسیله توده‌ها» production by the masses در تضاد با «تولید توده‌وار» mass production قرار دارد.
- ۶۰- Faust فاست در ازای لذات و دانش نامحدود مادی، روح خود را می‌فروشد. سمبل تسلیم کردن کمال اخلاقی در مقابل دستیابی به قدرت و پیشرفت.
- ۶۱- ترس از مخلوقاتی که در تکنو آژ مایشگاه‌های عصر جدید تولید می‌شوند سوژه بسیاری از فیلم‌ها و کتاب‌ها است!
- ۶۲- Thomas Newcomen ۱۷۲۹-۱۶۶۴ اولین کسی بود که با اختراع نوع ساده ای از ماشین بخار، آب اضافی داخل معادن را به بیرون پمپاژ و استخراج مواد کانی در معادن پرآب را آسان کرد.

«پارک اندیشه»

«پارک اندیشه» به دور از جنجال، شعار و پلمیک های سطحی، ما را با آثار علمی ای آشنا می سازد که بر اساس تحقیق و ارائه فاکت های معتبر در حوزه های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی مستدل می گردند و با نقد نظریات مختلف در عرصه های یاد شده فضایی به روی مباحث جدی باز می نمایند. نشر «گوته و حافظ» تلاش دارد تا به سهم خود و با آنچه در توان دارد به باز شدن این پنجره رو به «پارک اندیشه»، کمک نماید.

«متاکاپیتال» اثر «بهمن شرف نیا» اولین مجلد از سری کتاب های «پارک اندیشه» است که توسط نشر «گوته و حافظ» چاپ و منتشر می شود. این «Essay» کنکاشی در هزارتوی تناقضات و پارادوکس های سرمایه داری معاصر به منظور علت یابی مشکلات عدیده جوامع «جهان سوم» است که برای اولین بار در این اثر با نام «جهان آخر» یاد می شوند. بررسی ریشه اقتصاد سیاسی تضاد «مدرن/ سنتی» در این کشورها، کالبد شکافی انقلاب ۱۹۷۹ ایران و بالاخره مقایسه ی مضمونی آن با «بهار عربی» از دیگر مباحث کتاب است که خواننده با توجه به مبانی تئوری «متاکاپیتال» با آنها آشنا خواهد شد. «بهمن شرف نیا» تزه های مطرح شده در جلد اول را از منظر تازه ای در جلد دوم بسط خواهد داد.

نشر «گوته و حافظ» - آلمان

فهرست

- مقدمه نویسنده ۷
۱. پارادوکس سرمایه داری در سپهر جهان آخر ۹
۲. تکوین جغرافیای متاکاپیتال با گسترش هراس های ضد شهری ۲۵
۳. لنینیسم در رویارویی با متاکاپیتال ۵۴
۴. چالش سنت و مدرنیته در هزارتوی متاکاپیتال ۸۹
۵. کائنات متعفن روح در قاره های متاکاپیتال ۱۱۳